

87. NO 0297.14

Cap. Coll. 105

can

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله واصحابه اجمعين
اما بعد ميگويد فير ولي الله عفي عنه - اين كلمه چند است - از سخايب الهام - بودل اين فير نيست -
در اثناء خواندن حزب البحر که دعائي است مشهور از بهات شيخ عظيم القدر ابو الحسن شاذلي قدس الله سره سمي
بهتوامع مشتمل بر مقدمه و مقصدی و خاتمه حبیبنا الله ونعم الوكيل مقدمه مثل است بزرگي چند که بدست انا
معرفت معانی حزب البحر خصوصاً و معرفت کلمات عاقلین عمده آسان شود با معنی اولی در معرفت کمال تدبیر
و اینجالیست استجاب که حزب البحر از ان جمله است و شرح شود - از معارف عظیمه که شعب بسیار دارد - یکی آنست که
خدای تعالی را هر چند کمالات بی نهایت است - کلیات آنها منحصراً میشود - در چهار نوع کمال - ابداع و خالق و
تدبیر و تدلی و شرح این مراتب اربع - از سایر قضایا یا بدیجت - از این چهار حوی از علم تدبیر بسیاریم -
بعد از ان شعبه - از تدلی که آن شعبه از اعظم شعبات تدلی است - آن طریقی کنیم - زیرا که قصد اول ایجاد و چیز است
که تیره استجاب دعا که این حزب از ان قبیل است - و بیان قبله هست شیخ ابوالحسن - از میان تجلیات چون
نفس رحمانی سبب شد - اول چیزی که در نفس رحمانی ظاهر گشت تجلی اعظم بود - که مثل خطوط شامیه قهر خود در
جمع نقاط نفس رحمانی فرستاد و استیلا او در جمیع اطراف ظاهر شد - بعد هر چه در مرتبه عقل سپارنده بود
ایجاد ما و منکس شدن گرفت - و بعد رقابیت ما و به سبب استعدادات متجدده آن صورت منکس به جمیع
قوا و با لوازم امره بعد آخری پیدا آمد و چون طبایع شتی علویه و سفلیه متحقق شدند اینهمه یک شخص گشته
حاجتی دیگر پیدا و المبادی پیش آورد و آنجا جنت آنست که این حقائق منگشده و احد بوحده ترقیبی شده

محقق گشت و این شخص باین وحدت ممکن است که لیلی بی پیدا کند بجز بخت - و ممکن است که از آن تشبیه
 متخلف کند جو مطلق در کار شده و او را بجز بخت تشبیه کرد انید و این مشابره گردانیدن منی باشد الا بر بسط مغزی
 قوی و قبض اخروی - و این فعل مسعی است به تدبیر ماضی این فعل باعتبار قصد و باز مبداء یکی است - و
 باعتبار تعدد محال و توابع ظهور بیشتر کثرت بے نهایت - باین اعتبار قدره و جوبیه تنها در عالم تصرف
 فرمود غیر یزانداشت و حقائق عالم را بتلا بیب آن گرفت - و جمع حقیقت را چه جوهر و چه عرضیه چه
 ملویه و چه سفلیه گذاشت که راستا راست قوی او متکامل شوند شرع ازین کجاست و مقیم باین لفظ تقبیر
 فرمود که موثر حقیقی بجز قدرت و جوبیه تنها بلا واسطه نیست و سببیه اسباب بحسب سنته گفته است بس
 و در هر جا ممکن است که خرق عادت متحقق شود - و قبض بسببیت و بسط اسباب شعوب بی نهایت دارد -
 تقریر مختصر آنست که گویم هر ممکنی را می تواند هر جا ایجاد کرد - اینجا تجلی عظم بصفتا بس یا تصف شد -
 و به اسما و بیشمار سخی گشت و اجبات آن سه است الله و آن باعتبار تخصیصی یعنی است که از جهت این تجلی
 بهم رسید و تا در آن اعتبار قهر و در جمع ممکنات که در نفس زمانی تمثل شوند و علیهم و آن باعتبار
 حضور حقایق عالم صادره فی مرتبه اعظم پیش این تجلی و کلیات اسباب حدوث حقایق چهار است
 قوای عنصریه و قوای فکلیه و هیات مثالیه و ادویه طلاء علی - و هر که با ایشان ملحق باشد از افاضل بشر
 و هیات طلسم الهی و ما یعلق بذلک قصه مختصر در بعض احوال تشبیه بجز بخت منحصر میشود - در قبول حقایق
 نفوس ذکیه - پس این جامع بجهت هم خود مطلوبی را طلب می کنند و حضرت مدبر بقبض و بسط در هم
 ایشان تصرف می نماید و عالم را متقاد آن طلب می گرداند قال الله تعالی لیسجدن للین امنوا و
 عملوا الصالحات و یزدکم من فضله لامعه مما یمیه در بیان تجلی که قبله است شیخ ابو الحسن فی
 بوده است بعد از آنکه کمال تدبیر عالم را مبر با و مدبر ساخت سموات و ارض و ما فیها - همه مظلوم بود -
 مثل شب تاریک - حکمت الهی تقاضا کرد که آن نقصان نیز مجبور شود و آن پرگندگی نیز با نظام
 مبدل گردد - پس در عالم مثال تجلی که کشف حقیقه و اجبیه تواند بود بر روی کار آمد و آن تجلی نوانی
 اجبار بخت افلاک و افاضل افراد انسان را از میان نفوس ایشان امتزاع فرمود و آنها
 را سلب لباس مثال ساخته - و قود این نور نام صفت گردانید بر جبر بخت پر و ازین حال خود را برین نام میزد
 و بعضی ورت طبعی در وسط آتش می افتاد - و از اینجا از خودی بزرگش متلاشی می شد و سعادت بعد از
 می گردانید - و تاج و تهب نار تنها صفت میگشت - و در سلم نار تمیزی در میان اجبار بخت انانیت
 خاصه ظهور نمود - اما بعد متلاشی گشتن را دوی در نهایت شعشان و بر اقیه قریب بحر نار از جبر بخت

تپاش می نشست چنانکه تا شلک را در غنوسه افتقاند و اکثر آنرا نار میخورد. و جزوه طیل به
 نموری نشیند. در میان اجزای را دیده تیرتیر من تو او پیدایمی شد. و کارخانه عالم بسبب این تیرتیر
 و تقاضات منظم گشت. اصل طینت کلیه چنانکه این تجلی را تقاضا کرد همچنان بجز و در کشیدن او حاجت
 را. و در سطح و بعد آنی او متلاشی ساختن. و اجزاء ششغایه تیر آتش نشسته را. خادم امر بسبب گردانیدن
 تا در واقع کلیه که از صقع غیب فرو آید در میان این نفوس لباس جزئی پوشد. و بگردار شسته
 محسوس جزئی در عالم محسوس تاثیر فرماید. تقاضا نمود. و لکن تقدیر العزیز ز لعلیم است به جماعه یعنی که
 و کرد و اجماع کلیه وارده بر انواع حیوان گشته اند. حایر شش اند. و جمعی که دون این فریق اند. و
 فی الجمله و اعمی را بر او داشته اند حافین حول العرش. و نفوس کثیره دیگر که در اصل فطره مشبیه بودند.
 به نفوس حافین حول العرش. لیکن حوادث ایشان را تا آنجا نرسانید. که در سطح بار متلاشی شوند.
 و خود را بر پروانه صفت بر آتش زنند. بلکه مثال عاشق مشیدا تجلی نظر کردند در تجلی عظیم و از خود بی
 عیبت تا پیدانمودند و با هم گشتند. اینجا چه مانند هوای مضمی که قریب به آتش باشد. و کسی که نزدیک آتش
 است. آن هوا را جدا از آتش میدانند. و کسی که در میان او و نار بعدی و ظلمتی هست. شعله را ضعیف قدریکه
 هست می بیند. بسبب اختلاط این هوای مضمی با جوهر نار در نظر و فی الجمله اتحادی. و فی الجمله تاختری.
 پیدا کرده اند. یا مثل هوای مضمی که بسبب شمع شمس منور گردد. در مقام خود پایی محکم کرده استاده اند.
 و فرود تر از این نفوس دیگر اند. بیشتر از بیشتر که مثل ایشان مقصود افتاده است. با شباح و مغان.
 دون الحقایق و الاسرار و این جماعه مانند هوای که در حجاب از شمس بسبب تانس ضوئ نورانی گردد
 علی اختلاف مراتبها و مانند گسها که بر بسوسه شهید گرد آیند. بسبب بعض ندا و فی از جسم خدق تراوش
 کرده. نیز سجاوسته دارند. این جماعات مسمی علیتین اند. و هر جا که نخل علیتین افتاد. بهرشت هم
 خواه بقعته ارض. خواه موطنی از شمال. و در مقام علیتین آنقدر رحمت و درضا و سرور و ابتهاج و
 اطمینان می بارد. که بیان آن مقدور بر بشر نیست. و هر جا از وی نخله افتاده است آن رحمت و
 درضا ابتهاج خود را در آن نخل فرستاده. از خطبات لطیفه و ارتفاعات جمیله بقدر طبیعت این دو
 بهشتی. زیرا که بهشتی چون باصل صورت نوعیه خود رجوع کند و را بصری هست. و جسمی و ذوقی و
 شقی الی غیر ذلک و قوی لذتی دارد و رحمت و سرور تقاضا می نماید. که هر لذتی را قبله پیداشد. تا تکامل
 گردد به سبب توجیه باور و چنانکه اهل الله به کشف دریافته اند. که همیشه در عالم نفوس کثیره علی سبیل
 التبتال پیدا میشوند. جمعی ابدال و جمعی اختیار. و نظام عالم موقوف می باشد بر وجود ایشان. بر

سنبل تجرید امثال و تبدل اعراض همچنین در طلسم الهی در جات شتی است - و در هر وجه واجبست
 قیام همی - و چون وجود الهی فردی را از منزلت او مرتفع گرداند - و بتلاشی در نور عظیم مشرف سازد -
 فردی را دیگر واجبست که بجای او ایستد - تا نظر فرشته لازم نیاید - مانند سقفه که بر چهار ستونی اعتماد
 داشته باشد - و حکیم ما بر بجای آن استخوانهای دیگر نصب کند - و آنها را از تحت سقف برآرد - و
 بعضی حکما گفته اند که جمیع از پرزوا آنها را ابل ارض من حیث هو فلان بن خلیان فراموش می کنند - و
 باصل تحقیقی آنها در تدبیر غیب متفطن میشوند - پس لاچار برای ایشان نامی از اوصاف کامله اشفاق
 می نمایند - مثل جبرائیل و اسرافیل این مقاله هر چند بهیبتها پیش این فقیه مسلم نیست - اما ما خدو
 منشائی وارو که در پیش این فقیه مسلم هست - با جمله این تجلی برناج محتالین و جو بیست است - و خدا لک تجلیات
 الهیه و طلسم حکمت رحمانیه - اگر این تجلی نمی شد - اراده متجدده ظاهر نمی شد - و عالم شبیه طبیعت
 میگشت و واجب جل مجده مدرک مانع نمی نشد - زیرا که ادراک بر انسان حقیقت واجب را
 خالی از افتلاط صورت خیالیه و وهمیه که شرح معنی اجمال کند نمی تواند درست ایستاد - و آن صورت
 خیالیه اشبعی می باید - و پشت پناهی - و بجز این امام تجلیات صور خیالیه وهمیه را پشت پناهیست
 نمیتواند بود - و اگر این نفوس که در دو اعمی کلیه باشند نمی بودند - ارسال سلج بدل الکتب و
 نصب شرایع و اهلک فراعنه - که بر شرایع حکم کنند - صورت نمی بست - و اگر این انجذاب غیب
 نفوس بجانب تجلی الهی نمی بود - حشر جواب و سوال و حساب تقدیر و تنعیم - بر روی کار نمی آمد
 و اگر این اطمینان و سرور با آن صفت و عیالین مستحق نمی شد فروع و تمنعات اهل جنت در
 نشاه جنت ترشح نمی شد - و بر تجلی الهی باعتبار و کشف بودن حقیقت واجب را در نظر شخصی تجلی
 الهی است برای او در حق او - و در لغت او - و آن حقیقت مشابه شرح و کشف ذات می نماید -
 عرش الرحمن برای واجب - باعتبار او در حق او اینست حقیقت عرش منالی که مستوی الرحمن آمد
 اینجا باید دانست که هر مجرد از ماده و مدد را - با بعضی الوان و اشکال اینست بطریق مجاز است
 نه بطریق تلبیس - و انصاف - یعنی در تقاسم رحمت آن مجرد در عالم مجرد جای واقع شده است
 که در عالم محسوس آن الوان و اشکال اصواتها آنها واقع است و تعبیر از آن رد و در اصطلاح قدما
 خلاصه منم و اقنوم است - محسوس منم آن مجرد است - و مجرد اقنوم آن محسوس - در شریعت تعبیر از آن
 بعرض است و استوا بعرض واقع شده - و اگر این را شلی خواهی ترتیب عدا و را با سلاک گوهر ملاحظه کن -
 و صورت نیاید را باین رنگ شکل که آن لذع شجر ساخته شود متعفس ساز - لامحال صورت شجره که

مرقوم بر کاغذ است بنوعی شرح و تفسیر آن صورت نباتیه مجرومی کند - قصه مختصر قبله بهت فتح
 همین تجلی است اورامی بیند و در وی تحدیق نظری فسر باید و بوسیله بهم می گردد - و از وی سوال
 مینماید - و بوی انجامی کند با همه شالشی و در شرح بعضی کلمات مرصوفه که در بیان طلسم الهی بصورت
 گفته می آید - بقدر تیسیر و التمعن وقت - و ستر اختلاف سالک عقلا در معارف الهیه زین مقاله ظهور
 رسد - و وجه تطبیق اقوال متخالفات طبعی بوجه اجمال اینجا همین گردد - وجه صدور طلسم الهی در مسدا و اینج
 معین کرده شود - جمعی که نفس ناطقه ایشان بسبب تخلص از غواشی طبیعت و آنگاه بوجه زمین الوجوه -
 بجهت غیب مطلع شد - چیزه از کمالات حقیقت الحقایق در یافتند - و از چیزه غفلت و زریه
 زیرا که احاطه کمالات آن صغیر و مقدر بشر نبود - هر یک بحسب استعداد و جلی کسی به تجلی از تجلیات الهیه
 و کمالات از کمالات و جو بیرونی آورده - و آن تجلی قبله بهت اوست - هر چه گفت از و گفت - و هر
 اشارتی که کرد منسقط اشاره همان تجلی بود - جمعی در وادی کمال ابداع افتادند نفس کلیه دیدند که
 ظاهر شده است - در مظاہر بسیار - مثل امواج به نسبت بحر ترانه توحید وجودی - از باطن ایشان
 برآمد - طائفه در میدان کمال خلق و در در رفتند - هر صورت نوعیه دیدند که تقاضای لوازم خود
 کرده است چه صورت عرضیه جوهری چه اجرام فلک چه اجسام عنصریه در ندقیات حکمت طبیعه
 افتادند - و علوم نجوم و طلسم در خاطر ایشان کل کرد و فرقه در فکر کمال تدبیر و فر رفتند - عالم را و ابته
 به تدبیر و خوابی یافتند و دیدند که آن تدبیر تلابیب صور نوعیه را گرفته است - و به قبض و بسط و در آنها
 تصرف فرموده اند - اجرام علویه را مطلق العنان گذاشته - که احکام آن علی و جهاد در مواظبت باشد
 و نه اجسام را جهل ساخت که مقتضای آنها را راستار است بر روی کار آید هر چه و طبعی دیدند
 که رقم حفظت شمیاء و غایت اشیاء عنک بر سیما ی ایشان ثبت است از و نیز بالاتر آمدند
 و اثبات حقیقت تدبیر نمودند و گروهی را بغیر سعی و فکر خودشان مدبر السموات و الارض و تجلی اعظم گاه
 گردانید - تا اثبات واجب کردند بحصولیت فردیه و به اراده متجدده و بعث رسل و انزاع شرایع
 و لقاء الله بعد الموت علی و جهات قائل گشتند - این راه انبیا است - صلوات الله علیهم و این همه
 فطرتی است که خدای تعالی را در طبیعت بشر نهاده است - و تکلیف بان فرموده - اگر مراتب
 اولی معلوم شخص باشد و در مباحث این مقام خوض نماید خطوبی له خطوبی له و اگر از مراتب
 اولی نظر پوشیده بلسیط باشد البسیط اقرب الخالص من الجهل الکلب - شریعت هر چه مصطفوی
 علی صاحبها الصلوة و التسلیمات که اتم شرایع است مباحث مدلی را تشریح است ساخت که مواخذ

بر این جاری است - و مباحث تدبیر الیقین شریعت و لوح بهای الهیها و از علوم ابداع و خلق سکونت نبرد
 تا صلحت خلق تمام شود - و ارشاد عالم بوجه شایسته بحال برسد - این است منقظ اشاره ما در آنچه گفتم
 که قبلاً بهت شیخ که امام تجلی است - و از پنجار روشن شد که در تطبیق در میان دو فریق متخالف که یکی نسبت خلق و خیال
 و اختیار بخدای تعالی می کند - و یکی بنده را خالق افعال خودش میدانند چسبیت - اقول بتلخیص صاحب شریعت
 میبجرت تدبیر آگاه شد - قهر در التملوات و الارض بر جمع مخلوقات دانست - و ثانی بتصریح صاحب شریعت
 باثبات ذاتی که مثل باد شانان رعیت خود را مکلف کند - بعد از آنکه رعیت بر عقل و اختیار خود مستقل باشند
 متوقف ماند درین مقام صانع الهی که از میان حقایق ایشان نور و صفت می نیرزد - و اول الذات ایشان
 کرده شد - چنانکه در پیش تدبیر وجود صورت و عید و مابیات لوازم آنها در بر و مر با وطن قابل شمرود میشود و در
 آنکه در حکمت خلق تعدد و تمایز وجودات اثبات کرده می آید - بعد از آنکه مصلو ت ابداع همین را در نور دیده است
 و گنجایش او و توأمون نگذاشته - هر سخن وقتی و بر نکته مکانی دارد - و آنکه گفتم که حکمت الهی اقتضای این بی کرد
 مراد ایجاد و چیز است - یکی نظم من حیث تمام المبدأ مبداء کل چون بر وضع ممکن از کمال را استیجاب کرده است
 این نکته را هم معطل نگذاشته که لباس فردی را که اکمل افراد عالم باشد پوشیده تصرف بادشاهانه فرماید
 بخاطر تو نرسد که آن فرد که منصب ظهیر بدارد تواند شد زید و عمر باشد لا ذالته فردی باید که حکم و ذریع
 ممکنات نافذ شود و بر هر مکنون پیش او حاضر باشد - و ملکوت هر شیئی جدا جدا یکدفعه در نظر او متماثل شود - و به صفات
 کامله با جمیعها بالفعل متصف بود - و فریفته و شخصیت او بهین قدر است - که بعضی احکام حدوث و امکان تجلی
 گشته است - و قوسی الوجوب الامکان اینجا بهم آهن - و این صفت غیر این حقیقت جامع نمی تواند بود - آری
 این حقیقت جامع را عکس ممرایا است که بقدر استعداد ماده اینجا ظهورات شتی میفرماید و نام این حقیقت
 نزرذیک شیخ ابن عربی حقیقت محمدیه است - و نزرذیک این فقیر تدلی کل - دیگر منظر من حیث التدبیر - که
 عبارات از اش عالم بحر حقیقی است چنانکه در فروع احکام این تدلی بسط نمودیم اینجا باید دانست که هر جا که
 تجلی صورتی در خیال کسی مثل میشود - یا تجلی معنوی در وهم کسی نمونه همین تجلی است - و در معاد هر جا تجلی
 خواهد بود - ظل همین طلسم خواهد بود - و این که گفتم احجار بهت پروانه صفت درین آتش متلاشی
 میشوند - غرض آنست که علم انما منقلب میگردد و با مطلقه غیبه الافاقه بها و سکره الاحو فیها الا انقلب
 گشتن جوهر ایشان بحتیقی که جوهر عرش تواند بود - در خارج - و این که گفتم تاج و تهب نار متعاضت
 می گشت - اشاره بان است که حقیقه بسط بر پنجائی مختلف بر می آید - و هر کس طرح کمالی که ممکن بود
 در غیب الغیب می نماید - یا معنی را بعد در بیان نسبتی که نصیب شیخ ابو الحسن ذلی شده است در

تفاسیر رحمت الهیه بمقتضای التماس است - و هر تقدیم - بحکم ریجونه - در نظم کلام الله ایجا روشن شود - و در وجه
تطبیق در میان اقاویل صوفیه - که در لوثی چیست - ایجا ظاهر گردد - و اصل اشکال شهود که هر حرکت را در این
مستوف است - بمعرفت مراد بوجه یعنی نه ایجا سالک چه میداند آنچه خواهد رسید ازینقال بظهور رسد -
چون صحت کلیه اقتضا نمود که جامع از نفوس ذکیه بر وانه صفت در نور عرش متلاشی شوند تا انقاد نور عرش
بجای رسد و خدام اراده کلیه که وسایط جو دند بین الله و خلیفه بظهور آید - و درین نفوس تبدیل مثال کار
باشد - مثل تبدیل عالم صفت - شبیه شد - حال ایشان بحال نیزم - که بجهت اشتغال ناراضی شود -
یا زیت که برای روشنی چراغ مراد باشد - بر نفسی استعدا و آن نداشت - که باین دولت رسد یعنی باید
در رعایت نکا - در طهارت تا شاکت آید دولت بود - لاجرم ازین صحت کلیه نقاط جعبه جدا شد - و هر جا
استعدا نفسی در پیروی تحقق بود - نزل فرمودند کما قال الله تعالی و صطعنتک نفسی - و چنانکه بر نفسی
مستعد نبود - و همچنین از هدایات و احوال نفوس بیعت استعدا و آن نداشت بلکه مبتدا و احوالی چند است
که شایسته این مقام میگردد و اندک در السموات و الارض آن نفوس را از اول نشاء و مدبر و مرامی گویند
و از حال نجالی بهتر از آن می رسانید - چنانچه آب را در دیگر میجو شانند - و آن همه متلاشی می شود
و بجز هر هوا منقلب میگردد - از ابتدای آنکه آب رخ بود - تا آنکه هوای خالص گشت تدریجات بسیار
واقع است - همچنان این نفوس را از آن زمان که هیولانی بود - تا آن زمان که در سطح عرش متلاشی
شد - و انانیه خود را فراموش ساخت - تدریجات بسیار است - که در شما نیاید - بعضی از آن قبل
این نفوس در آن حالات نبود - و اراده سلوک در آن نفوس متمثل نشده بود - و بعضی از آن قبل این
انقلاب خارجی در آن نفوس اراده مشیج ساخت - علمی را فرود فرود ننهادند - چنانکه در انسته با نفسی که
در نفوس هر جای منبع علمی میباشد باجمالی این تدریجات ارادیه سعی بسلوک است و آن حالات مختلفه
مستی بنبهتها است حالتی هست که سعی بخلق باشد - و حالتی هست که سعی بخرق - در یاد و دست
باشد - و حالتی هست سعی بالتجا - و صدق - انقیاد - و حالتی هست سعی بخلق باخلاق الله - و اینها القاب
هر چند در امر جامع مساوی العنان اند - هر یکی فی نفسه معنی دارد و غیر معنی آخر - در ازل چون نصیب
هر کس معین ساختند - این نسبتها نیز بحسب صحت کلیه تقسیم گشت - و این سخن بس دراز است فقط
مختصر نم - نسبت شیخ ابو الحسن شاذلی نسبت التجا است - و غرض از التجا حالی است شبیه بحالت
شبیه چون آفتاب بر آید - و در مقابل او از هم باشد - و نقطه نقطه او مردن گیرد - در بحالت اگر
شبیه را غلم می بود این متلاشی شدن در علم و صورتی میفرستاد - که از حول و قوت مبراشدن است

بوازمال تعلیم شمس در خود گذاختی - و تا ب دیون مسانیا و روم - چنانکه در حالت عستی
 میباشد - از خود ساعت بساعت نظر پوشیدن - تا اگر محرک از طایف داعیه روی اندازد
 مانند شخصی که از تعبیه رفیقان قوت منی نداشته باشد و محتاج منی شود - عجز و نپایبندی در خود
 و این امر نسبت التماس - و چون بشر را قوت دوام این نسبت نیست - و لب یاری از
 اوقات فرو می آید - و نمونه این منی بجای اومی گیرند - و آن نمونه الحاج است - در نوبت
 آنچه در دنیا و آخرت صلاح حال شخصی بآن منوط باشد - بطوم غلب خود و رازی کند - مانند منی
 که در پوست اومی و آن خود را فرو می برد - انتصاف منون می نماید - چنانکه تمام است
 بطوم خود را در رحمت الهیه که باران صفت از بدلی گل می بار و فرو می برد - گویا که بجز طلب مال
 و الحاج و اطراح حقیقی ندارد - ایست کنایات از حقیقت نسبت التماس - اگر چه عیارات ادوی
 قاصر باشد - بالجمله اینجا طلبی مشقتی نیست - و صورت مراد جز بضرورت این حالت و تجلیگاه منی
 نیست - چنانکه متبادر میشود که این نسبت باعتبار قرب تبدیلی عظیم فایز ترین نسبتهاست - اگر
 هر نسبتی من و وجه رجحان دارد - و حقیقت کتاب الدعوات که در کتب حدیث - روایت می کنند
 و کیفیت آن الحاجها و از خود گذشتنها - جز صاحب این نسبت را مفهوم نمیشود - چون دانسته
 شد که حقیقت ولایت کششی است که از وسط تدلی عظیم بواسطه تحت کلیه نسبت کل افراد یعنی آدم
 می جوشد - و در ایشان شگفتیها احداث می فرماید بیجهت بر بیرون مقدم آمد - و هر یک از
 اولیا و اندین جمله هر چه نصیب است بیان می کند - و میگوید - این است حقیقت ولایت
 و تصوف و درویشی - و اینهمه بیان طرفینست - از لوازم حقیقت ولایت - نه کند ولایت
 آنجا حرکت طبیعی مانند حرکت ارض با سفل و حرکت ناری فوق مقدم است - و تصور مراد بضرورت
 وجود قوت علمیه - زیرا که هر کجا قوت علمیه است - ظل حال آنجا لابد واقع خواهد شد مالمع
 در بیان مباحث کلیه که نسبت التجار و نفوس کل و رفته انبیا که قنایک شاد باشند آن را
 احداث می کنند - و از اینجا ظاهر شود که الهام حزب البر - یکی از معجزات روحانی است
 ابوالحسن شاذلی است - نه الهامی از جمله الهامات جزئیه - و اینجا روشن گردود و نیز بسیاری
 از ادعیه و تصرفات که از زبان مقدس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در اوقات شفا کرده
 و حالات مختلفه بر آمده - خدا متعالی چون شخصی - که نسبت التماس ترتیب یافته باشد برای
 ارشاد خلق برگزیند - و ایشان به او را در قبولها معالیه مختلفه کنند - و حاجات بشر

و کشا کس ضروریات طبیعت ادما از هر جانب احاطه نماید آن شخص را نسبت به حالتی التیجائی باشد خاص و الا وی در اوج نسبت خود از خود رفته است و از خود رفته را حاجت نباشد -

کلیات التیجات بیان کنیم از آن جمله طلب نعمت است - معنی طلب عصمت آنست که به بصیرت که تفصیلاً شده میداند - که روح پاک و پیرا در سخن قوی بهیبه و سببیه جزیره برای مصیبتی محسوس ساخته اند - و از هر جانب التیجائی سهام خاطر و دوا می بروی می انگنند و وی در میان این تیز باران عاجز و رانده ایستاده - التیجا که کم کریم مطلق جل مجده برده - از حول قوت خود من کل الوجوه تیزی نموده میگوید - که تشا لکب الصمت فی الحركات و التکلمات او از آن جمله طلب کرامت است و معنی کرامت آنست که هم بلاء اعلی مثل خطوط شعاع نفعی بینات را در وی گیرد و ساعت بساعت در نفع الهامات از قبیل اشراقی به خواطر - و فراسه صا و قد فرود میریزند -

و در نفوس رفیقان او الهامات لطف به نسبت او می اندازند - یا از عالم مثال او را تالیفهای نامیده عالم شهادت و عالم مثال را اختلاط بهم میرسد - و خرقی عواید را نیا نچا پیدا میشود - چنانکه با او از هر جانب می وزد - راحتی میدهد - و خودش محسوس نیست بسبب وزیدگی او مدد که انهام عوام - تدبیران الهامات طلاء اعلی و تالیفها عالم مثال - خودش محسوس نیست - و بسبب وجود او بالفعل مستحضرند - شبیهه با تفاق است - و آثار او در عالم ظاهر است - پس حسن تعبیرات از او بر طیبیه باشد -

این عارف روی همت بجانب قبله مقصود می آرد - و بزبان الحاج سوال میکند - و سبب لغزش آنکه ریحا طیبیه او و از انجمله طلب علوم الهیه و مقامات سنیة که قال الله تعالی السید البشر علیه السلام و السلام قل بت زونی علماً - قوت عقلیه علیه این عارف منی یا بد جامع شد به انجور از مبداء فیاض پر ذوق خود می طلبد - و آنچه طلب الیه است از مقال او تراوش می کند - لیکن از راه تصریح عدول کرده یعنی که همین نزول کتاب است - بر رسید بشر صله الله علیه وسلم - از کمن غیب بود که الهامات اسماء صفات در آن ظاهر باشد تملو ته می کند - یعنی فیضی بخوام که در نشات و لایات نمود نزول بهترین کتب الهیه باشد - بر اشرف انبیاء علیه فیض الصلوات و اکمل التسلیمات و آن فیض جامع باشد مخلق با جهات اخلاق ربوبیه را - و نمودن هر آمی آنجا مشهور شود - از هو - و الله - و عزیز - و عظیم - و نزل الکتاب - و غافر الذنب - و قابل التوب - و شدید العقاب - و ذوی الطول یعرفون بالموهبتیه - و متفرد بر جبریه - و این یازده اسم مخلق بان کمال احوال با الهیا است - و این قصد برین است -

با جمله سجده نیایش بجای آرد و میخواند - تنزیل الکتاب من عند العزیز العظیم - گو یا بزرگان

جالی گوید تضر و فی النفس حاجات و حکیم به خطاسته سکونی سهال عند کم به و پیمان و ازان جمله طلب
بیشتر است در معاش - می مانند که لابد و را معاشها باید کرد - از تجارت و زراعت - و مدانیت - و تکوین
و چنین طعام - و خوردن طعام - در اوستان صحت و دشمن - الی غیر ذلک - و این همه بسیار بدون
توجه مدبر مطلق - قوی طبیعی و ارادی عالم را بوجده اوده این شخص منفی بر او نمی تواند شد - لاجرا نیایش
می کند - در طلب تمییز و چهار حالت را - که نظران عظیم است - ذکر می نماید - یعنی که نفس در بدن او را
در ان امر میرسد - و غلطی که در حکمی خیری آید - و عجزی که او را در او خلا، او را در با شتره کار نامی افتد -
و مزاحمت بنی نوع - که در طلب منافع و دفع مضار واقع می شود - میگوید اللهم لیست لئنا امور دنا و ازان
جمله تعوذ است از ظلمت و بلاهای آسمانی به و صیقت تعوذ آن است - که عارف تدلی اعظم را می کند - و انوار او را
که در عالم بی ثبوت است - مستحضر می سازد - و آن تعلق مینماید - گوید آن لغز ظاهر و باطن او را در گرفته و هر
بلا که را در مانی از جهان انوار بجهت طلب می کند - چون سخاوی عالم النفس و المشاهده امر مقرر است
بقدر قوت این نفس و شدت تعلق و تعوذ - و الهامات طایفه باطنی در باب دفع - شمار او فرد می آید - بطرف
محقق سه بار درین بحر خوض مینماید - اقل با و از ازله فی انوار - تعلق می کند - ابروگیره تحقیق عمرش
می آویزد - و سیوم با و تحقیق و بجهت صحت تجلیه بالتدلی الاعظم - نیایش می و رزود - می گوید -
بسم الله یا بنا اذ و ازان جمله طلب تسخیر عالم است - هیچ کس او - تمام ارشاد خلق مشوب منی سازند -
مگر آنکه نفس و خلق انسانی مدنی داشته باشد یعنی از نفس او ساعت بساعت شرار با و در نفوس بنی آدم
نی افتد - که غرض ازان ظهور طاعت و فرمان برهاری ایشان است - مر آن نفس را - و بصیقت این شرار با
او کوب میزند و طالع او خواهد بود - خواه دشمن باشد - خواه مشتری - خواه زبرد - و هر یکی را رنگی است
علیه - و الکلام فی هذا الطول - و اصل تاثیر شرار بائی نفس در بنی آدم - چه آن انسان مدنی که عالم بتابند
نظرا و مدینه منظره میگرد - و چه از نفس جنیده که هیچ محترق در و س مشرب باشد - و آن را در عرف
عائن گویند - و چه نفس جدید که قوی از شمس میخ در سر او منتشر گردد - و او را در عرف صاحب
نعمت و صاحب سعادت گویند - تدبیر الهی آن است که بصیقت کار نرسد هر که آن را بجا سطره تدبیر
سوزنده است - پس بنا و تدبیر الهی بر نفس بد و قوای عالم است - و تربیت یکے با دیگرے - تا نسبت
بجز مطلق حاصل شود - چون اینجا سوزن کفر تباهانند حکمت مطلق تعاننا کرد که موثرے بفتح ثانی نیز
حاضر باشند - تا حکم تاثیر جاری شود - پس الهامها و احواله و تقریبها در توفیق بین الضامین تصرف
می نمایند - و بظاهر مشوب می گردد - باین نفس - چنانکه کسی زراعت می کند و او را زراعت می گویند

زمین پاک بالطبع مثبت گیاه است - و بذر بابت خود تو بیخود خود را خوانان - و آب بالخاصیت
 رویا منده نبات - این بیچاره چه کرد - که او را از این گویند - آری تقریباً بعضی شروط وجود مراد می کند
 و بهین طریق نام بزرگوار بر او می گردود - و همین بصورت صحیح تاثیرات عالم را قیاس باید - خاصیت
 طبایع مستحق است و نوزند بر در میان داشته تاثیر قدره و جو به همه را در گردن بسته - قال الله تعالی
 امرتیم ما تخشون و انتم ترزخونید امر تخش الزادعون و در ذکر حرث در فعل ایشان و زراعت در
 مثل الی حکمت است - پس دقیق - فتد - بر قصه مختصر نفس صاحب ارشاد و مانند ماهی در دیگ آفتاب
 بنمود و در خود می طپد - و از مبداء فیما من به لسان حال طلب تسخیر می نماید و گاهی الحاج قوم نیز
 آئین طلب می کند - و آن حال و نشاءه مقال نطق خود می فرستند - پس لسان عجز می گوید -
 فثبتنا و الفسنا و نحن لنا هدا البیضا بر نشاءه کلیه ذات خود نیز است - از جهت التسلع و جمیع افراد
 مختلفه الاثار - و در طلب تسخیر باید بهایه تعلیم می کند که تسخیر آن کل کجی و سخن لنا کل شیء و از انجمله عا بدست
 بر شکران - و منافقان طریقه - و دعای بزرگ بر اے مخلصان خود - آنا که به تذبذب او مذبذب شده اند -
 که آذین فی قومه کا النبی فی امه چون فدای تعالی ولی را از او نشاءه انبیا در اے ارشاد خلق نصب فرمایند
 و دل او و عید انبیا و فرو می بینند - و بر سعی او طریقه بر پامی کنند - و خانواده بروی جمع می گردانند -
 و آن را که مذبذب شود و بطریقه او نصیحت و نیک خواهی کند به نسبت او - تصور و معاون و موافق می سازند
 و هر که نکر و معاند طریقه او باشد - با منافق و غاش - که شکوک و شبهات بهم رسانند - مخدول و سرگشته و از
 کار مانده می گردانند - گاه باشد که این معنی در لوح ذهن مشیخ شود - و موافق مجری عادت الله از دوسه
 طلب دعا کنند - یک بار در مقابل دعا طریقه پامی همت بر زمین محکم کرده - هیچ آیت از قرآن که بزرگتر ولی
 قرآن حکیم است بر افضل انبیا - و رسوخ او در رسالت و هدایت صراط مستقیم - و مشعب بودن آن انزال
 و ارسال نزول الهی و رحمت نامتناهی بجهت صلحت راه نمودن قوی کرد - در باو به ضلال غفلت افتاده
 و بقوه خود نمی تواند از آن مهلکه خلاص شدن می خواهد - و به طریق مقاله معامله خود و قوم خود تسخیر می نماید
 بعد از آن همت بر تشویش حال آن جماعه - و کردن ایشان را با غلال خذلان الهی بستن - چشم و گوش دل
 ایشان را از کاندس که به نسبت این ولی اندیشند - بیچار ساختن و چون رسا رفته آیند روی ایشان
 به شکل بد شدن و غبار دل و حقارت بر روی ایشان نشستن می نگارود - و برای جمعی از اهل طریقه خود
 که در میان خود از نزع کرده می خواهند - که رونق طریقه او را برند - ترک یعنی وطنیان یک بر دیگر
 مساکت می نمایند - پس تلاوت می کند **یس و الف قرآن الحکیم آه** بار دیگر مخلصین و اتباع خود را در غیر خود

می گیرد - و ایشان را در حمایت خود آورده - چه نیابت ایشان تفرغ و التماس می ورزود - و به حکم حرام
صلح دین و دنیا برای ایشان بچند جهت استدعای نماید - می گوید - **أَنْضُرْنَا فَإِنَّا نَأْتِيكَ خَيْرَ الْبَصِيرِينَ هـ** -
اِئْتِ اللَّهَ وَسَلِّمْ عَلَيْهِ وَالتَّجَارِ وَأُمُورَ هَارِيَةَ برایشان مختلف شده اند - بر سه نه بهت مبتدیان که جمع بهت نمودند
بر یاد کرد - بدر السّموات و الارض - و اثبات قدرت کامله و تعظیم تمام او و هنوز سر قدر و انحلال حوادث در
لفظ قدیمه از لیه برایشان علی وجه منکشف نشده - در سوال مبالغه می نماید - و در معنی هر حاجتی روی بهت
بجانب عیب بر می دارند - و الحاج را از مدعی گزرانند - و **طَائِفَةٌ مَثْوِيَةٌ سَرِقٌ** بر ایشان منکشف میشود
و کثرت حوادث را بر رشتها و خوب مربوط می بینند - و بان رشتها و تریبها همه کشتی و اجد گنبد لازم باشد
و جو مطلق - و مقتضای محتوم طبیعت کلیه می داند که یا یک نقطه بسط بر خود بالید - یک کوه عظیمه پیدا شد -
و منطقه و محور و قطبین بطریق و خوب از طبعه گره بر روی کار آمد - طبیعت آن گره حرکت خاصه را طلب
داشت - و آن حرکات مختلفه بود مدت نوعیه یک شده مقتضای جلی او آمد - لاجرم زبان از او باز کشیدند
و بهین نکته آمدند که حسبی من سوائی علمه بجالی و قانته الخاضع باین علم تفضیل مشرف شدند -
که معاول را لا بد است - از علت نامه و آن در حق حوادث بجز امور متعدد نمی تواند شد - بعضی از آن
قبیل که اهل ارض با نتیارات و ذوات الانفس لقب می کنند - و بعضی خواص طبیعیه اگر چه سطوت و خوب در
حقیقه امر بهر را یکسان شامل شده این اختیار با اجابی است - صرف از مبداء فیاض بطریق و خوب
بر آید - گوید در خود چیده گره خورده - و جس و داعیه داراده شکل شده است - مانند حیوانی که از دریا
جوشیده با - یا از او بیخ و برت - که قطعه از آب بخورگشته نام دیگر گرفته - همان و خوب حقیقی است که از میان
من و تو سوسو بر آورده - بجزم داراده مسمی گشته - اگر چه با مطلق اهل حق حوالان به افراد انسان واقع است
و این داعیه و همت و مسالت جزو پیرا دم است از علت نامه و عارف محقق چون علت مساله و غریت خود باین
ملاحظه می نماید - درین باب غرض می کند - لیکن ایفای حق او بجهت خلق نشاء بشر نمی تواند شد - الا وقتی که ازین
تحقیق بوجه من الوجوه نیامان ورزند و دلیرانه بخوندند و نسب کنند لاجرم جمع کردند در سر قدر و وسیله الحاج - لهذا عارفان
استدعای کند - و بخواه جمع مقاصد و مطالب پر توبه اولی و علم واجب بعد از آن فرود می آید - و ایضا حق الحاج
حد سوال می کند - پس در اول بحث می گوید **يَا عَلِيُّ يَا عَفِيَةَ آه** با جمله این است بسیار که گانه که امهات جزئیات
التجاری است شیخ را استعدادی اجمالی حاصل بود - که این نه مقام را به تفصیل لاین شرح دهد لیکن بالفعل حاضرش
نمی شد - تا گه آن از عیب بروی ریختند - مثل شامه - که آنچه در نقطه با و انتقادات داشت آنجا واضح شد -
از جنبه ظهور استعداد کاسن بسببی از اسباب خفیه مثل تعطل حواس و هلیت فکریه و کشتن روی مرات نفس آن حقایق

و واقعاتی که معراج روحانید عارف با خدا جهان است که استعداد کاسن طایفه از معارف و مقامات
 راست بود لیکن بعلم تفضیلی نمی داشت و همت او با استقلال متوجه این جانب نمی گشت - تا گمان حادثه
 سلسله جنبان شد - و اسباب خفیه فیض مبداء آمد و این همه بظهور رسید - و الله اعلم بحقیقه الحال -
 با متمعن سما و سه - در حادثه که به سبب تدبیر ظاهر سلسله جنبان گشت بر اے نزول الهام این دعا
 بر نفس شیخ ابو الحسن نفاذی - و اینجا واضح شود - که بسیار کلیه علوم و فیوض الهیه چه قسم برنگ اسباب
 نزول زمین می شود - عموم العلوم بجهت اسلوب تشخیص و تقید مبدل می گردد - و لباس متکبر می پوشد - و از
 نظر نامهربان مسزوری گردد - مرد سر بین با مقایسه تشخیص - علوم خمس قران - در مقابله شبهات عرب و
 عادات ایشان می تواند این نخته را مستحج ساخت - ثنفا نقل کرده اند که شیخ ابو الحسن ذلی در قاهره بود
 ایام حج نزدیک رسیده - در آن حالت یاران خود را فرمود - که از جانب غیب اشاره رفته است -
 با آنکه اسما حج گذاریم مرکب طلب کنید یاران هر چند طلب کردند نیافتند - الامر کرب پیرے نصرانی - بر
 همان مرکب سوار شدند - چون بادبان برداشتنند - و از عمارت قاهره گذشته شد - باو مخالفت وزیدن
 گرفت - و یک جمعه نزدیک قاهره بوجهی که جبال قاهره در نظری آمد - توقف افتاد - منکران زبان طعن و
 که شیخ می گوید مر اشاره حج شده است - حال آنکه وقت نزدیک رسید - و اینجا در باد مخالفت افتاد ایم - یعنی
 سبب خلق خاطر شیخ شد - لیکن بقوت رزائنه آنرا فرومی خورد - اتفاقا شیخ در قلیوله بود - که باین دعا علم
 شد - از خواب بیدار شد - و این دعا خواندن گرفت - و رئیس مرکب را طلب کرد - و گفت علی برکت الله
 باد بان بردار - گفت اگر برداریم همین ساعت باد بر روی ما نهد - و ما را بقاهره برساند - شیخ گفت
 و سوسه را بخاطر راه ده - و هر چه می گوئیم به عمل آر - و عجیب صنع الهی تماشا کن - باد بان بردار این همان
 بود - و وزیدن باد موافق بقوت تمام جهان - تا آنکه رسی که کشتی را بان به میخ بسته بودند - نتوانستند
 کشاو - آن را بربندند - و بسرعت هر چه تمامتر متوجه عافیت و سیر و سلامت به مقصد مبارک رسیدند - سپران
 پیر نصرانی مسلمان شدند - و آن پیر نصرانی آزرده خاطر گشت - شبانگاه بخواب دید که شیخ با جماعت عظیمه
 بهشت میرود - و فرزندان او - بمواه شیخ می روند - خواست که در پی فرزندان خود رود - تا آنکه زجر کرده اند که آنرا
 اهل دین ایشان نیستی با ایشان چه کار داری - وقت صبح بدایت الهی در کار او شد - کلمه سلام خواند - و وقت
 رفته کار بجای رسید که صاحب مقامات عالم گشت - و اهل آن ناحیه باو تقرب می جستند - آن بسیار کلیه رنگ
 این حادثه نگین شد - و به عوارض مناسبه آن شخص گشت - در اول کلام علم الهی و کلام او را در یاد کرد -
 نگاه به سبب تلقی که مشوش دل بود - عصمت طلب نمود - و از انکار منکران شکایت گونه ظاهر ساخت -

و به مثبت از قلق و غلبه بران منکران بظهور بخیر بحر در خواست فرموده نگاه لفظ مثبتنا و انصرا را
تفصیلاً داد که انصرنا خاک نیر الناصرین او باد و افق ساخت - و لیس در بنیالت و سایر حالات سوال کرد
انگاه آیتی چند از اول بیست که برای دفع قلق و حقیقتاً قلب موجب است تلاوت نمود - بعد از آن آیتی چند که
در دفع اعدا و اشکات ایشان تاثیر دارد - خواند - انگاه سوره غافر که بجهت حفظ محراب است تلاوت
کرد - و حفظ خود را از جمع شر و ظواهر باطن استدعا نمود - این است منبئی که اهل ظاهر بعلم شریعت اکتفا
بایستند - و اعمال بقصر لوط را نیز دانسته اند - ازین دعای تواند فهمید - و فرقی در معانی که در نکته سابق کردیم -
و معانی که اینجا نیز می نمودیم واضح است - و همین است تنگ و شخص تعیین عموماً - بسبب تقریر رنگ حادث
که بسبب نزول علوم گرد و مو الله اعلم - در بیان نوع دیگر از شخصیات که با این سیاه کل کالیج شده
از جهت قوی سیارات - که نفوس عارف مستر باشند - و اینجا واضح شود که استعاره قوی سیارات در نفوس است
انتساب بعضی اشیا به بعضی سیارات پیش چه در اهل جنان مسلم است - لهذا در اعمال تشریفه اعانت آن می کنند
هر چند در شریعت لغوی و اثباتی بر آن حاصل نشد و اینجا روشن شود که اکثر کرامات ولی و علوم و انبیا و
بقدر که کتب مستر خواهد بود - چنانکه امهات سفلیه در نفوس سالیه تاثیر دارد - که جا بنو آدم علی قدر ذلک
منهم الاحمر - و منهم الاسود - همچنان آبای علویه نیز تاثیر دارند - لیکن تاثیر آنها مستر و دقیق است - بشانیه
بسیار شخص بر زمین - یا صورت رایی در مرآت - سایه بنوعی از مناسبت با شخص رایی دارد لهذا سر و
دست و دو پاسه او ظاهر خواهد شد - و صورت مرآت با رایی رابطه دارد - لهذا صورت زید از صورت
عمر - و ممتاز خواهد بود - هر چند تفصیر و تحب مرآت و مقال و صفای آن و تغییر و کبیر آن اختلافاً ظاهر
خواهد ساخت - و اصل در انتساب مشروبات که اکب خویش حکم طبعیه کلیه است - که نعم و الا ناسم را گنجین
است - صورت مکشوف جگر را در لوح خیال ایشان به جگر که مختص ساخت - و صورت مکشوف کبیر را
به شجر و نار را بجلارت و آب را به رودت که بطواد - صفرا را میراث نار - و بلغم را میراث آب - که
مقرر نمود - اینهمه نیز رنگ طبعیه کلیه است - که نفوس رحمانی حل آن کرد - و در جزئیات بکار برد - با بجهت
اعتبار علوم و جدانیه شکر نماید - در آنکه چون نفوس کلیه نفس جزئی می شود و صورت عالم در آن مستر میگردد
اگر در خارج آنوقت شمس در شرف خود بود - اینجا نیز شمس در شرف خود است - و اگر زهره در بیت خود
است - اینجا نیز زهره است در بیت خود - و تدبیر الهی با نفوس بقدر آنچه در دست مستر است معامله
می کند - و هر سنی متضایف را مقابلی درست می کرد - که حکم آن جاری کرد که حکم آن جاری گردد - و عالم
بسنزلی تابعی است که استاد و انا آن را در نفس خود شخص ساخت - و هر سنی را نظیر و هر نفوس را

و تذویری را چنانی در اول حالت مرتب فرمود. بعد ازان رشتها سرخ و سبز و سفید بوجهی گذاشت
 که آن حالت در آخر امر عاید گردد. و اگر نفس پیدا کند که در خانه نفس او مرتب می باشد. ناظر به زهره. نظر
 مودت لامحاله در خارج واجب است. که نفسی دیگر سازند که در خانه نفس او زهره باشد. ناظر به مریخ قریب به
 همان نسبت. در نفس اول بود تا مراتب عشق بوقوع آید. و اگر در بیت اعدا کوکبی است که صاحب
 بیت نفس اوست. لامحاله در خارج عدوی. باید آفرید. که در بیت نفس او کوکبی صاحب بیت الا خدا
 باشد. و اگر در تقاضای زنان و عداوت ایشان بحسب ظاهر الفطریع اسباب واقع شود لامحاله الهامی و
 تقریبی و منامی و اتفاقی از مصدر تند برفرو خواهد ریخت. تا آن حالت بر روزه کار آید. شرار با که از
 نفس عارف غزومی ریزد. و در نفوس خلق و سبب اجتماع ایشان بر عارف می گردد. لابد هر وقت کوکب
 آن خواهد بود. اگر زحل است قطع لذت. و گوشه گرفتن. و علامت جانب قدیم بودن. و در نفوس حاضران
 خواهد بصورت استحسان افتاد. و اگر شمس است غلبه استیلائے فرمان رومی. و اگر مشتری است علم
 شریعت. و دانائی. و شیخ الاسلام بودن. و اگر زهره است مودت. و محبت. و طهارت. و
 اشارت نخبه. بجانب غیب. و اگر قمر است بواسطه و اصدیان صاحب امر. در میان خلق. و سفارت
 و میانجی بودن. و علی بذالقیاس. معامله و با مردمان. و معامله مردمان با او. و کرامات. و قضا
 و علوم. و معارف او همه بهمین نگهارنگین خواهد بود. و این سخن لبین راز است. شویب بیار دارد. و مسامح
 بنی آدم در علم طلسم و اوافق همه بر تو اوست. قصه کوتاه کنیم. شیخ ابوالحسن شافعی از جنود زهره است.
 او را بر سعادت زهره آفریده اند. و لطافت و خوشی و مودت و لطف و بجانب غیب به نظر به پوشیده
 دیدن. و از که و لقب و اعمال شاقه دور بودن. و به قطع لذات و تبلیس بخدا قریب حسیستن. و به جنگ
 مقاومت اعدا بیوسستن. و نورانیت باطن و تخلیق ملائک مستصفا بودن. و قلت. ذایل سبیه مشهوره
 و بتیری از احداث و خطرات جزئی خلق جلی شیخ بود. چون این دعا از معنی غیب با و متوجه شد. قوت
 زهره آن هیاکل کلید تلقی نمود. و آن عموماً را بر حسب منویات خود. مشخص ساخت ایند الهامی که
 بر فردی از افراد بشر فرود آید. و آن را خزان خیال او تلقی کند. پس آن الهام عربی شود. یا فارسی
 یا ترکی. حال آنکه در حقیقت الهام معنی صرف بود. مجرد از جمیع لغات. یا مانند منامی که ملک رو یا
 بر شیخ القا کند. و آن را استعداد نفس به لباس صور مانوسه و عادات مالوفه طبعی گرداند پس
 نتایج تعبیر گردد. و معبر سے باید که ازان صورتها انتقال کند. و به حقیقت مراد و اصل گردد. پس
 نصره اینجا محض ظهور طهارت و التقیاد بشر اکت ثبوت آن صفت را به قهر اعدا از شیخ بر کردن آنها و

نه استغیلائی مانگانه بر قوم - و در مقام دعا هفت فقره که داخل است - در انساب بزره واقع شد
 و بیح طیبه البقیه کرامت و عاقبت و سلامت طلب کرد - و سیر در جمیع امور با عاقبت و تائید غیب است
 نمود - و اینجا عزیز و رحیم یاد می کند - نه عزیز قهار نه عزیز حکیم - در مناظر تو نگذرد - که اگر شیخ از جنود
 بزره است - چرا قوی میخ را کار می فرماید - می گوید احمس علی وجوه اعدائنا انهم شامت الوجوه
 و غنمت الوجوه زیرا که افرادی آدمی را ملا بد است از ترکیب قوی اخلاک - پس لوازم هر کوی که و نوعی
 وجه البصوت و القلت لا محاله ظاهر خواهد بود - شیخ منسوب بزره نیست - که فی الجمله شهرت و محافظه انظام
 مندرج و انش با اولاد و ازواج درو - نباشد - و بیح منسوب بزره نیست - که فی الجمله جنگ و
 مدافعت درو نباشد - لیکن لازم بر یک در منسوب دیگر حکم جنگ کجوتران دارد - و معاضبه
 ایشان با یکدیگر و مدافعت ایشان با اجد خویش در خیب جنگ قویا بهایم - دوست بر و سباع -
 در جای دیگر افتاد از بیج بر کنند گنجایش دارند - و اطمن اسخ علی مکاشتم - و شایسته الوجوه اگر
 باشد صلح پیش نیست گو یا بجهت کمال سیر و دعوت خود دور با شئی می گوید - والله اعلم بالمعنی شامه
 در انواع فهم معانی از کتاب الله و سنت رسول الله که با اهل الله مخصوص باشد و اینجا ظاهر شود و معنی
 بطون قران و فتح گروه و سر کلمه مرتضویه و فهم فی کتاب الله اعطیه ر جل سلم - و اینجا بظهور
 وجه بسیاری از کلمات صوفیه در اشارات و اعتبارات قران عظیم بجز معنی مفهوم و منطوق که اهل
 لسان بان اعتبار کنند - و کتب و رسائل برای آن مدون سازند - معانی دیگر است - که
 اهل ایشان را بکار برند - ازان راه از لفظی به معنی انتقال کنند - که اهل علم ظاهر آن را ندانند - و
 بکیرت در مانند - یا به انکار بر خیزند - فی الحقیقت دلالت انتقال است - از چیزه به چیزه
 بعلاقه - و آن علاقه گاهی وضع باشد و گاهی طبع - و گاهی عقل - و گاهی مانند انتقال از خاطر
 بخاطر - در حدیث نفس باشد - که از صورت ذی هنی به نظر آن انتقال کنیم - و باشد که مند او را
 یاد کنیم - تا در نفس چه قدر استعداد باشد - و کدام جنس مخزون خیال بود - بالجملة ابواب کلید بیان
 کنیم - و غیر آن را به ذهن سامع رسانیم - ازان جمله آنت - که هر کلامی را حالتی است - که در
 نفس متکلم پیدا شده - و حال بیان کلام گشته - مثل حزن در نوح - و نشاط در اشعار فرجیه بطن
 آن کلام می شنود - و از آنجا انتقال می کند - بان حالت - و آن را بطن آن کلام می بند - گاه باشد که
 معارف این کلام را بخواند - و بجنبه صیات او التفات کند و نظر او متوجه باشد - بجهان حال - و این کلام
 بمنزله حدیث گرو - و آن را چنانکه دیده باشی - که محیی یا عدوی کلمات لطیف یا عنیف می گوید - و نظر

و نظر این شخص تصور باشد بر مطالعه حبه و التذوازان - یا مطالعه عداوت و نفرت - آشکلات را یاد دارد
 در آن هیچ التفات نکند - و همچنین گاهی تلاوت می کند سبحانک ای حی که کنت من الظالمین و مستحق العثر
 و کانت ارحم الراحمین و آن را سبب پرورش الحیا و از همه گریختن و با او پیوستن می سازد - و آن حالت
 شکر و الطین آیه باشد - گاهی گویند فلان سالک از اهل آیه فلا نیه است - مراد همان حالت دارند و
 گاهی در آیه مذکور شود - ذم فعلی یا مع سعی و مناط آن ذم و موح و صغی باشد - که این فعل از منطانت است
 یا از جزئیات و لوازم اوست - پس نظر عارف انتقال کند - با حقیقت کلیه - و در مقام الفاظ از آیه و بهای
 حقیقت را طقت الهی می سازد - مثل عناد و جلال یا انبیا و آیات قصص حضرت نوح و هود و صالح و لوط
 و شعیه که مبداء ذم همان بوده است - و از آن جمله آنست که عارف اسمی یا آیتی را تلاوت می کند و اکتفا
 مینماید - در تلاوت آن - پس حقیقت مثالیه صلب آن اسم می شود - و واقع آن به نفس تلاوت کننده یا بر
 نفس کسی که تلاوت به نیت اوست عظیم باشد - از قبیل حال ملائم نفس و آن را جمالی گویند - یا منافر
 آن و آن را جلالی گویند - انصورت شوشانیه موثره که از صلب اسم بواسطه طبیعت عالم مثال جوشیده است
 عرفا بآن اعتبار کنند - و آن را از یک بطون اسم ذاتیه بنهند - از همین جامی گویم یا علی یا رحیم مثلک العصمه -
 او - القه با حافطین و هب لنا ما قدیر و لیس فی ظالمون و تسم المد با بنا او داخل است در جمال ملک
 بان در وقت تعلق و منفقان نافع خواهد بود - و آنچه داخل است در جمال از آیات و اذکار در دفع تعلق سحر و
 بزنطیه سوره نافع است - و آنچه داخل است در جلال در قطع تعلقات قلب از اهل و اولاد و اموال نافع مثل

یا قهار الذی البطش الشدیدا الذی لا یطاق انتقامه یا قاهر و یا بذل کل جبار عینند بجهت اعزین
 سلطانند یا مدلل - و شرط انتفاع برود فریق اکتفا تلاوت است - و انتخاب و اشنان آن سوره مثالیه - که از
 صلب آن اسم می شود - و از آن جمله آنست که چون شخصی عملی می کند یا ذکر می گوید ملائکه مولا که بر صحیفه اعمال او
 ثبت میکنند - بوجهی که ثواب آن عمل در دنیا و آخرت از گذشته آن صورت مرقومه پیدا شود و ازین موطون آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم ثواب هر عملی جدا بیان فرموده اند - و آن صورت مرکب باشد - از اجتماع قوائمه
 سبعیه و شهبویه و عقلیه بهیات مختلفه طت و کثرت و ضعف و قوت با قوت مثال - برین فقیر برای تعریف
 این واقعه علمی عظیم گشتند - و آنجا انواع علما بنظر آمد - و اخلاط هر عملی که چه قدر قوت شهبوت دارد - و چه
 قدر سبعیه و از قوت عقلیه چه قدر با او مجتمع شده است نمودند و قوت مثالیه که در وقت انحلال نسیمه پیدا
 میشود - دیگر است و قوتیکه در مبداء اوست و دیگر - اینجا همان مراد اول است قصه مختصر گاهی از مواب کلامه
 کلمات الهیه معنی باشد غیر محسوس - همراهِ نفس تلاوت کننده از قبیل سرور و ایتهماج با لطافت و بارکی شدن

نفس یا نورانی شدن او - عارفان را معنی آیت گویند - ازین قبیل وَصَحَّاتِ اللّٰهِ وَالنَّجْمِ لِلّٰهِ وَعِزِّ اَنْرَا
 معنی است فاضلیت - گاهی ذکر می را تعیین کنند و گویند فلان عارف را نور این ذکر پیدا شد است - و او از اهل
 این ذکر است - و آن نیز یکی از بطون آن ذکر باشد - و از آن جمله است که بعضی اسما و بعضی آیات دلالت میکند
 بر بعضی صفات الهیه - و تخلیق بان صفات در نفس عارف کیفیتی ظاهری گویند - آن کیفیت یکی از مدلولات آن
 آیت و اسم باشد - و گاهی کیفیت نبوت آن صفت ذات الهی را در مد رکذ و او همه و تخلیه این شخص حاضر میشود و توکل
 باطنه را فرموی گیرد و آن را - اصطلاح غوغا فرقیه و آن آیت را یکی معنوی آن آیت گویند - هر گاه عارف آن
 آیت را خواند آن کیفیت بچند - و آن کیفیت انتقال نماید - یا دلالت کند - بر مقامات از مقامات سلوک -
 مانند توکل و رضا و صبر و آن مقام یکی از مدلولات آیت باشد - مانند آن که سابق اشاره کردیم -
 که آیت لَحْمٌ تَنْزِيلُ الْكَلْبِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ اه دلالت می کند - بر عظیم حالات اولیا که خلق بین
 یا زده اسم باشد - و مانند آن که حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ
 دلالت می کند بر مقام توکل و آیت اِنَّ وِيْلًا لِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ - بر حال
 تولی - یعنی توجیه بهم ملاء اعلیٰ بجانب حفظ این شخص - و تلاوت مثل این آیات جالب باشد این حالات را
 و تذکره و میند باشد نفس را بران - و از آنجمله است که حالات مسلمان را نمونه است - و آن حالات اهل ارشاد
 است - از اولیا و سابقین را نمونه است و آن ابرار و اصحاب یمن اند - پس آیت یا حدیثی که در اخبار
 ذکر مسلمان کرده باشند - تشبیه می کند - بر حالات اهل ارشاد - جایگزین حالات سابقین نوکر کنند انتقال کند
 ذهن بجانب حالات ابرار و اصحاب یمن - و از همین باقیم کما ز اِنَّكَ لَبِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
 عارف جالبه اصحاب ارشاد فهم می کند - و از تفاوت این آیات یا بجای پی می برد - و از آنجمله است
 که اهل اعمال تصرفیه از خواهی آیت بدون ملاحظه سیاق و سیاق و بدون نظر در شان نزول - ضمنون فهم
 کنند - و بنوعی از تدبیر یا دعوت بلکه مدبر ساعدند - بکار برند و آن انتقال شبیه باشد - با انتقال نقول گیرنده
 از کلام شخصی مثل حَسْبِيَ اللَّهُ كُلِّ قَلْبٍ لَّهُمْ وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى الْاَصْدَادِ هُمْ عِشْرَانٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ
 عَظِيمٌ نسبیوق است - براس بیان حال کفار - اما بطریق فال اسکات اعدا و تصرفی و نفس ایشان
 کردن که از ایدای شخص بازماند - می نهد و مثلاً اَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَّةَ وَالْبَعْضُ اِلَى الْيَوْمِ اَلْقِيْمُ
 اَوْ قُلُوبًا نَّارًا لِّئَلَّا يَتَّخِذُوا مَعَ اللّٰهِ بَرًا اَوْ قُلُوبًا نَّارًا لِّئَلَّا يَتَّخِذُوا مَعَ اللّٰهِ بَرًا اَوْ قُلُوبًا نَّارًا لِّئَلَّا يَتَّخِذُوا مَعَ اللّٰهِ بَرًا
 الشَّكِيكَةَ بَرًا و از ارجح طلب هو الَّذِي اَلْفَ بَرًا تالیف صحابین - از همین باب
 است استعمال اِنَّا جَعَلْنَا فِيْ اَعْيُنِنَا غَزَاةً اَلَا اَتَيْنُكَ دَرَجَاتٍ اَعْدَا اَز مَعَادَات - حال آنکه ابرار

بیان عناد قوم و عدم فهم و قایلین دین است - و ازان جمله آنست که نفس عارف حاصل کیفیت باشد از توحید و
 آتش و بهیبت و مانند آن در آن حالت کلامی از قرآن یا حدیث بروی القا کنند - از بیان کیفیت نشانی
 و ازین آیت یا حدیث خاطرے متولد شود از معارف و سخات این مقام - و آن را اعتبار گویند شبیه با کلمه
 سراینده قصه لیلی و مجنون می سراید و مستح احوال اقبال و در بار محبوب خود یا مرارة احوال فراق مستحض می سازد
 و آن انتقال می کند - و او را وجدے و شغف میگوید - و حقیقت علوم فایض از مبداء فیاض و و قسم اند -
 قسمیکه بغیر سلسله جنابا خارجی بر ذممتی استعدا و نفس و نازل شده - و قسمیکه آن را سلسله جنابانی از شنیدن
 آیتی یا حدیثی یا شغلی از امثال بنا بر بوده است - و در هر دو در فیضان از مبداء فیاض مساوی القادمت
 اینجا غلطیکه و تصرفات فکریه نیز بر سر و پارا بنظر را اعتبارات شیخ ابن عربی نداتی زیرا که امر اصل
 فیضان الهام است و ذکر آن آیت بیان تقرب فیضان چنانکه گاه صورت و اشعه بخصوصیات را ذکر کنند
 تصرفات فکریه کجا و الهام ربانی کجا - **لامعه تاسعه** در معانی مقطعات قرآن عظیم و اینجا واضح شود
 که قول اهل مفسرین که اینها اسما، سو را ند - مستحق است لیکن تسمیاینها بوضف کلی است مثل تسمیه بادشاه و
 وزیر و عالم و فاضلی بخصوصیت فردیه - و نیز واضح شود که ایراد شیخ ابوالحسن بعضی مقطعات را درین حشر بکدام وجه
 بوده است از ذوق قایل علم عربیت آنست که چند ماده از لغت متفق می باشد - در بعضی حروف باهالاتفاق بر
 مفهوم عالم واقع شود - و ما به الایاتیا برای خصوصیت معنی ماده - مثل نون و فاکه صورت بر آمدن تیزی
 از لغتین و غیر لغتین و نقد و نفع و نعت و نطف و نفس و نفع و نقد و نقص و نفع و نقل و نفع و نفعی به نفع اند -
 در معنی خروج - و هر یک از دیگر امتیاز دارد - در تفصیل معنی مبهم - بصورة - خاصه - و گاه باشد که با و میم را
 عوض از فا گیرند - بجهت سهولتی بودن و قرب مخج - مثل سروین و بنش و بنت سروت و مع و بنس و ۹ نما
 و غم و نقص و نس - و گاه قلب کنند - و در معنی نیز فرقی نهند - آنچه در جبه و جذب کرده اند - مثل عفت و غن
 و این و من اینجا متصرف بسبب مضطرب شود - یا آنکه نو مرا یک معنی است لطیف - و آن خروج و انتقال است
 از محلی بملکی - و همچنین بارادضا بر غائبه استعمال کنند - بانواع مختلف - و معنی آن همه راجع باشد بذاتی تعیین
 بنوعی از یقین - که از نظر غائب باشد - و همچنین در هل و هم و همس و هرب و هبط بنوعی از مناسبت
 التقات مرتبه غائبه کنند ازان جهت که ابتلاء حرکت ازان مرتبه بوده است بر چشم محسوس - و مهم اشاره بعالم
 محسوس است - از جهت اجتماع صورسی در یک محل - لهذا در شنیه و معیها و هم گفته اند - چنانکه درین
 کلمات دانستی - و هرب گویا مطلوب هیراست - همچنان قاف اشاره به این عالم محسوس از جهت بیننده
 سعی فیض و فیض و قرب و قسرت و قهر و قبسی و قصد و نقب و نقد و نقص و انقض همه بمعنی

خروج و حرکت بطرف جسمی شدید بقصد تاثیر در دست و بهر و تقبم و قطع و قسم یکبار محسوس را مستتر
 ساختن در جائی متعدد - همین همان است - چون نوع از شعشان او را منظور دارند - و جاهای ما بست -
 چون قصد ظهور و بروز با و ضم کنند - هم و حما و حیا و حنا - و این سخن در انفس است - قصد مختصه کنیم که بعضی
 کاف مثل قاف است - یعنی صورت بدست این عالم - در آن مداخلت کند - با یعنی معنی که در غیب ملکوت
 مستحق شده بوجود اجمالی - یا بمعنی توجیه سر بیان و منتشر شدن و در ضمن عالم غیب گنبدن - عین یعنی حقیقه
 مثالی که در غایت شعشان و پراضیه باشد - صادق یعنی حرکت بجایز فوق که از نفوس کابل افاضل افراد بشر
 واقع شود - یا حرکت از حقیقت بشریه با وج ملکیه - توجیه از وجوه مناسبت و مشابیه انتقال کنند - حاصل
 آنست - که تفسیر میکنند تفسیر نشات را یا آنکه مداخلت کند درین نشات بهم ملاء اعلی و دملخرش - و خواص
 مثالیه اسما و ایات و هم و ادعیه نفوس کاطرفی آدم - و این اشیا نشات مغفوشه - جلش ظاهر یعنی علم فیسر
 سین سر بیان کند - در عالم حکم حاکم یعنی متعین در رغبت ملکوت تلبیس بقصد ظهور و توجیه شود - پس یعنی بعالم
 محسوس متدین - که صورتی که در هم پیچیده دارد - عشق مع یعنی بهایت شعشان به ملاحظه ظهورش
 سر بیان کند و قاف یعنی درین عالم شدید ناسی گره خورده و سخت شده - حاصل معنی آنست که فیضی از عالم علی
 نازل شود - و درین عالم او را مستخرج گرداند - و قوه او را مثلاً شای سازد **ما معنی ششم** - در تفسیر دعوت
 ملکیه و اشاره اجمالی بشروط آن - و اینجا واضح شود در بسیاری از اعمال تصریحیه کیفیات و شروط آن اهل اند
 بان تصریح و تلویح کرده اند - جنب البراز باب دعوت ملکیه است - و دعوت نام صلیبیه است - که ایست آن نظام
 عالم موافق شود - یا مراد دعوت کنند - و این تدبیر صلیبیه بطریق غلبه قهر بر نظام عالم نمی باشد بلکه خود را و احوال خود را
 مناسبت می گرداند - به صلح کلتیه زیرا که اصل نظام عالم وابسته به الهی است و معنی تدبیر موافق گردانیدن
 طبایع و خواص صورتی نوعیه میشود در عالم است بجز مطلق - و آن را قاعده است که تمامها مقدم و بشریت لیکن حسب
 تجرید و الهام محتمه ادراک می کنند - مثلاً طبیعت دریا آنست که خشک را غرق کند - و طبیعت باد و تقاضای کند
 که اگر دریا زمانه بر پیچید و گره خورد میل قوی بهست مقابل خود از آن حادث گردد - چون اینقدر بفرست
 تجرید در یافتند حیا ساختند که هر کس از خشک بنا کردند - و باد باسنه بوجه خاص برافراشتند پس آن طبیعت
 دریا و باد کار خود کرد - اما بوجهی که براد ایشان موافق باشد - و آن عمل اتغال و کشیدن آنهاست بجلد و معین
 همچنین صانع دعوت بعضی اعمال و اذکار بهتیه مخصوصینه میکند - که آن بهیات مناسبت دارد بلائیکه یا قوی افلاک
 پس تدبیر الهی بعد این اکساب و هیات اتقنای کند که بر دست قایلین گردانند - بعضی منوبات ملائکه یا
 قوی افلاک و صورت حال شبیه می گردد - با آنکه نمونت در بعضی اجسام احداث کنند - و از آن جا انانازاریه و ظهور

از آن جهت که ناز با سخوشه دوستی دارد - فی الجمله جالب اوست - این است معنی دعوت علی وجه العموم
و معنی دعوت ملکیه - و علی وجه مخصوص آهست که داعی بشری شود. ملائکه سفلیه مابین السماء و الارض تصرف
کنند بوجهی از بجه مشابیهت - و داعیه مراد در خاطر خود می گردد - بوجهی که مناسب است به داعی بلکه
نه بوجهی که مناسب است بدواعی بهایم و آن تشبیه بالقویته می کند باعمال بسیار - که وجود آن بعینه در ملائکه
دانسته است با وجود نظر آن - و آن داعیه بالقویته میکند تباوت اسما و آیات - که بطریق تفویض دلالت
میکند بر نوع آن داعیه و بعضی منوبات آن کواکب - که مراد داعی از منوبات سعادت اوست بکار می برد
و اوقات اجانب که در شرح بطلب آن تخصیص کرده اند مخصوص می گرداند - باین اعمال - پس بسبب این مجموع
عالم متاثر میشود - بواسطه تدبیر الهی از آن داعیه چنانکه متاثر می شود از دواعی ملائکه - و رنگ آن داعیه
الهاما و احواله در عالم نرومیریزند - و همچنان رنگ داعیه این داعی در عالم فرویزد - و پس گویند دعوت
دعوت مستجاب شد - و عالم را تسخیر و تصرف نمود - ازین نظر بر ارکان دعوت ملائکه واضح شد - که پنج اند تشبیه
بملائکه - عقل داعیه - در خاطر خود و چشم همت مراد و دقتن و تلاوت اسما و آیات مناسبت کردن و تلبیس
هیات منسوب به سعادت آن کواکب نمودن - و اختیار اوقات اجابت و انتشار روحانیه اعمال تصرف که
از اصحاب دعوت ملکیه منقول شده است مثل ابوالحسن شاذلی در کتاب جلیل و مثل ابوالعباس
یونی در مصلح الحارف همه سخون و مقرون بر عایت این شرط پنجگانه اجتهاد در اخترع اعمال تصرف
راه گشاده است - مانند استخراج الطباغتهای قرآین را - بالجمله آنچه در شریعت امر کرده اند - در روز
جمعه از غسل دلین احسن نیاب و استعمال طیب و تکبیر مسجد که انوفج است از اعتکاف و باس تقار و به
درود مشغول بودن و نماز نقل گزاردن و خطبه شنیدن و فرض جمعه بجماعت عظیمه گزاردن همه از
قبیل تشبیه ملائکه است - این فقیر را معلوم شده است که در وقت اول طلوع صبح صادق تا اسفار مقابل
صبح نشستن - و چشم را بآن نور دوغتن و یا تود را مکرر گفتن تا هزار بار کیفیت ملکیه را قوت می دهد -
و احادیث نفس را می نشاند و الله اعلم و تیری از فضول ثلث معده و امراض عقیه و مویه اختیار از غذیه
لطیفه سبک بر معده که کیلوس آرام دهنده و کمیوس صالحم پیدا کند و از احادیث نفس در بودن و خطره
جماع در خاطر نگزارند - تشبیه ملائکه را پرورش می دهد - داعیه بهیبه از خواهش نفس شهویه و سببیه باشد
و داعیه لکیز عقل باشد بسبب معرفت انتظام خیر - در مراد - و از تلبیس بهیات کواکب آهست که
مسدس بحدیث شمس منسوب است - مثنی بسعادت مشتری - و مثنی بسعادت زهره - و مثنی به
سعادت قمر - و از اوقات اجابت نصف لیل - و وقت طلوع صبح - و بر آمدن آفتاب - و وقت

زوال شمس از کبک ساد وقت غروب آفتاب و اوتاد عشره اخیرا رمضان و ساعت مروج و بینه
 و ایلته البرأت - و عشره عرفه - و بعض اهل دعوة اوقات نوحه را اعتبار کنند - و مختار همان است
 که اول گفتیم - و از بیات نماز خوش مزه و در خفا آن فقره حاضر گردن - و از بیات در اعمال تصریفه
 معونه چنین سعادت مشری مناسب است - و طیب نباتی بسعاده زهره قریب است - و خاک
 مقبره های قدیم و پر پیور وحشی مثل کرگن بزطل نزد یک است - و خون خرمس و جلود سباع و لحم
 فحش بیایم برنج متواضی یا معده حاوی عشره - در بعض خواص حزب البحر که این فقیر به نور
 توفیق در یافته و بیان طریق استعمال آن بر وجه کلی حکم حزب البحر در اکثر اعمال تصریفه باری است
 اما طریقش آنست که بشناسد فقره را که مناسب حاجت اوست و شناختن این معنی بشان صورت
 مشالیه که در خیال تلاوت کننده از اکتفا تلاوت آن متولد میشود - و معرفت مناسب است او به کواکب
 و منسوبات آن باشد - بعد از آن تقویته کند تا شیر این فقره - و بمصوم مراد خود در ضمن تلاوت آن
 فقره هر یک از آن فقره بخواند همان صورت در خاطر گذراند - و بهر گز آن فقره بین تکرار کند آن کلمه را
 بهفتاد بار یا هفت یا سه هر قدر که نفس او منشرح شود - و آیت که مناسب اوست همراه او تلاوت کند -
 و مکرر کند تلاوت او را یا اسمی که مناسب اوست همراه او مکرر کند - بعد از آن حزب را به آخر رساند
 و پاک نیست اگر بر بعض مواضع تنبیه کنیم - پس تاجیم - معین است به حفظ و فهم و عدم تاثیر از وساوس
 و هیوا حس و همچنین دشمنک العصمة همین فوائد دارد و تقاضای حق القول الی ظلما حجاب است از عیون ظلمه و
 همچنین بسم الله یا بنانا محفوظ و ایضا القدر حق القول برای اسکات اعدا و اضرا ایشان مفید است و همچنین
 الحسن الی یحییون و برای تسخیر ملوک و امر او غلبه در حرب و کشتن و کار بسته که تدبیر آن بنظر نیاید -
 و مرض صعب که علاج آن میسر نشود در لفظ ففتنا الی ملکوت کل شی و طلب نفقه الغیب و طلب کشف امر
 آینده و طلب انواع کرامات مثل اشرف بر خواطر و مشی علی الماء و غیر آن در هت لنا الی قادی و
 آیت که مناسب نفقه الغیب است اللهم ربنا انزل علینا ما لکن من السماء الایة و ختم برای برآمدن
 حاجات و کفایت بهات اللهم لیسر لنا المورنا و تالیف زوجین متناشرین و شخصین متخاصمین و
 مریج البحرین بلیقیان و اگر کسی مغلوب حالی باشد که حفظ آداب شرع به آن حال متعسر شود همین
 آیت را گفتار کند و تخیره گریزه در جملنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشینا هم فهم لایسرون
 و اسکات اهل خصومت در لفظ هم هم تالا یسرون و حرز از آفات دزدان و ظالمان در سیم الله
 یا بنار و برآی دفع چشم زخ و سحر و هت اهل هم در ستر العرش و طلب علم لدنیه در خم تنزیل کتاب

وضع سموم و سباع و اوجاع در سبام اللہ الذی لایضر حفت و کید کائیدین در لاجول و لاقع برانسه
 - هموری بیخ و خانه و هر چه ازین قبل باشد در انصرنا لیکن در منمن باید نوشت حفظ الله و انسه فالله
 خیر حافظا نفقه الغیب ایضا دمان ولی الله در ذیق سخن و مثل ان حبیبی الله برای خراب دیار اهل قوی
 از سقیره قد میزد خاک بگریزد و سقفه سازد و هر یک جانب بنویسد نشاھت الوجوه و قد خاب من حل
 ظلماً و بر جانب دیگر زو نشاء و لطسنا لے بر جعون و در ان خانه اندازد - و برای ہزیمت اسدا
 ہمیں آیت را برود جانب علم بنویسد و بجنور ایشان بکفاید و بچنین منمن انصرنا برای ہمیت در قلوب عتبت
 حمود حمد حمیرا لا یضر من در بہترین ساعتی نرشتہ بر عصف خود بندد و تیراے در روزہ ہفت بار
 مکر کند و ہب لثا بعد از ان اذ الیساء الشقت و اذنت لربها و حقت و اذ الارض مدت و القفا فیما
 و تحلت سدہ بار و برای زن دم کند برای عینین ہفت بار و ہب لثا و صد بار یا قوی و این سبج بنی تہ
 طویل الذیل است - کلام ہزنی در ان موقوف بر سماع میگذایم و من تعجب میگویم از کسی کہ در اول و آخر
 حزب ایچہ اعتمام و اختتام بخواند - و از جہت کسوفت بعض حروف جلالیہ و عکلیہ جمالیہ میخواند - بنید اند
 کہ شیخ از جہت التباع علم خود ہمہ را تبیٰ خود رعایت کرده است - ابتدا می کند یا علی یا عظیم اوہ و اختتام
 بنید یا حبیبی اللہ و بسم اللہ الذی لایضر و لاجول لاقع در جنب ہر کلمہ جلالی دو چند آن کلمہ جمالی می آرد -
 یا معہ شامی عشرہ - در اسناد حزب البحر و ایچہ ہمین شود کہ غیر اسناد ظاہر طریقہ دیگر بہت اہل اللہ را
 در اشغال این امور شافعی با جازت حزب - شیخ ابو طابہ محمد بن ابراہیم الکردی المدنی قال قراوت حزب
 علی الشیخ احمد النحلی و اجازتی بہ بجن روایتہ و اجازتہ علی شیخہ الشیخ عیسیٰ المغربی و قد اخذ الشیخ عیسیٰ المدکور
 عن ابی الصلاح علی بن عبد الواحد الانصاری عن ابی العباس احمدی المقری عن عمہ سعید بن احمد المقری عن
 ابی عبد اللہ محمد بن محمد بن عبد الجلیل التلیسی عن ابی عیسیٰ عن ابی الفضل محمد بن احمد بن محمد بن مرزوق الحفید -
 عن ابی الطیب ابن علوان التوبسی عن ابی الحسن محمد بن احمد البطرینی عن ابی عیسیٰ عن ابی العزائم تاقمی بن سلطان
 خادم الشیخ ابی الحسن الشاذلی عن الشیخ ابی الحسن علی بن عبد اللہ بن عبد الجبار الشاذلی و ایضا اخذ الشیخ
 احمد نخعی عن الشیخ محمد البالی عن الشیخ سالم التہومی عن النعم العیظی عن شیخ الاسلام ذکر یا عن العزیز عبد الرحیم
 بن الفرات عن التاج عبد الوہاب بن علی السکلی عن الشیخ بن عطاء اللہ عن الامام الشیخ احمد بن عمر المرزی
 عن ابی الحسن الشاذلی نفعنا اللہ تعالیٰ بہ آمین و ہذا اسناد صحیح قلما یوجد فی الدنیا مثله - لیکن این
 فقیر را در حزب البحر اسنادی دیگر است و آن بہ نسبت کہ قامت کردند این فقیر را در مقام شیخ ابو الحسن ذلی
 و بہ تجلی کہ قبل بہت شیخ بود متوجہ ساختند و بہ نسبت شیخ متلبس گردانیدند - و بر مزاج شیخ بر آوردند -

و مقتضای آن یکی و آن نسبت را موسط نمودند - و حزب را بمنزله کوه ساکنند برای مشاهد صفت اهل لایق منی و منی
 اخذند و نفسی کانت فی عطائی موقوفی پس یک دفعه علوم بسیاری ازین گونه مشهور گشت و در وقت تخریر بر هر
 محفوظ ماند بکارش آمد تمام شد مقدمه تمامی و دوازده امپه لایق در مقصد شروع کنیم مقصد در شرح کلمات حزبی
 از ترجمه تحت اللفظ و نکات شریعی متعلق بآن کلمات و تفصیل این کلمات متضمن آنست بر وفق قول بود و
 فقیه نشود و مردمانی که یک آیت را بر محامل بسیار نهند و نکات متعلقه بآن از علم اشارات و تعیین معانی لن به
 اعتبار اعمال تصرفیه تا مبین شود که کدام کلمه صلاحیه کدام مطلب دارد و الله اعلم یا علی یا عظیم یا حلیم یا
 علیم انت ربی و علمات حسبی فتم الرب ربی و فقه الحسب حسبی تنص من تشاء و انت الغریز الیه
 شریعیه ای بلند مرتبه امی بزرگ قدرای بر دباری و اتانسی اسرار تو پروردگار منی و علم تو باحوال من کفایت
 کننده من است پس نیک پروردگار است پروردگار من و نیک کفایت کننده است کفایت کننده من نصرت
 میدهی هر که را خواهی و تو غالب هر بانی **یا معز و لی** شیخ در اول کلام خواست که توجه کند بحجاب الهی به اعتبار
 بعضی اسما که از تفصیل آثار متعلق است و نفس خود را بعبادت و صفت شهود و التجا که در نفس کام است
 مستتر سازد که بهترین اسباب اجابته استحضار است **یا معز** شامیه شیخ ابتدا کرد باین چهار اسم زیرا که متعلق بود
 باین چهار اسم پس ذکر این چهار ابلاغ است در جنبانیدن نفس و استحضار آنچه در وی کامن شده متعلق است به علی
 به اعتبار متعلق بهمت و بحقیقت تدلی عظیم و مستقیم است او از جمیع آنچه در ملکوت و ارض است از اسباب علویه و
 سفلیه نفوذ نظر او از تدبیرات جزئیة بشود در عالم بسوی تدبیر کلی تعلق که از میان عرش فواره صفت میجوشد و به
 عظیم با اعتبار ظهور عظمت او در ملک از جهته التقیاد جمعی از عباد الله صائین مؤدور و در ملکوت از جهته انتشار ذکر
 او در ممالک که میرا که هم ملا اعلی متوجه شده است بتبیین و تکمیل او و از آن هم ندواتی در نفوس ملا سفلی سرات
 کرده است و آنجا الهامات منعقد گشته شاهد این مسئله حدیث صحیح نزول قبول در سما و ارض به ندا جبرئیل
 میتواند شد و به حلیم به اعتبار غلبه خلق علم بر مزاج شیخ زیرا که از جنود زنده است بر خود ساعت با ساعت
 می بالد و در خود می درخشد نه به دیگرے از نفوس حاضرین التجامی کند و نه با کسی مناقشه دارد و به طلب
 انتقام از کسی نیاماید و به علیم به اعتبار استبفا قسطی صالح از علوم شرعیه کسبیه و از علوم و بسبب لایق و ابتهالی
 دارد به آن علوم دمی بیند که آن همه از میان نفس او میجوشد اینجا باید دانست که تدلی عظیم بوجهی از وجود
 تشبیه بمنزله مرآة است هر عارضی که به آن روی آید سخت همان اسما که در اصل جبله حجب تحت آید بآن
 منبسط گشته است می بیند غالب بر کلام او شرح و تفصیل همان اسما خواهد بود اگر چه سسته علم او به همه اسما
یا معز شامیه شیخ باین کلمه که انت ربی و علمات حسبی او یاد میکند حقیقت نسبت التجا و آثار او را زیرا که

حقیقت این نسبت معرفت ربوبیه است و اعتماد کلی بدان کار ساز خود گرفتن او را و آثار این نسبت تهلوسه
 تولید البتة است و جزیم آنچه با این شخص منسوب و لیکن برین نسبت شده جز است بمنزه لکن شهادت را بار و غن و مشک مخلط کنند
 و سوسمه از روغن باشد و ملاوه از شهد و طیب و مشک - و از ترکیب شده حالت مطلوب بهم رسد همچنان فیه
 ربوبیه از شر است اعتماد کلی بران کار قلب است و بان راضی بودن و به آن متلذذ گشتن و از همه آنچه
 تقدیر کرده شود این ربوبیه و این اعتماد را بهتر و استغن کار ترویج است - اجتماع این بر سه حالت اتصال
 بهم رسد و همچنین نسبتی از نسبتات معتبره شامل هر سه کیفیت می باشد و به نزدیک اجتماع آن اتصال بهم رسد شیخ
 می خواهد که اشاره اجمالی کند به هر یک از کیفیات ثلث تا نسبت خود را به جمیع اجزای آنها مستحسن سازد - و در لفظ
 انت ربی معرفت ربوبیه را یاد می کند و در لفظ و علیک حبسی اعتماد خود را و در لفظ فاعلم الربی فی و نعم الحب حبسی
 التذاد بان معرفت و اعتماد و با صحره را بوجه شیخ و عقل استعطاق و تمهید مسئله اسم رب را راه کرد - زیرا که رب مقتضی
 ترتیب تکمیل ربوب است و ایصال بدرجه کمال احاطت و عای حالی و و عای قالی که ظل و عای حالی باشد از و
 می خیزد و مانند آنکه بر برگ با طبیعت شجره راه دارد و ماده جسم برگ از همان راه می رسد نام آن راه به اعتبار
 طبیعت شجره ربوبیه است و به اعتبار برگ التجا و سوال استعدای این برگ و اما مثل طفل پستان تربیت می کند و
 پستان تربیت شیر فاصل می دهد اگر این برگ را قوت میزده می بود آنرا در قوه علمیه نظیر می فرستاد و آن سوال
 قالی می بود و نفوس ذوات الاختیار آن غیبت و همت که فی الحقیقه ترشح نداده و جلی است تا تیری دارد و آن
 جزء هزارم است از غلبه تامه وجود مرادات او و با صحره خامسه شیخ به این کلمه که علیک حبسی نفس خود را مقام
 توکل و تقویض یاد می دهد طلب را و خود از نهی آدم منظمه نسیان توکل است - ازین حاجت جهت شناسع قبیل طلب
 حاجت معلوفی و و عای مشروع ساخت تا تریاق آن زهر قاتل باشد - همچنان عارفی که بر تبت جمع اجمع رسیده
 است و تسبب با توکل در حق او نزاع نمی کند و سوال تفصیل مرادات از رویه قدر حجاب نمی شود و سخت سلسله
 مقام توکل را در خود می جنباند - و نفس خود را برای او متنبه می سازد - تا نباشد که در تفصیل سؤالات از صدق
 مقام خود فرو آید این جنبانیدن نفس او را بمنزله اسلوة الحاجت است و بشما به تریاق به با صحره خامسه
 شیخ درین مقام تخصیص می کند به ذکر کلمه را که در وقت القاء و نار از زبان حضرت خلیل الله علیه السلام بر حسب است
 که حبیبی مسجالی علیه السلام و سرور اینجا است که چون کامل بکلمه از کلمات التجا کند بجزرت عجب و آن کلمه مقبول
 شود و هم ملاء اعلی متوجه شوند به انجام مراد و آن کلمه را عظمت در ملاء سافل پیدا می شود و منحنه اعمال
 او بر ششانیته هر چه تمام تری نویسد و از اینجا مثل ترشح نداده عمل از جسم حریف چیزه در نفوس جماعات از
 ملائکه سرایت می کند و همه بطله آن کلمه آشنا شوند و اهل ارض را برای التجا و سید بهتر از آن میسر نیست و اینجا سر

بفضل اهمه اقتدا روشن شود و فضیلت ذکر به التجارات انبیا خصوصاً بهمان نظم که در قرآن عظیم حکایت کرده شده نه لفظ عبرانی و فارسی از اینجا واضح گردد و اهل دعوت را به آن اعتقاد عظیم باید کرد مثل دعوت نبوی
 لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و دعوت انبیا و دعوت انبیا و دعوت انبیا و دعوت انبیا
 انت ارحم الراحمین و دعوت زکریا یا رب لا تزرنی فردا و انت خیر الوارثین و دعوت
 حضرت یحیی یا صلی الله علیه و سلم حسبی الله لا اله الا هو علیه منکلت و هو رب العرش
 العظیم و دعوت حضرت موسی ان معی ربی سیهدین و مقام جمال و ربنا اطهر علی اموالهم و
 شدد علی قلوبهم و مقام جمال و دعوت حضرت عیسی ربنا انزل علینا ما نلذنا من السماء تکون
 لنا عیدا و دعوت حضرت نوح انی مغلوب فانتصر و مقام جمال و رب لا تزرنی علی الارض
 من الکافرین دیار و مقام جمال و دعوت آدم ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و
 ترحمنا لنكونن من الخاسرین الی آخر و ذلک با معنی سابقه نصرتی که در وجود زهره مستقر است و
 طلب مقصد او و سوال سانی اصحاب آن زمان می آید تا شامی کند کمال استغنا است از خلق و به بی خود
 از غیر او بی نیاز شدن و آنکه مودت و لطف و در نفوس خلق اقتدا من غیر تخصیص تا با بود به تعظیم پیش آیند نه قهر
 و فتنه ایشان و نه تصرف مالکانه بر ایشان و نه قصد بلا سالته به جانب افراد بشر بخصوصاً بهم
 چون کما نظیر جماعه که نصرت بر ایشان شود اینجا ضعیف است شیخ گفته است نصرت من آتیار علی فلان فلان و
 علی اندایه و علی قومیه زیرا که اینجا مقصود حسن و کمال شخص است که به سبب بعض افراد بشر روشن شود
 تحزیب منصور علیه تنگیس حال او و مقهور شدن او + با معنی شامه کنه که از جو زهره است
 اگر حجرت او ضبط گردد بجزفت اسما به لفظ عزیز رحیم یا به عنیز غفاد خارا یا می کند نه
 بغیر قهار نه به عزیز حکیم زیرا که عنایتی که از منسوبات زهره است از جهت رحم و لطف و موت
 می خیزد نه از جهت قهر و حکم و عزت از جهت قهر و شکستن اعدا از منسوبات مزج است و عزت به صفت
 حکم و سلطنت و فرمان روائی از منسوبات شمس است لیکن جماعه است از غفار زیرا که رحم چون
 منفی شود به ترک موافقه بر ذنوب بکاز و نوب را از نفس او افشاندن از هم برانگیزد که در آن ترا
 مغفرت گویند شیخ اعلم را بر نفس اختیار کرد و ترجیح داد اینجا باید داشت که اثر آن عظیم قهرش کمالات
 جمیع افراد اکل است لهذا اینجا عزیز قهار گفته اند و یکجا عزیز حکیم و یکجا عزیز غفار بهر کمالی سبب مقام خود
 متمسک میشود به آیتی و آن آیت تلاوت او باشد و وی از اقطاب آن آیت باشد با معنی شامه
 باید داشت که این فقره داخل در جمال بیان معنی که صورت مثالی که از حلیب این فقره است چو شد

مناسبست داد باصلاح نفوس در تربیت آنها پس صلح است که اگر پادشاهی یا پسر رئیس که
 باشد از خاطر او داعیه برآید که رعیت با او موافقت کنند و بر او مختلف نه شوند و با او راه محبت سپرد
 و بر وفق شرع و عقل تربیت له و لظهور آید خدا بیخالی از عیب کارهای او بسازد و باید که بر این
 فقره مواظبت کند و بزوس اعتماد نماید **فإن لك العصمة في المحركات والسكنات والكلمات**
والآرادات والخطرات من الظنون والشكوك والادوهام الساترة القلوب عن
مطالعة العيوب - که حکیم بطلبیم از تو نگارداشتن نفوس خود در جمیع حرکات و سکنت
 که از جوارح با پیدا شود و در جمیع سخنها که از زبان ما برآید و در جمیع داعیها و خطرها که در ضمیر ما
 حادث گردد از مزاحمت اعتقادات فاسده و از مزاحمت تردد و تحیر خاطر و از شر او بام
 آن اعتقادات و ترددات و او بام که می پوشند و لها را باز داشته آنها را از مطالعه
 علوم حقه و تدبیر با حکمت که در غیبت مستقر است و جوام آنرا نمی بینند و نمی دانند +
پایمعه اولی - اعتقادات حقه و باطله و نبواجب خطرات بر راه صواب باشند یا بر راه
 خطا جنبدی است عظیم از جنود الله که بر نفوس بنی آدم خدا بیخالی بر گماشته است ما ایشان را
 به درجات قرب و هدایت رسانند یا بدرکات بعد و ضلال سخت صور علمیه در قوی باطن
 فرست می شود و قوه قلب با او یاری گردد و ازین هر دو رغبت و بغیزت و نفرت از چیزی
 متولد می گردد و آن رغبت و نفرت با دیگر با مزاج قلب و طبع و مدر که می آمیزد و مبتا که
 میشود و روان می گردد و بسوی دل پس دواعی که ارادات تعبیر از آن است و حدیث نفس
 که خطرات کنایه از دوست بر روی کار می آیند اگر این نفس حامل اعتقادات حقه است
 و شک و تردد و تحیر گریبان او نگرفته است و او بام مشوش او نیست همه امور بر پنج صواب
 باشد و عاقبت کار قرب و بجا آید و اگر اعتقادات فاسده در نفس متکلم است و تحیر و
 تردد و عجز او و بام مشوش او شد مال او ضلال و فسق و بعد باشد از خیال فخرشان
 و تنگ شان + و زخیال صلح شان و جنگ شان + جرات و جبن و سخا و بخل و ظلم و
 عدل همه نیز تنگ همین چند است و در میان چند خیر و چند شر مقابله و مقاتله واقع است
 یکی غالب آید و دیگری را منهنزم می سازد لهذا شیخ اول چیزی که در سوال به آن اعتنا کرد
 اصلاح حرکات و سکنت و دواعی خطرات است یا موعه ثانیه حقیقت اعتقادات
 فاسده است که جزم کند به امری بخلاف واقع و حقیقت تحیر و شک است که عاجز شود

از او در آن حقیقت یا قوه خیالیه و وهمیه گریبان قوه مجرده گرفته باشند و او را فرضت الطینان
یا امور حقه ندهد - و حقیقت او نام آنست که احتمال ضعیف در تخمیده و بهم او پیدا شود و نفس را از الطینان
و رعیت کلی باز دارد و مثال مزاجت این اشیا حرکات و سکانات و غیر آن را آنست که شخصه مثلاً جهاد
کفار یا نبی منکرمی خواست اعتقاد باطن مثلاً کفار و عصاة جاری اند بجهت قدر ازلی منع آنها چرا که
مزاجت کند تا عدم مظاهره و بهم و خیال مر مواعید الهی را که در باب جهاد نبی منکر وارد شده زحمت
رسانند یا بهم علیه کفار و عصاة مشوش سازد و بهم چنین کلمه نوحی گفتن را این اشیا مزاجت میرسانند
و همچنین ارادات و نظرات را دیده باشی که آدمی تمام شب در مقدار گورس خفته می ماند و او را
بآن سبب هیچ از پستی نیست اما چون بزدن او و بهم مسلط شود که در طریق برآید از اینجا ممکن نیست
خلق شدیدی کند بلکه نزدیک است که ببرد و آدمی هر قدر یک جنع مبسوط در زمین آمد و رفت می نماید و اگر
همین جنع را بزد و دیوار نصب کنند و بهم سقوط دامنگیر او شود و هرگز بران نتواند رفت بلکه اگر برود پیش
ضعیف شود و بی اختیار ساقط گردد یا معصه شاکسه اعتقاد است قاسده و تحیر او را نام باطله را در
خاصیت است که باعتبار مبدا و آن آنست که حدوث این اشیا بسبب اختلاط قوی بسبب سوسه
با عقلیه میشود و آن را در ملکوت اصلی نیست که اخلایه آن اصل فرود آمده باشد قال الله تعالی او مثل کلمه
عجیبه کشیده تخمینه اجتناب من ذوق الارض مالها من قراد بخلاف اعتقادات حقه و
اطمینان که نفس ناطقه متضمنی آنست بحسب جمله و النصابغ بصنغ جبروت و ملکوت متنج آن می شود
بحسب کسبها قال الله تعالی کلمه طیبه کثیره طیبیه اصلها ثابت و فرعها فی السماء نوحی
اکلهما یحیی حین یأذن ربها و دیگر به اعتبار تاثیر در حال این شخص که فرع وجود اینها است و آن
ستر قلوب است از مطالبه غیوب بود در افتادن شخص از مطالع کشف و انش که بسبب اثر پذیر شدن
نفس و ملکوت و جبروت می آید - شیخ همین خصایص اخیر را ذکر می کند - زیرا که وی در حالت تکلیف
است از انجم این امور و مزاجت آنها افعال جوارح و افعال قلب و لسان را و این علت تخصیص ذکر
اوست - بحسب ظاهر کلام - و برای آنکه شیخ از ان جماعه است که چشم همت و دقت اند تبدیلی عظیم
الثقات بادی و ریاب متعلقه نسبت شیخ نیست و این علت تخصیص ذکر اوست بحسب باطن
قدر بر به نام حقه سوانی عصمت همه بنی آدم را یکی از اہمات است تخصیص جماعه که در سلوک راه
تصوف در آیند یا توفیق در آمدن دارند اعتنائی ایشان بسوال عصمت زیاد تر خواهد بود چه عارف
مستفاد که شیخ کامل و کمال باشد و چند متانت بتدی که شروع در سلوک صراط مستقیم می کند - و چه عوام

قوم که عارف مقتدا می خواهد که ایشان را به بصورت خدا و در سر راه تقوی و خل کند - هر سه فریق به سوا کس است
 در محراب باحوال احتیاج شدید دارند ازین جهت شیخ اول چیزیکه از خدای تعالی طلب کرد عصمت در
 حرکات و سکنات و کلمات و ارادات بود به عیب کثرت ابتلا به امثال این امور را محض
 عارف مقتدا بهر چند لطائف او به نوبت بنده الله مہذب شده در توفیق الهی درآمد و پستاه به فیض خاص
 چند خدمت کثیره الوتوح اورا پیش می آید از آنجمله آنکه قوه یقین در سر او مستقر باشد اما خیال و وهم مطاوع
 آن سر به نشود در حالت اتصال بهم نرسد و آن را تفرقه گویند و شک محققین که در حدیث ثلث
 آن را به حضرت غلیل الله نسبت کرده اند همان است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - نحن
 احرق بالمشاک من الاراثم اشاره میفرماید به آن آیت که ادنی کیف تحلی المونی قال اوله
 لق من قال بلی ولكن لیطمئن قلبی پس ایمان به استقرار یقین در سر تمام شود اما اطمینان بغیر مطاوعه
 و بهم و خیال و موافقه زنا نماند قلب با او میسر نیست و از آنجمله آنست که در وقت جمع شدید یا فقر مطلق
 بر یقین خود مستقر باشد و قلب به او موافقت نکند و مقام صبر میسر نگردد و گاه باشد که
 احادیث نفس مستولی شود و حلاوت مناجات مزاحمت نمایند و از آن جمله آنست که بشیر شود
 به بنیارت اجمالی به مطاوبات خیر و طبیعت بشریه با او متنزع گردد و انجامز و عود از طرق بسیار خیال او
 فرسنگ گردد و چنانکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم در رویا دیدند که ظهور دین ایشان در بجزرت باشد بقریه
 ذات النخل - و هم گاهی به جانب یامه رفت و گاهی به جبرود و حقیقه آن مدینه مطهره بود و آیه و ما ارسلنا
 من قبلك من رسول و لا نبي الا اذا اتى الف الشيطان في امنية در نیابان نازل شد
 در ذیل این بحث میباید دانست چنانکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم گاهی از عمل به غیریت فرود می آمد
 به باحات و مکروهات عمل میفرمودند تا بیان شریعت بر وجه اتم واقع شود و آن مباح و مکروه
 در حق ایشان یکی از عرایم بود - به جهت تعیین بیان شریعت بر آن زمین را حوال مقامات خود گاهی
 خدا تعالی فرود می آورد به بعض مواضع سافله بر سهول آن متنبه میباشند تا آن صورت یادگاری
 باشد و عبرت اهل ارشاد را از اتمه و حقیقت آن سهول کمال علوست زیر که قضا کرده میشود بر آن حق
 جمیع لطافت و تمام کرده می آید به آن جارجیه رسالت کلید در قیام به امامت جمیع کمل علی اصحاب طیفانهم
 در نیاب است و لولا ان ثبتت لك لقل كذا ترك الیهم شیئا قليلا ولا نظر للذین عین
 یرهم بالعداة والعشی یریدون وجهه ولا یقدر عینك عنهم توید نینتة حلیوة الانبیا
 و از آن جمله آن است که گاهی اهل ارشاد در وقت بهمت ستم بر کار می آید و وقت و عطف

و سخن گفتن بر عامه و هم اختلاف قوم دو کلام او و استبطاء مدعو الیه مانند آن در می گیرد چنانچه حضرت
 یونس را اتفاق افتاد و جمع دل بدست نیاید و کارشیش نه رود این است منقطع ان کثیره تشویش
 اهل ارشاد به ما معصومه است کثرت منفی مبتدی را محل مزاحمت ظنون و او با ما بسیار است از آن جمله
 آن وقت که در ذکر او را در مشغول شود و نمائشی از معاملات قلب روح و سر و غیر آن نه میت در
 آن سبب قلق و اضطراب یاس گردد و از آن جمله آن وقت که به اصل نسبت حضور مشرفش گردانند
 لیکن از طبیعت نفس خاسته منظم بر خیزد و آن حضور را بر هم زند با سبب و تیره ماده بی جمع شود
 یا بسبب کثرت اخلاط رویه از سودا و دم غیر طبعی یا بسبب الفت و عادات با اشیا و محسوسات
 قلعه عجیب عارض گردد بلکه در بعضی حیوان خطه کشتن خود پیدا گردد و از آن جمله آن وقت که لطیفه قلبیه بجمله
 آگاه شود به نسبت حضور شرف گردد و آنجا حیرت و دشتی دامن او گیرد و این حیرت با حضور
 حالت دهد و وی آن را توحید وجودی داند و از آن جمله آن وقت که سر کمال اشیا در همین جمله ظهور
 امر واحد در صورتی بیرون منکشف گردد و هنوز سر ارتباط الحکام به هر حقیقت ظاهر شده باشد
 پس به حیرت در ماند و گاه باشد که از بقعه شرع عقل بر آید و شیط گوید و در عمل خیر تقاعد کند و از آن جمله
 آن وقت که سر تو با فعالیت در آنجا منکشف گردد و سر اسباب بنوعی نتواند شده باشد که نفسی تسبب
 کنند و باشد که با امر بن بحر و فنا بین عن السن که مجاد کند و بقدر تمک نماید و از این جنس
 است حدیث مرتضی رضی الله تعالی عنده که انما النفس ابید الله فتلاوا البی صلی الله علیه وسلم
 و کبان الاله نسک الکنشی عجله و این در ابتدای سلوک حضرت مرتضی کرم الله وجهه بود
 یا معنی سابعه عوام اقوام را پیش از پیش مزال اقدام پیش آید از آن جمله آن است که ولی مرشد را آینه تر
 با احکام طبیعت بیند که گاهی جایع است و گاه به ظمان و با وجاع و شبق و حر و برود و شفقت از و اج
 و اولاد و مانند آن مشغول شده در اعتقاد ایشان فتور و واقع شود ما لهذا الرسول یا کمال الطعام
 و میبشی ذلله سواقی و از آن جمله آنست که موعودی را درنگ فتنه و استبطاء آن عمل کنند ایشان بر سونظن
 حتی اذا استیاس الرسول فظنوا انهم قد کذبوا ای ظن المؤمن من المقوم ان العی الیه الطایق
 الواقع و از آنجه آنست که از ولی مرشد طلب کنند کرامات و تصرف بعض امور و از وی آن تصرف ظاهرند
 شود و آن بر بدگمانی و سوء اعتقاد حمل کند و فی الحقیقه بر بر سر آن کرامت ظاهر کنند که مناکب مستر
 خواهد بود و غیر آن در قرآن عظیم چندین جا مذکور است اقوام انبیا بر ایشان قیام معجزات میکردند و نمی یافتند و
 از آنجه آنست که اختلاف ملین ولی با اولیا و دیگر مطالب نمایند در احوال مقامات و چه در سلوک با حسی الله

ولی باشد متوکل و ولی باشد متصاب و ولی باشد میثود بخلق و در من کشیده از صحبت ایشان بجزرت در نمانند
 مامعه ثانیه — گاهی از تدلی کل فرود می آید نوری خاص و احاطه میکند جمیع قوی شخص را و
 اشاره به همین معنی است آنچه در حدیث آمده اللهم اجعل لی بصیری نورانی سمعی نورانی و چون
 این نور ممکن شود در قوی شخص عصمت حاصل گردد و نسبت فعل بوجه من الوجوه بجای جل و علا تحقق
 گردد کما جاء فی الحدیث فاذا اجبت کنت سمعه الذی یسمع به و بصیره الذی یرى به و کما جاء فی
 القرآن العظیم ان الذین یشکونک انما یشکونک الله و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله ربی
 و ان حاله عیبیه که مخصوص کمال افزا بشر است بطنی است از بطون این فقره مامعه ثانیه شخصی که از حال
 نیک بحال بد افتاده باشد مثل تبرز و فسق و لهو یا جبن و عی دارد یا حدیث نفس او را بر آنگونه
 دل کرده باشد این فقره بنایت مناسب اوست اکثر تلاوت این فقره ازین بلا با خلاص
 خواهد ساخت **فَقَدْ اَبْتَلَنِي الْمَوْتُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَاذْ يُعْقَلُ الْاِنْفِقُونَ وَاذْ يُعْقَلُ الْاِنْفِقُونَ وَاذْ يُعْقَلُ الْاِنْفِقُونَ**
فِي قَلْبِهِمْ مِرْطُ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُوهُ الْاَنْعَمُ وَلَا تَرْجِعْهُ باین سبب سوال عصمت می کنم که
 هر آینه امتحان عظیم پیش آمده است مسلمانان را و جنبانیده شده اند جنبانیدن سخت و سوال عصمت
 میکنم در آن وقت که می گویند منافقان و آنانکه در دلهای ایشان بیماری است و عده نداده بود
 ما را خدا و رسول او مگر بطریق فریب دادن **مامعه اولی** تا در قفصه بجهت سبیه است و
 وقوع مردم در بلائی و شیوع آن بلا سبب سوال عصمت میتواند شد و عطف و از بر معنی کلام مقدم
 است زیرا که وقت سوال عصمت وقت ابتلائی مومنان است و هم وقت انکار منافقان و ابتلا
 سبب نشد مگر بوضع اقرار در وقت لهذا در امثال این مواضع وقت ما بجای سبب ذکر نمی کنند
 چنانچه در نما و اذا دانسته باشی لهذا عطف یکدیگر باعتبار معنی آن دو و وجه صحیح است
 و اینجا شیخ موافقه نظم کتاب الله قصد کرده است بخیر آنکه بجای بنساک نقد آورد تا رابطه او بکلام سابق
 ظاهر شود **مامعه ثانیه** - نزول این آیه در قفصه از باب بود و تینیکه کفار محاصره بر مسلمین کردند
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخدمت تحسین گشتند و رسد منقطع شد و حالتی شد بد پیش آمد مومنان چند
 تصدیق موعود محکم داشتند او هم و خیال ایشان مطاوعت نمی کرد و بلا حظ اسباب مغایرته خود را بنیان
 بوعده غلبه میسرنی آمد و منافقان زبان طعن گشادند هر چه می بایست گفت گفتند در حال نصبه
 الهی در رسید ریشی که نشویش حال کافران و تقویه امر مسلمانان می داد و زیدن گرفت و بر جلوه ریح آن
 بلا منکشف شد و آن مصیبت منقطع گشت شیخ همین آیه و او را اینجا بنیاید می که در **مامعه ثالثه** عرض

از یاد کردن این آیه و این قصد و وجهی است که آنکه در سوال گفته و پناه طلبنده است
 که خاله مطلوبه یا حاله متنافره را پیش نظر خود مستحضر سازد و در وقت سوال و تعوذ تا بهمت و وی بهمان
 جاله برسد که اصل در تاثیر دعا و بهمت است در حدیث شریف آمده و از کلمات او صد و هشتم با الهام
 به اینک طریق پس شیخ به ذکر این قصه مستحضر میازد و پر کندگی دل اصحاب خود و وطن سنا فغان طریقه
 ازان حالت متنافره می گریزد و التجا به کرم الهی می برد چنانکه گفتیم که سرگزشت انبیا با اقوام خود با
 مذکور حوال اهل ارشاد میباشد و ویم آنکه در ضمن تذکر این قصه اسباب جارقوه می دهد و تاره
 جبل حسن الطمن را بهم می تاود و گویا می گوید بهمان سفت که مر این حالت پیش آمده بهترین اینبار پیش
 آمده بود و کرم کریم مطلق تلافی و تدارک آن فرمود امید محکم دارم که بهمان سهو و دستگیری من
 کند و در فی الحدیث حسن الطمن باشد افضل الاعمال با معمر العجه باعتبار اعمال تصریف این فقره
 دو معنی دارد یکی آنکه شخصی را حزین دل و پر کندگی خاطر به احادیث نفوس و هجوم خطرات گرفتار
 کرده باشد و علاج آن خواهد بس این فقره بخواند با ضم فقره نسا لک و انکار کند آن دیگر آنکه شیخی
 باری را حادثه واقع شود که دوستان موافق او با دشمنان منافق او در شان او قال و قیل پیدا کنند
 و تدارک این خل خواهد این فقره را با ضم ثبنتنا و النصرنا و سخننا هذا البحر بخواند و مبالغه کند در خواندن
 آن در وقت تلفظ این فقره تا شدید صورت دوستان و مخاللات این ان یاد کند و اشاره رود
 ابطال کند ثبنتنا و النصرنا و سخننا هذا البحر كما سخرت الیهم منی و سخرت لئلا ابراهیم و سخرت لئلا
 طالوت و سخرت الیج و الشیاطین من الیهم منی و سخرت لئلا ابراهیم منی و سخرت لئلا ابراهیم منی و سخرت لئلا ابراهیم منی
 و الملك و الملكوت و بحر الدنیا و بحر الآخرة و سخننا کل شیء من جملة
 پس پای بر جاسه دار مارا و یاری ده مارا و سخنگردان برای ما این در بار چنانچه سخن ساختی
 در بار براسه حضرت موسی و سخن ساختی آتش را برای حضرت ابراهیم سخن ساختی کوههارا و آهن را
 برای حضرت داود و سخن ساختی با در او دیوان و پریان را براسه حضرت سلیمان و سخنگردان برای ما
 هر دریائی که آن ملک است و در تصرف است در زمین و آسمان و در عالم ملک و عالم ملکوت دریا
 و دنیا و دریای آخرت را و سخنگردان برای ما هر چیز را ای آنکه بدست قدرت اوست فرمان روانی
 همه چیزها با معمر اولی هر چند سبب و الهام قصه دریا بوده است اما از بحر جائز است که نشانه کلیه
 که مشتمل بر افراد مختلفه الاثار باشد یا کاری که موقوف بر افعال بسیار باشد اراده کنند لهذا شیخ
 در آخر دعای گوید و سخننا کل بحر و بحر الدنیا و الآخرة داعی را باید که وقت تلفظ سخننا هذا البحر

مراد را به خاطر گزند مرض طبیعت باشد یا کار بسته که تدبیر آن نداند یا حرب. بین القویین
 جامعته ثانی من تخیر نشاء از نشات آنست که از ملاء اعلی الهامات و احالات برای تخییر
 این شخص و تمییه مراد او در آن فضا جاری شود تا طبايح و خواص این نشاء بانفس داعی مراد او
 او تنافی نکند مثلاً حضرت موسی لاه دشمنند که از قوم فرعون خلاص شوند احالات هم ملاء اعلی باو
 مخالفت را در میان اجزا دریا در آورد تا بر ناحیه از دریا مانند طور عظیم در استاد و حضرت ابراهیم
 را در آتش افکندند هم ملاء اعلی افاضه بادی شدید البرد از طبقه زهریریه بران بقعه ارض
 فرمود نار منطفی شد و برد و سلام گشت و برای حضرت داؤد و جبال و حدید را منسخر ساختند
 که جبال تسبیح ایشان را جواب گویند مقصود ایشان از تخمین در حرب و پیدا کردن معیشت
 ابل و ولد باسهل و وجه حاصل شود و ریح و شیاطین را منسخر حضرت سلیمان ساختند تا هر جا
 میخواست به او میرفت و هر کاری که اراده می نمود دیوان بعل می آوردند جامعته ثانی
 ذکر این بیجا مبران و آنچه خدائستغالی منسخر ایشان ساخت برای دو وجه است یکی آنکه مراد او
 مستخضر کرده شود و در پیش چشم آورده شود و دیگر آنکه رجای حصول مراد قوی گردد بنسب آنچه در فقره
 فقد اتبی السونون تقریر کردیم باز تخصیص این چهار تخییر بجهت آنست که قصبیص ایشان مثل است بر
 تخییر هر چهار عنصر بجز و نار و ریح خود ظاهر است و جبال و حدید غالب دران ارض است و
 معدود از ارض و شیاطین در ترکیب ایشان ریح غالب تر است و بعد آن آتش چون زیر
 آسمان غیر عناصر رعبه و مرکب از اینها موجود نیست هر چهار را ذکر کرد و بعضی مرکبات را نیز گویا
 می گوید همه عناصر را و مرکبات را برای خاصان خود منسخر ساخته. جامعته رابعه - در اخبار
 وارد شده است که چون بنده نان را تناول کند سیصد و شصت کس را نجاسی کرده اند تا
 بدمان او رسیده اول ایشان میکائیل که قاسم ارزاق و مهیا کننده مطراست و آخر ایشان
 نجار و این منغلی است که ضرب کرده شد برای افاده آنکه تخییر یک نشاءه برای بنده اینندگان
 خدا متوقف میباشد بر تخییر نشات بسیار بعضی آن را بنی آدم می دانند و بعضی نشات بمنزله ماده
 آن نشاءه باشد و بعضی متلازم و متجاور و بعضی متم آثار او مثلاً خدائستغالی تو نگمره را برای فقیر
 منسخر ساخت تا هدیه فرستد اینها هزار نشاءه منسخر شده است تا این هدیه بدست فقیر افتاد
 زیرا که بخت قوه علمیه این تو نگمری باید که صورت فقر حاجت او و فائده عطای او بفهمد بعد از آن قوه
 عازمه با او یار شود و تقویة آن خاطر کند بعد از آن مله از هر جهت پیش او گرد آورده باشد تا هدیه

فروستادان میسر آید - بعد از این همه خازن را بر ارام می سازند که مطلق نه کند و سر کشی نوزود و رسول را مشهور
 می سازند تا غلط نه کند و رنگ نوزود و الی غیر ذلک مابین طول ذکره مشخ چون این همه معالها عیلم لدنی می شناسد
 و در سوال تقسیم می کند که سخن کل مجر و سخن کل شیء و کلمه ثانیه هم است ان اول زیرا که بحر نشاء و کلید
 مجموع کل را گویند و شیء بر فرد و هم اطلاق می توان کرد و یا هر چه خاصه شیء در لفظ کل بحر بود و یا من
 بیده ملکوت کل شیء اختصاصی کند قدومه و جوئی قاهره بر هر چیز را و فائده اختصاص آمنت که صدق التجار
 حسن رجا متحقق شود اینجا باید دانست که هر چیز را ملکوت است خاص و شریعی است خاص زیرا که صورت
 نوعیه و صورت شخصیه هر چیز مقتضیات دیگر دارد و قبض و بسط صفات هر نشاء بهر طبع آن نشاء خواهد بود
 و تجلی اعظم را چون نفس کلید از ذات بحت قبول کرد مانند مرآه صورت آفتاب را لامحاله شایع شد قهر او در
 جمیع آنچه در نفس کلید پیدا خواهد شد در هر چیز است از راه همان چیز درآمد و فعل خاص می که قهر است بر طبع
 بزرگ با منجا رنگین گشت قهر خاص هر چیز ملکوت آن چیز است به ما معه سا و سه گاه باشد ملکوت
 مثال را برای شخصی سخن کنند نه ملک شهادت را پس مثال قضا کرده شود بوجوه غنائی او یا ریاست او
 بر تبه از مراتب و قوی فکریه که در طالع شخص آفریده اند آنرا کو ماه سازد پس در خارج پیدا نشود الاربع
 ان و پنجمین گاه باشد که تبه بر سادی را بر و فنی مراد شخص منبسط سازند و تبه بر ارض تنگی تقاضا کنند پس
 حکم عدل مدبر السموات و الارض آن باشد که مقبوض کرده شود حکم تبه بر سادی را بقدری که باید بر
 ارض منقضه نه کند مانند تقاضا کردن قوی فکریه یا فیض شخصی حال آنکه در جنبه متولد شده است بعضی اهل نشاء
 باشند که صورت مشابه را دریا بند بوسعت تمام و گمان کنند که بقدر اتساع انبساط آن صورت مشابه در خارج
 حادث خواهد شد و از آن خبر دهند و بعد مقدار آن حادث تعیین کنند و غلط شود شیء بسبب اتساع علم لدنی
 که خداستخالی او را داده است این اموری شناسد لهذا می گوید سخن کل مجر بود که فی الارض و السماء و الملك
 و الملكوت به ما معه سابعه - تشخیر مجر دنیا عبارت از اثر پذیرفتن نشاء و نیاست از هم ملایطی تا
 سعاد و دنیویه مثل کثرت اموال و اولاد و صحاب و طول عمر و انش خاطر و الطینان نفس و تفسیر امور سائن بوجود
 آید و تشخیر مجر آخرت عبارت از انست کعبادات این شخص علی وجه التمام در صیغه عمل اؤمیت شود و مجتبی آنرا
 ناقص نسازد و روح طیبه از طین در صورت این عمل درآیند و ان را قوی دیگر و بذاتنا هر ساعه بباله و غیره
 فی الحدیث بر میبها کما نزلی احکم قلوه و در روز حشر قوه مشابه علی طبیعتها آن را شرح نماید و شرح گرداند
 ما معه شامنه - اگر جمیع را با اعدای تویش جنگ واقع شود و هر یک بحسب طاقت خود عدد عدد جهتی
 کنند و بجهت غلبه بر دیگرے نخواهند این فقره صالح آنت که کثرت تلاوت آن در عین حرب بطیفه

هر آنک آن این شخص المکره نشاء را مکتوبه است

گردد و چون داعیه در خاطر حضرت عیسیٰ فرو و آمد با نوحه و تسبیح ساخت - تمام صورت آن مشربی را -
 و این نهایت صدق است چنانکه نهایت صدق آئینه آنته که تمام هیئت رانی در وی نظا هر شو و کیم و کما
 برین قیاس درین عالم که آن معراجات روحانیه شده است تمام سجاده زهره بر روی کا و آمد با نوحه
 درخشیدن و بر وصف محبت و لطف مرجع هم چون نام گشتن و کشادگی کار برای بسعه دیدن تا عالم انتظار ز کشف و
 دور شدن گناهای و الواش و احاث و رحم الهی و سعه رزق و حفظ و پیدایت هله ز نینک این مقام است
 یا معصه مثالش چنانکه این فقره مناسبت دارد به سجاده زهره همچنان راستا راست نموده است برای
 خادگی که افراد بشر را در عین پیش خواهد آمد - رحمت الهی ایشان را در بر کرد - پس اینجا به تمام معنی تقدس که تعبیر
 ازان به نصرت توان کرد خود بر خود درخشیدن مانند درخشیدن شمع کافوری - و کار نامی متعلق بر این
 شخص از غیب گشاده شدن و تبری از بنیات غاسقه سفایه که مغفرت بعبادت ازان و انجذاب او
 به جانب قدس به وصف انس میل جانب مقدس به او بوجه افاضه خیر است که تعبیر ازان به رحم کرده شود
 و بایست او را با و رساندن که رزق عبارت ازان است و از جمیع شرور تا با ستهانگا هدا بشستن که
 حفظ بیان اوست - و شیخ به این فقره همان هیئت عیسی را بوجه حکایت می کند که بهتر از ازان صورت
 نه بندد به تمام معنی راجحه - اینجا باید دانست که چون شیخ یک کلمه اکثر می کند از صلب آن کلمه یعنی
 مثالیه بر وفق آن کلمه موجود - و مراد او کار و او را که برای ممکن صلاوة مناجاة مواظبت بر این طلوت
 رعایت ایحالت را باید کرد چنانکه طبیعت ذوق در اغذیه و ادویه مراعاة می کند حالتی را که بعد کیلوس کمپل
 در بدن آندی اجبات می نماید از ازاله تعفن و اخلاط و انتقاس آن از مواد آن هم چنین عارف محقق مزاج
 این صورت به مثالیه را در صیغ ادعیه مراعاة می نماید - پس اگر کلمه بر صرف ذات الهیه بغیر امتزاج ملاحظه
 وصفی از اوصاف دلالت نمی کند صورت مثالیه و در غایت مجرد و باریکی خواهد بود و طاقت جمهور ناس از
 تحمل آن عاجز شود و اکثر آن السلاخ از احکام بشریه بردهد - لهذا در شریعتی عزا در باب اذکار
 کلمه که بر صرف ذات دلالت کند مثل الله الله موهو هونیامده است - بلکه جمله که انتقاس آنجا بذات
 الهی مثل انتقاس تبی که بجانب طرفی فی الخلقه واقع میشود در وقت تحقیق نظر به تحقیق سلب اینجاب
 مثل لا اله الا الله الله اکبر الحمد لله سبحان الله استغفر الله توکلت علی الله لا حول ولا قوة الا بالله -
 این اذکار را نائب مناسب ذکر ذات ساخته اند و شرایع الهیه بتخصیص الله اکبر و لا اله الا الله ذکر و اعانت
 در نیابت ذکر ذات لهذا در عامه مواضع همین مایه مطلوب شد و در عدا و ذکر صفات سوا و تعوذ و صفات
 منقصه آیات قدره را نهاده شده چنانکه در آیه الکسری ابتدا کردند بذكر الله الا اله الا هو الی الیوم لئلا یکن

بهدانان بذكر صفات شروع نمودند که لاتاخذ ههنته ولا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض آه و در آخر سوره
 حشر بوالله الذی لا ال الا هو عالم الغیب الشهاده - او در سوره غافر متنزیل کتاب من اللہ العزیز العلیم
 الذاب و در سوره اخلاص اللہ احد اللہ الصمد لم یلد - و این سرود قیامت است آنکه اسرار قرآن عظیم فتمید - و اگر کلمات
 و آیات گفته - بر تکرار عدد و افتخار آنها و غضب بدانها صورت مشابه آن در غایت شدة وصوله خواهد بود و بعضی
 تا ملحقه را در برابر آن بیستادین میسر نشود الا بعد غلط کلمات جمالیه - لهذا در قرآن عظیم و عید با - و
 غایب را با نواب - و تمهید و توجیه را - بالطف و احسان منضم ساخته اند - یا تثبیت جاس و تسکین قلب و
 التفتت بمواهب - و تلمیح بهینه چنانکه در سوره یس پنج آیت را که دلالت بر تسکین قلب و تعداد نعم الهی می کند - تقدیم
 کرده - و در شان فرمودند - انما جعلنا فی اعنایهم غلا لا یغنی الایه بالجملة شیخ را منظور بود که تسلیم می کند - بر اعداد
 که اطمینان علی و توجیه اعدائنا و انعم علی مکاتبتهم شایسته الوجوه و عمت الوجوه - لهذا کمال معرفت و اجزای آن را
 بر آن حمل نمود - که دوسه فقره و انغلا و رجال ذکر کجاست - ما معضا مسسه اینجا باید دانست که تسخیر عالم برزق و
 نصرة بنده از بنده گان الهی در موطن تدلی شبیه است بر سیاست ملک مختار عریض خود را - چون آب بر زمین میزند
 طبیعت آب سیاست می کند - مال این فرد را با جمیع خواص طاریه پس اگر طبیعت ربنندی باشد کثرت یا و شدة
 برمی اورا به این بلندی طبیعتی موازنه می کند - و گاه به بیستی می در آید و بلندی را می گزارد - و گاه طبیعتی و بلندی
 همه را در یکگیرد - همچنین اگر آنجا مانع باشد اگر رنگ است باز بین سخت در آن می کند - که در اکثر حال مگر که کثرت و
 شدة جری بحد رسد که کافتن زمین از بیخ بر کندن سنگ بر نسبت او سهل باشد - چون در مقابل افتخار طبیعت
 انفسر رحمانی است - آنجا عکس آفتاب بضرورت منطبق شد - و بزرگ طبیعت کلیه رنگین گشت - و تدبیر کلی طبیعتی که حکم
 تحصیل است نزدیک خواص طاریه به حکم سیاست طبیعت ظاهر شدن گرفت - که لون الماء لون اناج و چون
 نفس منطبق فلک اطلس صورت مشابه این طبیعت نمود - آنجا بهینه خادم او شدند - مثل تصرف فرد واحد قوی در افراد ضعیف
 کردن گرفت - بالهام ملاک و ارسال آنها در ارض و حریف اعلام در همین موطن است - ما معضا سا و سه
 این فقره و نقل است در سعادۃ زهره و در باب حسن نبات اشجار و نزع و در زمین کسر باید کرد و تا سعادۃ مشتری نیز
 بهم رساند و بر لوح خشب بخط جلی باید نوشت - و در اعلی مواضع از باغ و کشت میباید گذاشت و برای شمر
 درخت معین بر برگ بعضا مفری باید نوشت - و بر برگ اجمال و قبول و فرغ شخص به مشک و گلاب بر
 کاغذ یا نوشت بر سر او باید نوشت - و اگر زن باشد به همین صفت محسن باید نوشت از انصرتا ما روز قضا
 و حب انما من لدنک رحما طبیعت کماهی فی عملک و انشرها الینا من خزائن رحمتک و حملنا
 بها حمل الکرامۃ مع السلا مة و العافیة فی الدین و الدنیا و الاخری انک علی کل شیء قدید

تشریح و بخش برای ما نزد خود باوئی خوش بهمان صفت که در عالم هست و پراکنده ساز آن را از
تشریحها می رحمت خود - و بر دار ما با بر آن باو خوش برداشتی که سبب بزرگی باشد باسلامت و عافیت در
دین و دنیا و آخرت هر آینه تو بر هر چیز توانائی هم اوئی هر چه سبب نشای این دعا بخواند که مراد از
کجایم با دستار برگیرند ناممکن است که حسب بطن این دعا مراد باشد تا ناید عالم غیب سرایه الهامات
علا و علی و عالم شهادت بجهت رفیع این شخص در خاطر او یا در خاطر دیگران برائی او و در اندان قبح مثال در
علم شهادت و برکات عالم روح در شمه علما و عملا تا علوم اشرف بر خواطر و اشرف بر قبور کشف و اوقات
آینده سهل گردد و قدره بر اعمال مشاهده از سه مفرط و بطش غیر مسمود بوجود آید و استعمال روح در معنی قربت
بجمله در قرآن عظیم آمده و در تفسیر حکم ای تصریح در دعوت هر چه سبب اوظلهر نباشد و به طریق اتفاق می آید
و میرود بر روح تعبیر میکنند یا معنی شامیه قال الله تعالی ان الله بالغ امره و قال کان امر الله حولا
هر چه در خفیة الله مشحون میشود معنی می گردد و بضرورت حیا عالم سخن او خواهد بود - و این قدرت هم در رنگ
قدرت تدبیرش نهایی است - علوم بشر احاطه جهات و طرق آن نمی تواند کرد - خدا تعالی در میوطن بقیض بعضی
اسباب و بسط بعضی سبب و تفریبات - احالات هر چه نخواهد اگر چه در علوم بشر مستبعد محال باشد بهر چه سبب
و همین معنی است اشاره در آن آیت قل کونوا حجارة او حديد او طلقا مما کبر فی صد و کم فیسقون من بعدنا
قل الذی نظم اول مرة نه اجمال امر قابل مستعد مطلقا زیرا که حجارة و حديد نیز استعداد پیدا دارد مرافاضت حیات
کما لا یخفی - لهذا شیخ درین مقام میگوید و سبب لئامن کدنک به لفظ من لکنک اشاره می کند بحقیقت قدس تعالی
عظیم یا معنی شامیه شیخ می گوید کما هی فی عتک - و این کلمه استعمال و معنی دارد یک آنکه بخش آن سبب
بهمان صفت که در علم تو مشحون شده است یعنی طبایع اسباب ازان صورت علیه کم نه کند و زیاده نه نماید این
معنی تاکید و تصویر تخریر عالم است - از حقیقت مدلی - دیگر آنکه در بوزان مراد به طوریکه تو میدانی از قبض و بسط
هر چند ما بحقیقت آن مطلع نبایم - اینجا باید دانست که عارف محقق چون مرادی از مرادات طلب می کند
نفس آن مراد باسلامت و عافیت طلب میکند - و در سوال تعیین نمی نماید طریق او را - مثلا نمی گوید که زرق
و ده مراد ازین باغ و ازین تجارت بالخصوص - بلکه می گوید زرق و ده مراد هر جا که خواهی زیرا که او را احاطه بطریق
افاضه مراد تصور نیست - و بعضی آن مناسب است باشد به غیر مطلق - و بعضی مناسب نیست و همین معنی اشاره
رفته است - در حدیث نبوی از تعدادی در دعا یا معنی آنچه می گوید که با آن اشاره کردیم از یک خزانه است
بلکه از خزانه های بسیار - گاهی از خزانه علم باشد - مثل اشرف و کشف و گاهی از خزانه قوه قدرت
باشد - مثل فتح خیر و قلع باب او - و گاهی از خزانه زرق مانند نفقه الغیب - با زاین همه گاهی اند

خزانه سعادت گوگب باشد - در آن سعادت - و گاهی از خزانه اندراج قوه مثال در شهادت - مثل
 مستی علی الماء و گاهی از خزانه تجرد ارواح - مثل نسبتهای شگرت و تجلیات مسویه که اکابر اولیای راهی دهند - باز
 چون عطیه از عطا یا سیلان مینماید از خزانه تا باین شخص برسد تمام سیلان و ظهور و موقوف میباشد بر امور
 بسیار که علم آن مقدور نیست - لهذا شیخ می گوید من خزائن رحمتک و منیکوید من خزانه رحمتک
 با همه خاصه چند نوع از کرامت از بیچ ولی الاما، الله متفک نمی شود - از آنجمله نفقه الغیباست -
 و حقیقت نفقه الغیب آنست که تربیت و توفی الی متوجه می گردد - بغض ولی - و آن معنی شود ببرکت
 و رزق و ایصال اسبابش و آن را صورت مختلفه میباشد - بقدر شرح شخص و بقدر آنچه در وی مندرج است
 اند - از قوی افلاک این ولی اگر از منافع غایبه است میشناسد که از کدام راه میدهند - و بجهت قدری میدهند
 و الا نمی شناسد گاهی ملائکه خفیه و صالح جن را مسخر می سازند - تا ما محتاج او را به او رسانند - و بذا طریق نادر
 جدا - و گاهی در دل بنی آدم می اندازند که بذل کنند برای او و بعضی احیان این رهنده را محتاج می سازند به
 دادن مثلاً نذر کرده بود - و شرط صرف نیافت - الا این شخص یا بد نفس اصول ساختند که از دادن به
 این ولی فائده عظیم و نفوی یا اخروی حاصل خواهد گردید - و مضطر نمودند او را در مضای این اعمیه و در بعضی احیان
 مستور میدارند عطای خلق را از نظر مردم بلکه از دل این شخص نیز مخفی سازند که من فلان را داده ام و گاهی
 این ولی را سببی از اسباب محاش باشد - پس برکت میدهند - در آن تا کفایت کند انواع معیشت او را -
 و از آنجمله فراست صادق و کشف و اشرف بر خواطر بیج ولی از اولیاء الله خالی از اصل این جانی نمی باشد
 لیکن رفته و کثرت مختلف اند جمعی را خیال قوی تر باشد - جمعی را در هم مقدم تر و طائفه را عقل پیش قدم تر -
 و گروهی را قلب ظاهر تر - و کشف این جماعه در رنگ و باطنی و عزم و معنی و حجب باشد - و از آنجمله نفس رانی کلمات
 او را مطالب میگردانند با واقع و نفس الامر من حیث یلی اولاد بیری گاهی مردمان از کلمات و حرکات
 فال گیرند - و آنچه بودنی است از آنجا استفاده نمایند - و این شخص آن را داند یا نه داند - و از آنجمله ظهور تاثیر
 در وهای او در رفی و اعمال تصرفیه او تا عالم بغیض نفس او منتفع شود - اگر ظهور این ولی مقضی است کرامات
 او را هلاشیه سازند - تا عوام آن را ببینند و بشنوند - و بعلم عمل او متعرف شوند - و با او محبت بهم رسانند - و
 اگر نظر مقضی نه شده این کرامات میدهند - اما عوام را به آن آشنا نکنند با همه سوسه قبول عامه
 جاه و رفیع منصبیکه از نعم الهی است - مثل مال و اولاد فایته الامر در حق بعضی مردم بسبب قصه مستعد
 آن نعمت نعمت می شود - چنانکه خبر صادق علیه الصلوٰة والسلام در جواب سوال کسی که پرسید او یاقی الخیر باش
 بیان فرمود - لهذا شیخ اینجائی گوید و اعلمنا بها صلوات الله علیها کرامت در اصل یعنی عزت و بزرگی است و مستعد

بران جازمی شده که چون مخلص در طلاء اعلیٰ محترم و مکرم کرد و سیلان نمایند آن احترام در ملاراس نقل
 و نبی آدم چنانکه مخبر صادق در حدیث آنزول قبول بیان فرمود پس شیخ طلب میکند عذرة و
 جاه و قبول را لیکن غصه که بر سبب قبول غیب پیدا شود یا معنی سامع به عذرت و جاه
 و قبول در خلق که مفضی شود بشر از ان جهت که مفضی گردد و بعضی شهوات نفس پاسبی عذرت خودی
 و مضمی از مردمان چون شیخ به سبب التبع علم انهمه را ایشانرا میصرح نینازد که مع اسبابه و العاقبة
 فی الدین و الدنیا و الاخرة پس سلاسه در دین عبارت از ان است که نفس این شخص امور
 خستیه غاسقه که سبب انحطاط او باشد در منزلت قرب الهی کسب نکند و سلامت در دنیا آنت که
 مالمی و ترقی در بدن و نفس این شخص یا بناشته خلق مفضی نگردد و سلامت در آخرت آنت که
 هر معاد حساب بعیر بان افعال و اخلاق در بیان نیاید یا معنی سامع این فقره صالح آنت که
 به سبب انکار آن لطیفه غیبیه در هر وقت و هر مکان از ان جهت که نداند پیش آید و سبب فقره اول
 بر اعداد و از الة آفتها و مصیبتها گردد پس اگر رفقة الغیب مطلوب باشد چهارده بار یا دو بار بخواند و سه
 بار دعا حضرت عیسیٰ اللهم ربنا انزل علینا ما ندره من السماء کون لنا عید الا و لنا و آخرنا الی رازقین
 و اگر فرست و اشرف مرغوب افتد چهارده بار یا علمیم یا حسین یا خیر و سه بار و منزل من القرآن
 یا هو شفاء و رحمة للمؤمنین بخواند و اگر ظهور آثار دعا و ترقی باشد چهارده بار یا مجیب
 بخواند بعد از ان سه بار و تسبیح الذین آمنوا و عملوا الصالحات و یریدهم من فضل الاله
 اللهم لیستر لنا امورنا مع التواحة لقلوبنا و ابداننا و السکلامه و
 العاقبة فی دیننا و دنیا نا و کن لنا صاحبنا فی سفرنا و خلیفنا
 فی اهلنا و طمس علی وجوه اعدائنا و امسحهم علی مکاتبهم
 فلا یستطیعون المضی و لا یلجئ الیکنا و لو نشاء
 لمسحنا هم علی مکاتبهم فمما استطاعوا مضیا
 و لا یرجعون **ترجمہ** بار خدا یا سہل گردان
 برائے ما کارہائے ما را با راحت در و ل یا بے ما و ابدان ما و سلامت
 و عاقبت در دین دنیا یا و باش برائے ما ہم نشین در سفر ما و جانین
 در اہل خانه ما و محصورت فرود آر بر روی دشمنان ما و بگردان صورت ایشانرا یعنی
 ستغیر الاحوال گردان بر جائے ایشان تا نتواند گذشتن از مقام خود بجانب دیگر

و نه آمدن بجانب ابدال از آن قبیح تلاوت کرد و آنچه را و کوششاً لطفنا اگر خواهم مجبور بود
 آریم بچشم پنهانی ایشان پس نشانی طلب کنند راه را پس از کجا به بنید و اگر خواهم صوته گبرویم
 ایشان را بر جائی ایشان پس توانند از جائی خود گذشتن و باز نگرند ما مع او کس نشانی
 صوفیه بعد از آنکه تعالی اسرار بهم هر روز اتفاحه مطلقه شنب داشته اند یعنی در حرکت باز
 میکنند و طلب خیر میکنند و زهر فعلی و قوی که ازین شخص درین روز عمل آید و برکات این
 استقاره تجربیه نموده اند بهمان املند بخیع تیسیراً مطلقاً و جمیع امور که مباشره آن نیاید و
 غرضی از اغراض را بان قصد میکنند خواه درین روز خواه در سایر ایام درخواست کرده است
 زیرا که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جوامع ادعیه را دوست میداشتند و شاید مضامین کند وقت
 اجابت را پس در آن حالت ترک وعائے اکثر حاجات فبن عظیم باشد ما معه مانیه چون کسی
 متوجه میشود بمقصود و در طلب آن سعی بکار میرد آنجا چهار منظره حج و شدت و پدید آمدن
 شیخ بسبب لدنی که خدا تعالی بفریب او ساخته است آنهم را منظور نظر دارد و جمعیض خاص
 و غیر ذی خود بوجهی که انواع حج و شدت پیش نیاید میطلبد که از آنجمله تعب و کلفت بدن و
 درهم و تفکر و ضیق دل است زیرا که بسیار است که آن غرض موقوف باشد بر حرکات غیفه و
 اعمال و شاقه و بسیار است که کشاوه کار ظاهر نشود و هم و هم دل را درگیر و تنگی و تقدیر هم رسید
 از خیمه شیع میگوید مع الراحه لقلوبنا و ابداننا و یگر خطا و تخری بسا چیز که آدمی آنرا بجهت زلف
 طلب کند و فی الحقیقه مورت کاتبه و ریح و فساد و معاش و معاو باشد عسی ان تکره هو
 تشیخا هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم و الله یعلم و انتم لا تعلمون از خیمه
 شیع میگوید و السلامه و العافیه فی قتیا و دنیا تا و یگر آنکه چون خود متولی امور شود و تکمیل که بعض
 اوقات را معطل گذارد از جهت سهو یا بیکی مشغول شود و بهم دیگر پردازد و چون خود غائب شود و
 بدیگری تفویض نماید احتمال دارد که آن دیگر امانت را کار نفرماید یا او را سهو و خطائی رود و بدو اگر
 گریه ایست تفویض نماید بیضیاع اموال و اولاد لازم آید از خیمه شیع میگوید و کن لنا صاحباً نفعی سفرنا و خلیفه
 ای اهلنا و یگر آنکه چون و طلب منافع و نفع مسافر خوش کند غالباً در آنجا فرامحت نبی نوع پیش آمد
 زیرا که برای در آن منافع چشم حصر داشته باشند یا نفع این شخص موجب ضرر دیگر که بوجه من الوجوه باشد یا نفع
 مضرت این شخص موجب کم نفعی دیگر که در مثل طرار و سراق و قطع که انتفاع آنها موقوف بر ضرر این شخص
 پس استیغاثی مقصود بغیر کف اعدا از فرامحت و معلومیه ایشان در مقابله با او مسیر نشود...

از نیت شیخ میگوید اطمس علی وجوه اعدانیا و امسخرم علی مکانتهم کلا یستطیعون المصنی علی الجلی
الینا لیا معه بالشه طمس در اصل لغت یعنی بر هم زدن تخاطیظ و اشکال سے آید و محتاج بصله علی نیست
لیکن شیخ تعین کرده است معنی انزال طمس را یا تصور کرده است معنی طمس را بر سر پد بر ظاهر است و
چنانکه دریحی علیها و قفینا علی آنا هم علماء تفسیر بیان کرده اند و منح در اصل لغت بمعنی تبدیل صورت
الشان بصورتی خفیس تر از ان لیکن مراد انجا باز داشتن است از حرکت تا مثل سنگ و جمار گردد
و در عجم حرکت و مضمی در گذشتن است از جائے بجائے و کبر و مراد انجا غیر جانب این نفس است بقدر
و الجلی الینا لیا معه راجع بین دو آیت که اولونشاء لطمنا علی غیرهم و لولنا لطمنا هم علی مکانتهم
دلاله میکنند بر نیت از صفات خدا بقولے پس تلاوه کردن شیخ امین و آیت ما دیرین موشح
برائے آنست که تکب میکند این صفت و یکی خاطر خود را معروف میسازد و این صفت مانند
آنکه در حدیث آمده است اللهم استخیرک و اعلمک و استقدرک بقدرتک و اسئلک من
فضلک و استفضلنا این صفت و یکی روسه اوردن امید قبول را قویتر میگرداند لیا معه
بطن این آیه نکتہ هست پس دقیق چون شیخ متعلق است بانطلاق الفذاین دو آیت اورایا و
سید بر همت پر و نفع اعلاستین و تشریح الفین خود انداختن و نفس او را با این کیفیت که تاثیر از ان منبذ
پیشتر میسازد و او را مغرب میگرداند و میباید چنانچه تذکره قصص استخیا بخلق شما دلاله میکند و انزال
میان کامن عزیزه میباید و تذکره قصص شجیان بخلق شجاعت را اینماید و انزال در خفیس است اورد
لیا معه ساپوسه این قفیه صالح آنست که داعی آنرا از غیب انواع سیر و هر چه روی
بدان آرد و پدید آید چون شروع در کارے کند پیش از ان تخم یکبار و یکبار بخوانند و اورد
مجلسی در مسئله از مسائل دین یا در قضیه از قسائے مناش خصومت واقع شود و حق
بجانب داعی باشد و خصم بحرب زبانی و دلیرے قلبه میکند سه بار بخواند و اطمس علی
وجوه اعدانیا الی و لایرجعون و بجانب خصم فف کند اسکات خصم و تحیر و تسلی
زبان ظهور آید ایس و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم تنزل
العزیز الرحیم لتذمر قوم ما اندر اباؤهم فصد غافلون لقد حق القول علی
الکثره فصد لایومنون انا جنسنا فی اعناقهم اغللا فھی الی الاذقان فهم مضمحون و حلنا
من بین یدیه مسدا و من خلفهم سدا فاغشینا هم فهم لایبصرون شاهد اوجوه الحی
القیوم و قد جناب من حل ظلمنا ترجمه ظهور لطیفه غیبه است مثل

ظهور نسیم خوش که مهیب آن نزدیک شخص معین نباشند و سرمان لطیفه غیبیه است در عالم
 شهادت بانگ در شبهات ایشان نظر کرده شود و از اصل کرده آید و بانک در قسوة دل ایشان
 نظر کرده شود و بالواقع تذکیر معالجه آن نموده آید قسم بقرآن متضمن حکمت که برائتیه تو از
 پیغامبرانی بر راه راستی قرآن فرود آورده شد از جانب خدای غالب مهربان تا بر ساری
 جماعه را که تیرسانیده نشدند بذران ایشان پس ایشان غافلان اند یعنی قریش ابرسانی
 که میان ایشان رسولی سبوت نشده است هر آنسینه واجب شد و عده عذاب بر پیشین
 ایشان پس ایشان ایمان نمی آرند برائتیه ماساخته ایم در گردنهای ایشان طوقها پس آن طوقها
 رسیده است بزنجدهای ایشان پس این جماعه سر بالا کنند گانند و ماساخته ایم پیش روی ایشان
 سجایی و پس پشت ایشان غجابه پس پرده پوشانیدیم ایشان را پس ایشان هیچ بیندناخور
 و بد شکل شدند این روزها و رسوا و خوار شدند و هایش خداست زنده تدبیر عالم کننده
 و هر مطلب ز رسید هر که بر داشت ظلم را با همه اولی شیخ درین فقره میخوابد که تصرف
 قهری بکار برود و حق جماعه که بغیر حق باشیخ در مجادله و مبارزه باشند خصوص جمعی که
 در باب نشروین و ترویج طریق یقین مزاحمت نمایند تحت آیه مذکور فرود آمدن قرآن
 با حکمت بر بهترین پیغامبران یاد کرد تا آگاه سازد دل خود را به شکی که از تقاسم رحمت
 الهی نصیب او شده است زیرا که قرآن حکیم را در کل ورشته نمونه هست و آن شبیه
 جامع است از باب توجه بتدلی اعظم و تخلق با سار کلمه جامع و مذکور قرآن نمونه اورا مستحق
 توان ساخت و بعد از آن آیه لمن المرسلین تلاوة کرد که منطوق آن اثبات رسالت حضرت
 پیغامبر است صلی الله علیه و آله و سلم و بطریق اشاره در آن رمزیت بجال شیخ که از در
 پیغامبران است و توفیق بارشاد خلق اصحاب او شاد و نمونه ارسال رسال است و بعد
 از آن تمثیل العزیز الرحیم خواند تا اینجا بی بردیا آنکه ارشاد اهل ارشاد از خوانن رحمت
 الهی بر کافه خلائق فرود می آید و اسم عزیز که دلالت میکند بر غلبه و اسم رحیم که دلالت بر رحمت
 کامله و رفته شامله دارد و مقتضی توفیق اهل ارشاد میگردد و بعد از آن شروع کرد در آیه لقند
 تو ما اندر آباؤهم فهم غافلون تا بعضی توفیق ارشاد و جمع ناس بر اهل ارشاد پیش نظر حاضر
 شود یعنی اندر غافلان و تعلیم جاهلان و بجانب خدا کشیدن گمراهان را بعد اینهمه آیات قهریه
 آورد تا در ضمن آن آیات هست کاسنه او جوش آید با همه شانیه سرد درین سله و دچیره است یکی

آنچه عارفان محقق چون برای دفع ابد استوجب میشو بخت به نسبتی که خدا تعالی در دل وسع
 و ولایت نبوده است متوجه میگردد و آن را بچنانند و خاطر خود را بآن آگاه نیسازد و بعد
 از آن اقدام میکند به تصرف قهری زیرا که بصل بضاعت او همان نسبت است و در جمیع
 تصرفات **س** فان چهار اشارت کبف و آن در المصیف فانت ظل و دوم آنکه چون
 عالم بخواص اسماء و آیات میخواهد که کلمات جلالت را تلاوة کند و صورتی مشابه آن کلمات مخفی
 سازد و در الابد است که هم وزن آن از کلمات تجالیه تلاوت نماید تا نشود که نفس داعی از آن
 اثر پذیرد و همیشه از تاثیر مدعو علیه چنانکه در قصه حضرت صالح علیه السلام مذکور است ماه همه
ثالثه علمائے نفسیه ذکر کرده اند که انا جلنا فی اغنا قلم و جعلنا من بین ایدیهیم تذاتیمیل است
 براسه یاس ایشان از ارتفاع با آیات قرآن عظیم و فهم اسرار شریع مشتمل ختم الله علی قلوبهم
 در جائی دیگر لکن باعتبار دلالتی که در فال و اعمال تصرفیه بکار میبرند زمین انتقال میکند
 بر تصرف قهری حضرت فیاض بر سرکران و مخالفان و بستن دست و پائے ایشان و معطل
 ساختن آنها از دیدن اشیاء و محسوس گردانیدن ایشان از آمد و رفت و سعی و زحمت باج
 خویش و حیران ماندن آنها از طلب خیر براسه خود و باین علاقه سلسله جعبان قهر آبی میتواند
 شد و آگاه میسازد نفس شیخ را براسه همت بستن و بتخصر ساختن صورت بیکار افتادن ایشان
پامعه رابعه شوه و جوده و عناد و جوده کنایه از بد حالی و انعکاس مراد و شخص و خبیثه سعی است
 و قصد شیخ اینجا اخبار است بحال گذشته و نه وعده است با شیخ در قیامت با ایشان پیشتر
 خواهد آمد بلکه اشارت تصرف قهری است و استحضار طلب این امر مثل طلب عطشان بآب لال
 و طلب مقهور مغلوب لغره خود را زیرا که همت انسان کامل اسم اعظم است و در تاثیرها معمه
خامسه اگر شخصی بخون یا هر کیفیتی که ملائیم استقامت نفس نباشد مثل خوف و غضب و حقد و
 تشویش در امر معاش و غیر آن مبتلا شود میباید که تلاوة کند این پنج آیه را تا غفلت و برود
 خود دم کند و اگر عالمی یا قاضی یا مفتی خواهد که درس و قضائے او بر نهج مستقیم واقع شود این آیات
 در ضمن توبه و با خود وارد و بعد هر نماز تلاوة این آیات را لازم گیرد و اگر شخصی میخواهد که
 از میان اعدا بگذرد و اعدا او را نه بیند و معترض حال او نشوند لغرض حق القول لا یضر
 بخواند و بر سرگزیزد دم کند و بجانب آنها بر تابد یا بجانب ایشان فز زند و اگر غلام کسی
 بگریخته باشد و خواهد که او را استخیر سازد این آیات تلاوت نماید یا نام غلام بر ورق نویسد یا

بر خرقه توب او گرد آن این آیت را بطریق دایره نویسد و در جائی که او آنجا شبسب میماند بنیاد
 یزد و یا در دروغی بنهد و سر او را بموتم گیرد و در جائی که آمد و رفت کسی نباشد یا در مقبره
 کهنه دفن کند و اگر شخصی بغیر حق خصومت میکند این آیت با شفا هت الوجوه تا ظلم
 بهت بار بخواند و بجانب او قف کند یا در جامه او نویسد و در مقبره کهنه یا حوضی غیر
 همور دفن نماید یا بر غل باره کهنه که از مقبره گرفته باشد بخواند و در خانه او اندازد با جمله اول
 آیات تا غافلون صورتی مشابه آن سجاده مشتری مناسب است و آخر آنها تا ظلم بخوبی
 از حل مناسب است و در جمیع اعمال مشتری و زحل این فقره را کار می توان فرمود و طمس حسه
 عسقی مخرج البحرین یلتقیان بینهما بر زخم کلا یغیان ترجمه معنی عالی بغایت نفیسم سرایت
 کرد و در عالم سرتین در غیب که شعده ظهور بود ظاهر شد در عالم مترکم لطینه روشن در نشان
 سرایت کرد و در عالم تجر و انیمه کنا تیه است از فیضان الهامات ملا و اعلی باهل ارض را
 کرد و دیدار او رعایتی که با هم ملاقات میکنند در میان ایشان حجابی است بیکدیگر و دیگری
 تعدی نمیکند با معده اولی یکی از مواضع همه آلت که امرای بادشاه یا اعوان قاضی یا
 ملازمه مدرس با خادمان رئیس با یکدیگر خصومت کنند و بهر یکے جلب نفسی یا دفع قرری
 خواهد و آن دیگر با او مرامت نماید و این بقا ترکیب صحبت کشد و رونق کار صاحب
 امر زایل شود و نتیج چون بعلم خدا داد میداند که این حادثه در عالم کثیر الوقوع است بهمان
 بنیاید و در دفع این درد خواست میکند که فیضی از ملا و اعلی در کار او شود که بازوار درین
 شخص صمیم را و محافظت صورتی تالیف فرماید با معده ثنائیه ایراد طس و دم و عشق در صدر این
 دعائی آلت که در پیش نظر خود صورت سر بیان الهامات ملا و اعلی در عالم محسوس حاضر سازد
 و انصاف خدائے تعالی با تزل این الهامات مشاهده کند زیرا که استحضار این صورت
 و تمسک بین صحبت اقرب است با جابت با معده ثنائیه نزول این آیه برائے
 بیان آیت است از آیت آفاقه که در ریائے شور و دریائے شرمین هر دو
 مجتمع شده و یکے مزه دیگرے را بر هم نمیزند لیکن شیخ بنوعی از استنباطات محی فهمد
 که طبع نبی آدم بمنزله بجز است یکی بر و بار نافع خوشخو و آن مشابه دریائی شیرین است و
 گوی درشت گو سخت روز و دشتم قلیل النفع و آن بمنزله دریائے تلخ است و در وقت
 اجتماع این هر دو در یک مجلس یا در یک کار متقضائے اصل جلیب آلت که

احتیاج بیان ندارد و با معه را الجان فقره در اسکات اعاد و طلب جاه و حشمت پیش آنرا
 موثر است هفت بار این را خوانده بجانب آن مردم نف کند با بر سفت شکر زده دم کرده
 بجانب ایشان بپاشد بحکم تفریل کتاب من الله العزیز العظیم غافر الذنب و
 قابل التوب شد ید العیاقب ذی الطول الله الهالیک المصیر ترجمه جم دانسته شد
 زو فرستادن قرآن از جانب خدا می غالب دانست آمرزنده گناه پذیرنده توبه سخت عقاب
 کننده صاحب فراخی یعنی کثرت مال و زیاده قدرت نیست هیچ معبود مگر وی بسوی او دست با کثرت
با معه اولی ششم درین موضع خواست که آیتی جامع صفات آئیه که موثر است در کفایت مہمات و
 حفظ از مکر و هات بجا و نماید بعد از ان دعای می دیگر را با و طحی ساز و در وزن این آیه و وزن
 آیه الکرسی است در آنکه متفرد است برائے بیان صفات آئیه و جامع آنهاست و امثال این
 آیات طراز آیات قرآنی است و در این آیه کریمه یازده اسم از اسماء الهی مذکور است و این
 اسماء اہمات اسماء و متعلق باین اسماء حمل اولیا باشند با معه ثانیہ اول این اسماء باعتبار
 مرتبہ ہواست و ہوا اشارت است بحقیقہ بسیط کہ گنجایش تعداد اصلا ندارد و لا علینا
 و اللہ اشارت است بان حقیقہ بسیط من حیث جمع صفات کمال و لائق نوعی از شخص تعین
 با و دستہ آہی در شرایع آلت کہ این اسم را مذکور نمی کنند بگر بوجہ تبعیت کہ طرف نسبتہ
 واقع بشود و بہ قصد ثانی ملحوظ گردد نہ بقصد اول زیرا کہ مراد اکثر تلاوة قرآن و ادعیہ
 است و مقصود ہدایت نوع بشر است و در وقت اکثر از صلب این کلمہ صورتہ ثانیہ میجوید
 کہ مقدور اکثر افسرد نیست و در برابر آن صورتہ ایستادن کہ بفضن ناطقہ با عن رنگ
 خودی خودی باز و **با معہ ثالثہ** اسم دوم باعتبار مرتبہ اللہ است و اسم سیوم عزیز و اسم
 چہارم علیم اینجا باید دانست کہ در متوطن تدبیر اہمات اسماء اسم است قادر علیم و اسم معنی
 قادر است کہ صورتہ آئیه چون منطبع شد در نفس رجائی قہر او شایع شد بر ہمہ النہاج ذافراد
 و ہر نوعی و فسر وی را ملکوتی دیگر پدید آید پس قادر و عزیز کشف میکند راہی تجلی است
 بحقایق امکانیہ و گاہی عزیز را بر حلق و رحیم ہم تعبیر کنند و معنی اللہ تعین و تشخیص حقیقت
 ہواست پس اللہ کشف می کند راہی کہ این تجلی راست بحقیقہ ہو چون در مرتبہ عقل
 پیش از نفس رجائی جمیع حقایق ظاہر شدند این تجلی اعظم را راہی است بر مرتبہ علم و عقل و
 نام او باز آن علیم است و خبیر نیز صادق آلت **با معہ را الجان**

اسم به هم مشترک الکتاب آن مساوی محکم است اشاره میکند بصفت کلام نفسی و حقیقت صفت کلام نفسی است که تدلی اعظم صورت نوعیه انسان را پیش خود حاضر ساخت و تحلیق نظر فرمود در وی و در آنچه مقتضای کمال فطره اوست و قوتی که مانع از مثال حکم فطره نخواهد بود همه در اینجا تمثل گشت - و رحمت الهی که ناشی است از خزانة تدبیر هدایت گناشد چنانچه در موطن خلق بقدر سوال با داده اینجا صور جواهر و اعراض بنموده اینجا تکلیف بافعال و اخلاق و اعتقاد و بقدر استعداد نوع شخص شد - و بعد از آنکه منقسم شد رحمت براد و آرد از زمان دیگر تدبیر در کار شد و لفظه صبیحیه نقل گشت بفرود آمد از انسان تا او را رسول سازند و بکلمات چند که معجز و مقوم خصم باشد - پس آئینه لغتی گشت معین شخص اینجا دانستند که کلام الله غیر مخلوق است **سؤال** باین اعتبار زید و مگر و شجر و حجر غیر مخلوق است که در علم الهی ثابت و راسخ بود که اینها در اوقات که موجود خواهند شد به جواب **ب**ون باین است و قلبین اول از جنود حقایق تاثیر به فعلیه متعلقه بنشأت کلیه است پس از اعدا و اسماء الهیه آمد و ثانیة از جنود حقایق تاثیریه البغالیه به افراد خاصه - پس از اعدا و حکمات است اول پیش از زمان تعیین متخص شد این قدر هست که در ماده و مده شریعی تفسیری نخواهد و ثانی در ماده و مده متحقق و متخص گشت - این قدر هست که پیش ماده و مده دستور و داشت که بر همان قانون پدید آمد به ما معجمه خامسه اسم ششم غافر الذنب و بهفتم قابل التوب و هشتم شدید العقاب و این سه اسم از اسماء فعلیه است که تفصیل قادر باشد یعنی چون قدرت متعلق شد بنفس حامی و شایع گشت در جمیع نشأت و در بر نشاء ملکوتی پیدا کرد بقدر استعداد آن نشاء باعتبار بر حسن تاثیریکه در عالم باشد اسمی دیگر مشج شد و این اسماء غیر مخصوص اند اینجا بر سه اسم ابغاف کرده آمد و الایحی و میت و باسط و قابض و مزار و نافع و باری و خالق و رزاق و ناصر و شافی همه ز همین باب است و حقیقت تعیین آن سه اسم است که بنده گناهی کرد و نفس ناطقه او روح گناه را در لجم خود فرو برزد بحقیقت بنشیند متکیف شد چنانچه آدمی از غذای گرم وافر و برد محمود میگردد - بعد از آن بیرون از سه حالت نیست یا اینست که کیفیت دیگر پیدا شد کیفیت اول که از کیفیت اولی کند - پس بنده بعد از تکالیف نوب رجوع کند بجانب قدس و بقصد خود انوار ملکیه را منع نماید - و از ذنوب گذشته ندم و اطلاق پیش گیرد - پس خدا تعالی بر او کیفیتی که ضد گناه بود افاضه فرماید و این مانند تناول شربت بار است محمود را - وقت انتشار زو حانیه فیضی از بلا اعلیٰ فرو ریزد - که آن نوب از نفس ناطقه

او پیشانند و محو سازد - و آن مانند نزول آفتاب است در بروج ششویه و تبدیل جوایب
 سبب وی - و شفایافتن محوم بغیر فعل تصدی خود - با این است که باقی ماند بر کیفیت
 جنبه شما و قتیکه نسیمی بدن جدا شود - و قوه ملکیه فی الجمله منبذ گردد - پس بخا آلام شدید بدیدید
 و آن مانند طهور صداع و درد اعصاب و کوفت خاطر و دست و پا زدن مریض باشد از شدت
 حرارت - پس فرزند نب اشاره می کند به نزول فیض روحانی از خطیره القدس و قابل التوب و
 مینماید بایجاد کیفیتی بلائیکه بعد توبه و اعمال خیر و شدید العقاب باز، حالت اصرار است و عاقبت
 اشرار بیان می نماید با معده سادسه اسم نهم ذی الطول و این اشاره است بجنس دیگر
 از اسما و حقیقت او آنست که نگاه کرده شود بصفات مدح در بنی آدم - پس آنچه مورد مدح میشود
 او را برای خدا تعالی اثبات می کنند باعتبار مشابهت آثار او با ثار صفات مستعمله ایشان -
 و لیکن کلماتی تزییناتی تم تشبیه گردانند غنی و ملک و قریب و علی عظیم و علیم - و امثال آن
 از همین جنس است پس ذکر ذی الطول از میان این جنس تمام این جنس را می فهماند :-
 یا معده سابعه - اسم دهم لاله الالهو این اسم اشاره است به جنس دیگر از اسما که آنها را
 بسلبیات تعبیر کنند - و آن آنست که بصفات ذم از بنی آدم نگاه کنیم - یا صفاتی که بسبب
 تجسم و تخیر و احتیاج وضع پیدا می شود و آن را از جانب الهیه نفی کنیم - لا شریک له و لا
 ولد له و لا اولاد له و لیس به جسم و لا جوهر و لا عرض و لا یشاء به شیئا و لا یماثل شیئا - از این
 باب است پس ذکر این صفت به تمام این جنس اشاره میتواند شد به یا معده ثامنیه اسم
 یازدهم الیه الهیه است و آن اشاره است بجنس دیگر از اسما و آن آنست که خدا تعالی را
 افعال است و زدنیا و افعال دیگر است در آخرت - جواز جلاب بدن عریان شویم و به برزخ
 برسیم معامله دیگر پیش آید - و چون از قبر بر خیزیم - و ارواح اشباح مزدوج شوند و قومی مثالیه
 بقوه و تناکد درین اجساد حلول نمایند معامله دیگر در رسد باعتبار این افعال وصف کرده میشود
 خدای تبارک تعالی را به اوصاف دیگر موسمی کرده میشود جناب لوسیه یا سما و دیگر الیه المصداق
 اجمالی است باین جنس از اسما مالک یوم الدین نیز اشاره اجمالی است به آن یا معده ناسعه
 این آیه ذکر تکلیف و لیا است که معرفت ایشان بجد اسما الهی رسیده است - و بجمیع اسما الهیه منخلق
 شده اند - به اعتبار تحقیق و تثبیت غیر ایشان تلاوة آن نمی تواند کرد - و کسی که مستعد آنست و در
 اکثر تلاوة این آیه راه میدهد بجانب کمال مطلق - و ازین آیه بنوعی از استنباط انسان کمال

بالفعل می توان شناخت - و چون ملا علی دلا سافل عظمت این آیه من حیث الازجال تلقی کرده اند نافع باشد از مکاید شیاطین و از لطایف سوا مثل سحر و چشم زخم و وسیله باشد برای اظهار جود الهی - و کفایت مہمات و توفیق رزق و رفع صیبت عظیم جاہ - چنانچہ آیه الکسری نیز همین تواند داد و از اینجا شخص فطن میتواند شناخت سرحدی عظیم آئی القرآن آیه الکسری بسم الله ما بنا تبادک حیطانا کس منقنا لمن یخص کفایتنا حمہ عسک سخایتنا سر حمہ بسم الله دروازہ ماست و سورہ مبارک دیوار ہائی ماست و سورہ یس سقف خانہ ماست و کلمہ کہ یخص کفایت مہمات ماست و کلمہ حم عسک حمایت است ما را از آفات بی ما معہ اولی خدا - تعالی در سورہ آیات قرآن خواص عجیب نبیادہ است و لہذا اہل عزائم ہر آیتی و سورتی را برای مہمات تعیین کردہ اند و علم خواص القرآن از اینجا منشعبہ است و حکمت در صد در این آثار سرایہ عظمت قرآن در ملا سافل بسبب تلقی از ملا علی پس ملا سافل بتعظیم پیش می آیند و از سر حد جلد و طہیت حسب مراد تلاوہ کنندہ ساعی میشوند - و لطلہ و شیاطین از عظمت آن میگردنزد و دست و پا گم میکنند چنانکہ در حدیث صحیح آمدہ است لا یستطیل علیہ لطلہ و لا یجاوزہ بقر و لا فاجر - و حکم این ہر سورہ و ہر آیت حکم افسون و رقی است کہ آن بنی آدم در ہر عصری و قطری آن را عمل میکنند و آثار و فوائد مشابہہ مینمایند بی ما معہ شائیمہ حکمت در تعیین بعض آیات برای بعض مہمات اطلاع است بر سورہ مشابہہ کہ از آثار تلاوہ آن در نظر عارف پیدا میشود و لا محالہ آن بر طبع کلمات بسط او خواهد بود پس نظری کنند در ان سورہ مشابہہ انجہ شبلیہ است بہ سعادت مشتری اوراد منسوب مشتری بکار می برند و این فقیر را معلوم شدہ است آیتہ اللہ لطیف بعبادہ برزق من یشاء و ہو العوی العزیز - بسعادہ مشتری شبلیہ تراست و انجہ بسعادہ شمس و یک است اوراد منسوبات شمس استعمال مینمایند و برین فقیر تکشف شدہ کہ آیت رفع الدرجات و العرش علی الروح من امرہ علی من یشاء من عبادہ لینذر یوم التلاق یوم ہم باز ددن لایحقی علی اللہ من سئ من الملک الیوم لئذ الواحد القہار - بسعادہ شمس و یک تراست و انجہ بسعادہ مریم میتوان عمل آورد و نیز معلوم این فقیر گشتہ کہ ذوالطہش شدید فعال لما یرید - بسعادہ مریم مناسب تر است با معصہ شائیمہ اصل در تعیین عدد و اوضاع و ہیات خاصہ بعض مناسبات است کہ ملاحظہ ملکبہ یا موکہ تاثیر این سورہ مشابہہ یا انقیاسات قریبہ با اجابت یا استخفارت و توفیق مشابہہ کہ منبع آن تاثیر است بخصوصا و آن را بہ فرہست میدانند یا بہ رو یا دالت و این معنی است

بغایت طویل : با معنی رابعه - عارف کامل گاهی متوجه میشود بجانب آیات و سوره قرآن یک
 دفعه و آنظار میکنند جمع خواص آنها مره و اعادة بعد از آن که بحقیقت قرآن و عظمت آن در ملکوت نشنا
 شده باشد و تلفع بینامید بنور آن و تسکین بجای متین و پس ظاهراً میشود این عارف را بعضی آشنایان
 قرآن علی وجه الاجمال و آن صورت اجمالیه احتفظ از آفات و آنچه بخوبی از انواع تصرفین صرف بینامید
 شیخ ازین جنس بعضی سوره قرآن و آیات او را در اینجا ذکر میکنند فخر بر : با معنی خامسه این فقره
 حصار بیست بیخ از آفات دزدان و سلبین و غلبه داعی را باید که در وقت خواندن آن سوره
 احاطه نور قرآن در خیال خود دارد و دست را بر گرد خود بگیرد و اندک یا بعضی خطی کشد که در امتعه خود
 و اگر پیش ظالمی برود و خوف و سطوة او غالب آید بخواند که بعضی و مقارن بر حرفی انگشتی از دست
 راست قبض کند و بگوید کفایتنا و بخواند حم عمق و مقارن بر حرفی انگشتی از دست چپ قبض نماید
 و بگوید حاشینا بعد از آن چون مقابل آن ظالم آید نبرد و دست بکشاید و بجانب او دست زند -
 فنیسکفیکم الله وهو السميع العليم ترجمه کفایت کرد خداستغالی آنرا از شر
 ظالمان و اوست شنود و دانای با معنی اولی نزول این آیت برای بشارت آن حضرت است
 صلی الله علیه و سلم با آنچه خداستغالی به آن حضرت صلی الله علیه و سلم معامله خواهد فرمود از کفایت شراعت
 و اظهار دین او بر هیچ ادیان لیکن شیخ بنوعی از استنباطات صفت کفایت از ظالمان و باغبان
 مستخف می سازد و میداند که بشارت کفایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسبب غلظی است که به
 حقیقت مدار حکم اوست و آن نصیب شخص است برای ارشاد خلق و توتلی او نمودن و مواد خود
 بروست وی ظاهراً سخن که انا الله بالغ امره پس حال خود و مهامله الهی را با خود ازین کلام
 می فهمد مثل فهم حرمت ضرب از کلمه و لا تقل لها ف و به طریق تقوّل که در اعمال تصرفیه معتبر است
 این آیه را در دستک ببنای الهی در باب کفایت صرف می نماید - با معنی ششم مشهد این آیه
 آنست که بحسب صحت کلمه ارشاد اشوه از نوزعش فرود می آید در ملائع اعلی و از اینجا به ملائع اعلی
 از اینجا در عالم شهادت پس تصرف می فرماید به الهامات و احالات در مساعی اشرار تا مراد ایشان
 به انجام نرسد و به الهامات و احالات این داعی را منصور سازد تا غالب شود و کیدل یعنی را
 مدافعت نماید و ملائکه ساقه را بلغم ساختن بنصرت او و خواطر بی آدم را برای او مسؤل گردانیدن
 و مانند آن و چون این مشهد تمام شود بر عارف حق سجاده به اعتبار ظهور تبدیلی کل به ذات خود وضع
 شرایط آن فرماید به الهام ملائکه و آنچه در حدیث آمده اللهم انما نجلک فی نخور هم از همین مقام است

و این مشهود کفایتی است که از نور عرش میخیزد اما کفایتی که از مقام تدبیر فرزومی ریزد برای تقریب عالم بخیر مطلق بنای او بر رضای اوست بلکه برای ایامی بر مستعدی آنچه مستعد اوست و آنچه اصل فطره او محتوم است و یا معنی شالیه این آیه نفع اشیا است در طلب کفایت از شکر خدا اگر داعی و فوخط باشد از مصلوح بدست و مصلوحه التبعیه این آیه را در چهار کسبت سیصد بار بخواند یا در رکعت در هر کسبتی پنجاه بار بخواند و اگر دو خط از ذکر است بکبار یکبار هر روز ختم بخواند تا هفت روز و اگر میسر نشود بعد از اسم کافی یکصد و یازده بار بخواند - ستاره العرش مسبباً علینا و عین الله ناظره الینا بحول الله لا یقدر علینا و الله من و در آنم محیط بل هو قران مجید فی لوح محفوظه - سر خمیه پرده عرش فرو بسته است بر ما و چشمه عینیت خدا بیننده است بسو ما به مدد خدا قدرت یافته نخواهد شد بر ما بعد از آن شیخ تلاوة می کند آیه و الله من و را هم محیط یعنی خدا از جانبی خلف ایشان به ایشان احاطه کننده است بلکه این کتاب قرانی است با عظمت در لوح محفوظ نوشته شده یا معنی ولی - در عرش که بیان آن گذشت سیل سیل از راه الهی تا ما را بر اهل ارض می ریزد و بسبب حلول آن نور صلاح دنیا و دین ایشان بوجود می آید شیخ آن نور را در صورتی ششیل مینماید و به آن ستر ستر میگردد از امین حاسدین و باغین و کینه و درخیل است که قوی حیالیه و بهیمیه همه تابع عقل شوند و طلب به عنایت قویه واقع شود مقصود بی تحصیل است و طلب این تحصیل ستر اتم و ابلغ باشد و لهذا می گوید ستر العرش مسبول علینا و یا معنی شالیه - حفظ خدا متعالی و کلامیه او از میان عرش گوشه بر ملا را اعلیٰ بخنور نموده متوجه باین بنده میشود و به الهامات و احالات در ملاسبات این بنده تصرف فرموده اتمام مراد خود مینماید قبیح آن حفظ البصوۃ تحدیق کجبان متناح در متناح و بکلی متوجه شدن بسوی او تحیل میکند برای آن دو وجه که در نور عرش تقریر کردیم لهذا می گوید و عین الله ناظره الینا و یا معنی شالیه شیخ سیوم بار آنچه در لفظ ستر و عین مندمج ساخته بود آشکارا میفرماید مقصود روشن تقوی مینماید که بحول الله لا یقدر علینا زیرا که تثلیث در دو استجاب است و تکرار طلب متبع قوه عنایت است و قوه عنایت همان است روح دعا و ستر او و یا معنی راجعه این کلمات احتمال دو وجه دارند یکی آنکه سابق بر شیخ منکشف ساخته باشند که تولی عظیم ازین وطن متوجه او شده است و آن تولی مثل شمع شمس در صمیم فواد او در آمده است - الحال متوجه میشود به آن سر کنون نفس خود را به آن سته کلمه می جنباند و آنگاه می گرداند و آن را

بمجامع همت می گیرد و اعتصام به آن می نماید و دو مه آنکه طلب می کند بطریق جزم و تا آنکه
 عزیمت و بریقین از وقوع آن در محن رجا و قبول عا پس صیغه غیر برای این نکته اختیار
 مینماید و طلب در رنگ خبر می آرد و آنچه از مقامات شیخ دانسته شد موید همان جواب است به
 ما معه خامسه و الله من در این محیط نزول در باب کلمه کذب است و وعید شده است
 ایشان را به انواع عقاب لیکن شیخ از این کلمه نوعی از استنباطات احاطه حق بجمع مخلوقات
 از جهت علم و کفایت و حفظ می فهمد و این کلمه اسلسله جنبان آن محلی معنوی میگرداند به ما معه
 هو قرآن مجید فی لوح محفوظ - اصل معنی این کلمه بیان حقیقت قرآن عظیم و رد کفار کذبین است اما
 شیخ بوجهی از استنباطات درین کلمه نظر بر نسبت راسخه خود که نظر نزول قرآن است برسد بشر و
 نمونه وحی است بر افضل انبیا علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات می اندازد و آن را در زوین خود
 مستحضر میبازد و بان در طلب تخصیص کار میفرماید زیرا که نسبت اهل اللذ سعده السعوی و کیمیای
 قوی و اسم اعظم است در هر امری که بوی مشک نمایند نافع و منفید باشد به ما معه سابعه
 این فقره حصار کیست بلخ از حشم زخم و سحر و آسیب جن و هر لطیفه بد که باشد چنانکه بسبب الله
 با بنا حصار است از شرفات دروان و ظالمان و حکمت در اینجا است که آنجا قرآن عظیم که بمنزله
 محسوس است آورد و تخیل صورتی نمود که در حفظ از آفات محسوسه بکار آید و اینجا نور عرش و عین لبت
 می آرد و آن امر مثالی است و ذکر ستر و عین از مثل چشم زخم پناه می دهد اینجا باید دهنست
 که صورت مثالی آیات و اوجیه بسبب اختلاف کلمات و تخیلات که در ضمن آن کلمات بخاطر
 میرسد مختلف میگردد و قال الله شیخا قضا و هو ارحم الراحمین ترجمه پس خدا تعالی بهتر
 است از روی نگاهبان بودن و او مهربان ترین مهربانان است به ما معه اولی این
 کلمه است که حضرت یعقوب علیه السلام بدان تکلم کرده اند و قتی که بنیامین را به برادران او
 سپردند و از ایشان در باب محافظه او عهد و محکم گرفتند با نسبت توکل از باطن حضرت یعقوب
 جو سن زد و آن سبب طلب هر یک چشم حقارت دیدند و از آن حسابه نه گرفتند و کار خود را تفضیل
 حضرت ربوبیت نمودند و بجز حفظ و کلاویه اوسته شمشند ما معه شامیه شیخ نوعی از استنباط
 حال از احوال صوفیه را در ضمن تلاوة این آیه می فهمد و آن تهلیل است بر اسباب ظاهری و
 چشم حقارت و نگرسیستن آنرا از ان اسباب بجانب حفظ الهی که بختن و ترک همه بنوده بدیل
 حفظ ایزدی پناه جستن و تلاوة این آیه او را تحقیق این حالت دلالت می کند و توکل را

که کاسن آید قلب شیخ سے جنبانده بر روی کار می آرد و این حال مشهده این آیه است و
 مدلول اوست نزدیک کمال احوال پد ما معه ثالثه این کلمه ایچ سیبی ست در باب حفظ
 نفس و اولاد و احوال از غم متوقع پس اگر شیخه خواهد که متاع له از کرم محفوظ ماند یا از شر و زور
 مامون باشد در بعضی آنرا تحسیر کند بر کاغذی یا بر سفال پاره و آن را در تاسخ خود نگاهدارد - و اگر شیخه
 در راه خوف قطع طریق یا زرد و دهنشته باشد یا ظالمی می خواهد که برومی تعدی کند اگر در نماز حلاوة
 بیشتر میاید بر سفته صلوة التبتیم چهار رکعت بخذارد و این کلمه را سیصد بار در آن بخواند و اگر در زود کر
 بیشتر لذت دارد یک هزار و یکبار ختم این بکند اگر تواند یک هفته هر روز همین ختم بخواند و بهترین ساعت
 مثل نصف لیل یا وقت زوال یا بعد عصر یا پیش از طلوع آفتاب و الله اعلم - ان ولی الله
 الذی نزل الکتاب همی بیقوی الصالحین ترجمه بر آئینه کار ساز من خداست آنکه فرود
 آورده است قرآن را و او کار سازی میکند شائسته کار ساز ما معه ولی این کلمه ایست که
 خدا تعالی حضرت پیغمبر اصلی الله علیه و سلم فرمود که آن کلمه فرماید و تمیکه کفار بر عبادة اصنام
 اصرار نمودند و تیرسانیدند بآنکه این اصنام در حق شما ضرر نخواهند رسانید قال الله تعالی قل ادعوا
 شرکاءکم ثم کیدون فلا تنظرون ان ولی الله الذی نزل الکتاب و هو یوتی الصالحین یعنی من
 اندیشه های بدشمانیتر سم و از شما و از بتان شما بیخ ضررست بمن نخواهد رسید بر آئینه کار ساز من خدایت
 ما معه ثانی شیخ ازین کلمه نبوغی از استنباط حالتی را یاد می آرد و آن حالت آنست که عدا غایتند
 و ایسباب ضرر این تنفص جمع نمایند و هیچ وجه از اضرا او باز نمانند و وحی بدل خود بجانب ولایة الهی
 گیرند و در جمیع حوالج اعتماد بروست کنند و هیچ کس را غیر قدرت و جو بیته موثر ندانند و جمیع
 کارهای خود را چه جلب منافع و چه دفع مضار با و تقوی نفس نماید و خود را در دست ولایة ایزدی
 بمنتر لطف در حجر مرصع یا میت در دست عنسال تصور کند شیخ ازین کلمه آن حال را کسب می کند و
 دل خود را برای آن می جنباند تا به سعاده اقرب باشد پد ما معه ثالثه اول و اعظم انواع
 توتی انزال کتاب و ضرب شرایع است زیرا که مقصود به آن توتی صورت نوعیه انسان است و فایده
 آن عام است در دنیا و آخرت پس ذکر تشریح کتاب پیش نظر عارف مقصود میگردد و توتی
 و تعیین آن مقام خاطر عارف را مصروف میسازد پد ما معه رابعه توتی که از موطن تدبیر میخورد
 بنامی آن بر ایفای آنچه در نفس شخص وقت نفع روح مضمر ساخته اند و تحقیق مضامینات او میباشد
 آن عام است در حق مصالح و فاسق و توتی که از موطن تدلی میخورد بنامی آن بر قبول است این شخص

از ابتدا قابل تحول و تحطیرة القدس میدانند و لفظ صبیح بطرف او متوجه میگردد و جبلت و کسب
مستعد فیوض با بره و باطنه میشود بعد از آن در طراکند میکنند که الا ان الله احب فلانا قاجوه فحقیر
و از انجا الهامات بر ارض نازل میشوند و کار سازی او در همه امور و حفظ او از جمیع مکاره از انجا بطور
چون انجا مراد همین تولی بود فرمودند و هویتولی الصالحین ینامعه خامسه این آیه تا شرف
بسیخ وارد در نفقه العیبه و تحصیل نظام مدنی و منزله اگر داعی حلاق نماز بیشتر دارد بر بسیت
صالح التوبیح بخواند و اگر لذت و کز زیاده تر میاید بد بعد اسم دلی بعد هر نماز بخواند حسبی الله لا
الله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظيم ترجمه کفایت کننده من است خدا یعنی است
هیچ معبود مگر او بروی توکل کردم و او پروردگار و عرش بزرگ است ینامعه اولی این ذکر است
که خدا یعنی تالی بر آن فرمود پیغامبر خود را و قیلتکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم امرت خود را دعوت مینموند
با سلام و انواع چیز و از میان ایشان جمعی نفاق هرزیدند و به او ب آنحضرت صلی الله علیه
سلم متادب شدند پس بعد از آن تالی فرمود فان تولوا فقل حسبی الله ینامعه شانیه مشبهلین کر
زویه قدوة و جو بسیت که تنها در عالم تصرف می کند و از موطن تدلی چون الهامات فرود می
و جمیع الالباسات شخص حلول مینماید و از نفس مال و ولد و جاه از جانب این الهامات ضعیفیت اگر
ضیفه هست از جهت جمله کسب شخص خواهد بود که متقنی کفایت او از یک جهت شده و در جهت اخر
اشاره همین معنی کرده شد در حسبی الله ینامعه ثالثه لا اله الا هو چندین معنی دارد یکی آنکه
معبود نیست مگر ذات حق دیگر آنکه متولی امور و قالیب بر جمیع مخلوقات نیست مگر حق و این معنی
بطین معنی اول است زیرا که انحصار عبادت نیست مگر از جهت انحصار تولی دیگر آنکه موثر در عالم نیست
مگر قدرت و جو بیه تنها دیگر آنکه خالق سموات و ارض و سایر موجودات نیست مگر الله تعالی
و این بطین معنی ثانی است دیگر آنکه تحقیق حقایق اشیا بحقیقت نیست مگر بر روز حقیقت و احدا
در مظا هرستی و این بطین معنی ثالث است با جمله مراد انجا معنی انحصار تولی است در حقیقت مدبره
مستوی علی العرش لهذا در وسط حسبی الله و علیه توکلت لا اله الا هو آورده شده تا دلالت کند بر معنی
باید که در قرآن عظیم لا اله الا هو برای معانی بسیار می آید چنانکه قاطب عالم لا اله الا الله و استغفر
لذنبک کنایت است از معرفت توحید تولی و در آیه ذلکم الله ربکم لا اله الا هو خالق کل شیئی فاعبدوه
اشاره است بتوحید خلق الله ملک السموات و الارض گاهی بمعنی ترغیب نصره است و گاهی
بمعنی ترهیب از عقوبت و این از عنایب قرآن عظیم است فند بره ینامعه الیعه علیه توکلت

در صورت خبر است و معنی انشای صفت اعتماد گو یا که این کلمه خبر نوار این حاله است و تحقیق اوست
 چنانکه احوال صحنه و حج صدر و تحقیق اوست که بر دو از یک منبع میباشند و با یکدیگر متلازم اند پس این کلمه
 عارف را حقیقت این مقام آفتابا میسازد چنانکه در مخازی عرفات منبع بروج صدر و ولایت مینماید به
 یا معصه خاصه و بهور رب العرش العظیم ایراد این کلمه نزدیک عارف مثل هیساز و حقیقت تویی را که از
 تدلی عظم مخیر و چنانکه اصولین گفته اند که تعلیق حکم بشقیق دلالت میکند بر عاده مبدا هر اشتقاق همچنان ایراد
 و وصف رب العرش العظیم در پیش عارف مستحضر میسازد صورت نور الهی را که بواسطه ظهور بر عرش و
 استیلا بران در عالم منبسط میشود و ایراد لفظ عظیم بر آن تاکید استعنا را اوست به یا معصه سادسه
 شیخ ابوالحسن در خواص حسنا الله و نعم الوکیل - ساله نوشته مسیحی بالسه الجلیل فی خواص حسنا الله و
 نعم الوکیل و آنجا در خواص این کلمه و طریق تسک بآن کتابته و تلاوته و استنفا نموده و هر چه در
 حسنا الله و نعم الوکیل گفته همه در جمعی المدکاله الاوه عاریت بلکه بهتر و موکد تر از آن با یکدیگر
 حفظ از مضار و طلب نفقه الغیب و لفره بر اعدا این کلمه یا نیست عجیبات تاثیر ختم آن بعد از
 و بعد و کافی به بعد و کفیل و بعد و ناصر بخواند و با جمله بعد هر اسمی که بجا جتی باشد موثر است -
 بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ الشُّجْرَةِ تَوَاتِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
یا معاولی تبرک میگردم بنام خدا که ضرر نیکند به نام او چیزی از مضار در زمین و در
 آسمان و اوست شنو او انا یا معصه ثانیه این دعایست که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در باب
 مس فرموده اند که صبح و شام سه بار آنرا بخواند ضرر نرساند او را چیزی از شیخ بهین عامتک میکند در
 دفع مضار یا معصه رابعه چون اسماء الهی در شریع نازل شدند تا تقرب کنند عباد الله بآن عظمت
 این اسماء در علاء اعلی ظاهر شد و بلا سافل از علاء اعلی آنرا علی اجماله تلقی کردند و این بلا
 ظهور اسماء الهی است باز چون اهل بقا تقرب جستند بآن اسماء و انکار تلاوته آن نمودند در ذم
 ایشان صورت مشابهی بر اسمی جدا جدا متمثل شد و کتب اعمال چون آن تلاوته در نامه اعمال نوشته و آن
 صورت مشابه را در صحائف منقوش ساختند و از اینجا در خطرة القدس عود نمود مانند انتقاس صورت
 در آئینه از آئینه دیگر و بعلم جبر او این آخر سلطنت اسماء الهی است طبیعت عالم از اسماء الهی متاثر شد
 و بجا جتی و افسون تاثیرات آن در عالم قاسم گشت آنها را در دفع مضرات ارضی مثل سابع و موم
 مضرات سماوی مثل نخوسته بخوم و چون می توان استعمال نمود و برای هر ضار اسمی است خاص که
 و دفع ضرر اوست لیکن عارف نموده آن اسماء را اجمالاً ملاحظه مینماید و از همه دفع واحد تسک میشود -

در دفع مضار اغیار همین معرفت غیبی است درین دعا، یا معه تالله بحکمته در آنکه گفته شد
 لا یضر مع سبیه شیء و گفته نشد لا یضر مع شیء آنست از عبارت اولی وصف ذات الهی است و عبارت
 ثانی و وصف اسم و چون مقصود اشعار است تا آنکه علیه قهر او بر مضار و بیکار شدن از ضرر است
 اوست بذات الهی واجب شد اختیاری عبارت اولی یا معه راحمه این دعا تاثیر بیخورد
 در صحت هر مضار از هر راهی و مثل سب و نادمه و آب سرد نهفت میبرد و آب گرم به نسبت مهر و روانی
 و غذائی که احتمال ضرر او یا احتمال عین بر او یا سحر دروست باشد و او جلع و او رام و امثال آن شخص
 که از وی خوف و قاحت دارد می باید که این دعا سه بار یا هفت بار بخواند هر چند روزی سه بار
 کند یا بیانیب اوقف کند و اگر حاضر نباشد صورت او را در خیال حاضر کند و به نیت او مکرر خواند
 و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ترجمه طاقت بازگشتن نیست و توانائی
 کار کردن نیست الا بعد از خدای بلند قدر و بزرگ مرتبه یا معه اولی این کلمه معنی معنی است
 آن معرفت آنست که چون طبایع موجودات با لوازم و مقتضیات آنها موجود شد قهر مبداء دیگر
 با او را در گرفت تا اینجه را تشبیه بد بخیر مطلق پس به بسط و قبض در هر طبعی تصرف فرمود پس عالم خوار
 عادات مألوفه پیدا گشت و بحقیقت آن نیز عادات از عادات انیمینی در جمیع ازمنه و در جمیع مل
 جاریست یا معه شانیه چون عارف این حال در نفس خود متفلس می گرداند یعنی هم عقل او این
 می فهمد و هم خیال و هم هم آرزو می نماید و جلب می کند این حال تا تشریح را در عالم روان
 باز ماندن بعضی ملاسبات او است از تاثیر چنانکه دانسته باشی که اعتقاد در بسیاری از ملاسبات اثر
 میدهد و این حال اعتقاد بمنزله دعا و دعای باشد و این طلسم طلسم کننده در جلب قبض از مبداء
 فیاض این معنی در معاد واضح تر ظاهر شود لهذا لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله می افشاند
 از نفس قائل خود معانی را از سبیه عقاب باز میدارد و اشاره به همین حکمت است در حدیث لا حول
 و لا قوة الا بالله کنز اسرار کوز الجنة و هم چنین امید منصرف و شش ختن آن که خدا تعالی بخوار است بعض
 گنایان از نفس این شخص افشاند یا معه تالله این کلمه تاثیر بیخورد در سحر و در عین رو در
 ورود دعا بدو همت و اهل بهت و هر چه بدان ماند عمق تاثیر بسم الله الذی لا یضر مع سبیه
 فی الارض در دفع مضار محسوس غالب تاثیر لا حول و لا قوة الا بالله در دفع مضار غیر محسوس چنانکه در
 بسم الله و ستر العرش تقریر کردیم + اختتام مقصد تمام شد مقصد بتامی کیستند چند یا معه
 در ضمن نوزده فقره و چون اینجا رسیدیم از شرح حزب البحر بتوعی که اراده کرده بودیم را به کتبت

والحمد لله تعالی اولاد آخر اذ ظاهراً و باطناً و آن همه حکایت امر و جیدانی بود یک دفعه مانند برق
درخشیده و نشانها هر چه بر لوح محفوظ ماند تحریر نمودیم الا قدریکه محفوظ حدیث و علم دانشمندی تعلق
داشت الخال باک نیست که طرق دعوت حزب البحر که بعضی مشایخ آن را در کتب دعوت نوشته اند حکایت
کنیم تا متعلقات حزب البحر را احاطه کرده باشیم خلاصه جمیع از اصل دعوت گفته اند هر که خواهد
که بحزب البحر عامل شود - اول به نیت ادای انصاف با ترک مجالی و مجالی و اعتکاف روز چهار
شنبه و پنجشنبه و جمعه و زه دار و هر روز بعد غسل در یک و گاه یکصد و سبست بار بخواند - یا
دوازده روز ایام فزونی نوز ماه هر روز سی بار بخواند فقیر گوید عینی عنده این مدوریهای آن اثبات
کرده اند که درجات شمس سبید و شصت است و در زمین مثلثه یا در ضمن دوازده سروج و الدائم
اگر پادشاهی خواهد که او را زبان رساند یا در موضع افتد که درندگان غالب باشد هفت بار این حزب را
خوانده بر دست فف کند و دست بر تمام اعضا فرود آرد و اگر در کاسه در مانده باشد باید که
در مقام خالی مصفا بوی غسل دو رکعت نماز بخواند و بعد از سلام این حزب پنج بار یا هفت بار بخواند
برای محبت دوازده بار یا هفت بار خوانده بر گلاب بدم چون بر حسب کنار رسد هفتاد بار بخواند
بخونیم کعب الله و الذین آمنوا الله جلاله و بعد از آن گوید خداوند اجبت فلان بن فلان در
دل فلان بن فلان پدید آرد و سه روز بهین تیب بخواند هر گاه آن شخص مقابل آورد قدس از گلاب
سلف خود الیده بر سر خود فرود آرد و بر لے قهر اعدائے تا دوازده روز هر روز سی مرتبه بخواند
چون باطمینان و جوه اعدائیا شاست الوجوه برسد هفتاد بار بخواند یا قاضی الطیب الشدید است
الدعوی لا یطاق انتقامه بعد از آن گوید خداوند فلان به قهر خود مبتلا گردان و چشم و گوش و
زبان او را بسته ساز فقیر گوید عینی عنده شخصی که دشمنی در دین داشته باشد بر لے اوشاست
الوجوه مناسب تر است و شخصی که دشمنی او از جهت امور دنیا بود و الطیب ای اولایق تر است
از بر لے شفاء مر لهن دوازده روز هر روز دوازده بار بخواند بحم الله الذی لا یضر برسد هفتاد
بار بخواند و منزل من القرآن هو شفاء و رحمة للمؤمنین یا شانی شفاء یخفف فلان و بحیثه سلاطین و
امراد و زده روز دوازده بار بخواند و چون به یامن بیده ملکی کل شیء برسد هفتاد بار بخواند یا
عزیز بعد از آن گوید عزیز گردان مراد چشم فلان بن فلان پس زبان سه بار انا انزلناه بخواند
بعد تمام دعوت هر گاه بخانه او رود این حزب یکبار بخواند و بحیثه امینی راه و سلامتی سفر قبل از
سافر شود سه روز با صوم و شرایطه دعوت هر روز دوازده بار بخواند چون بحال الله الیه علینا

برسد هفتاد بار یا حفظ اعظمی من جميع البلیات یا رحم الترابیمین بخواند بعد ازان در وقت بولان
شدن فرود آمدن و محل خوف یکبار بخواند باشد بجهت حفظ کشتی پیش از آنکه سوار شود و ستره روز
هر روز هفتده بار بخواند چون به سخننا هذا المجر برسد هفتاد بار یا حفظه مختلفه من جميع البلیات
یا رحم الترابیمین بخواند و بگوید خداوند خود را اول و اسباب رفیقان خود را نامت بسیارم بخیر
بسال برسان بولان درستی هر پنج وقت این سزب یکبار آورد خود سازد و اگر طوفان یا هر
سائر آن زمان که از طوفان فرود نشیند بخواند باشد بجهت تو کفری تا شش روز هر روز سبست بار
بخواند چون انشرنا علینا من خزائن رحمتک برسد هفتاد بار یعنی یا زراق ارزقنی رزقا
طیبیا و اسقا بغیر حساب بخواند و هر روز هفتاد درویش رانان شیرینی بوس خود بد بد تا بوس
فتح بروی کتاده گردد و بجهت ادائے قرض تا شش روز هر روز پانزده بار بخواند چون انشرنا
برسد هفتاد بار بگوید اللهم کفنی بحلالک عن حرامک و کفنی بفصلک عن سواک بطاعتک عن عصیانتک
بجهت کتاشن بخت و خیران بر آب بارین یا بر آب چاه که شب کشیده باشد تا شش روز هر روز شش بار
بخواند چون بر هب لنا من لدنک آه برسد یا فتاح را بعد و حمل بخواند بعد ازان آن آه است
در پاشسته آب بجای پاک اندازد که بای کسی بر نرسد - یقال فی وجه العدة الحرب لحم لا یضر
وقل کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لها فی بعض غزواته و یا امر لها صحاب
و یضیق بود رسول الله صلی الله علیه وسلم که یگفت آن را در بعض جهاد های خود امر میفرمودند
و کان حبیب بن سلمة یستحب اذ الفی العدا و ان یقول لا حول ولا قوة الا بالله
و بود حبیب بن سلمه که در میدان کربلا گاه ملاقات میکردند - بگوید لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم - و روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من قال کل یوم لا
حول ولا قوة الا بالله العظیم مائة مرة لم یصبه فقر ابدا - و عن ابی موسی
لا حول ولا قوة الا بالله العظیم صد بار ندرسد فقر او را تا بر آید و روایت از ابی موسی
اشعری قال له النبی صلی الله علیه وسلم الا ادلتک علی کنز من کنوز الجنة قال
اشعری فرمود اورا نبی صلی الله علیه وسلم ای راه نه نام ترا بر خزان از خزانهای جن گفت
بلای رسول الله قال لا حول ولا قوة الا بالله العظیم و مما ینفع لوجع
بلا یا رسول الله فرمود لا حول ولا قوة الا بالله العظیم و از آنچه نفع دهنده است

در سجده
بخواند
در سجده

يضيق العازم يدك على راس الوجيع - ويقول بسم الله خيرا لاسماء بسم الله رب
بنهد و غا خواننده دست خود را بر صدر خود و بگوید -

الارض رب السماء بسم الله الذي سمى بركته وشفاء بسم الله الذي بيدك الشفاء

بسم الله الذي لا يضره اسم شيء في الارض ولا في السماء وهو السميع العليم يكرر

ذالك ثلث مرآة او سبع مرآة - وروى عن بعض الثقات انه قال اذا كنت في
بگوييد اين سه بار يا ميمنت بار در روايت است از بعض معتبران كه گفت هر گاه باشي تو در

سفر فوجيك الحريب فاقرأ سورة اذا زلزلت واضرب بيدك على الارض
سفر پس بيايى ريزمان پس بخوان سوره اذا زلزلت و بزمن دست خود بر زمین

وادم بالتراب في وجه الحريب وامسح بيدك على راسك ثم اقرأ واضرب
وادم بالتراب در روی ريزمان و بهال دست خود بر رخود باز بخوان و اضرب

لهم طريقات في البحر يبسا لا تخاف درك ولا تخشى وجعلنا من بين ايديهم
لهم طريقتان في البحر يبسا لا تخاف درك ولا تخشى و بينت بين ايديهم

سلا ومن خلفهم سدا فاغشيناهم فهم لا يبصرون - حذفت الراوى
سدا و من خلفهم سدا فاغشيناهم فهم لا يبصرون -

ايملنا موكد انه وجد الحرب نهارا ففعل ذلك وحدثت شجرة فوسلوا اليه
ايملنا موكد كه تحقيق يافت و بزمن را روز پس كه آنچنان و بنشست زير شجره پس رسيدند زيرش

لميرة وقال بعضهم لبعض الساعة كان ههنا وروى عن بعضهم انه
نزد و مديدند او را و گفت كه هر دو گيى كه تين است بود بخي در روايت آ از بعض ايمان

قال من اراد سفر واحبل للسلامة فيه من كل خد ورفليصل ركعتين
كه هر كس اراد سفر كند و دوست داره سلامت خود در سفر از هر خدات پس بايد كه بخواند دو ركعت نماز

يقراء في الاولى الفاتحة وقل يا ايها الكافرون وفي الثانية الفاتحة و
بخواند در ركعت اول فاتحه و قل يا ايها الكافرون و در ركعت دوم فاتحه

قل هو الله احد وبعده السلام سورة الايلاف فمليقل انت الصاحب
قل هو الله احد وبعده از سلام بخواند سورة الايلاف باز بگوييد اين دعا

فی السفر والخلیفة فی الاصل والمال والملک فاصبحنی فی سفری هذا السلوابة والعاجية

واخلقنی فی اهلئ واهلی ووالی وولدی بخیر یا ارحم الراحمین . اقول لوقال اللهم لیتر
بن می گویم اگر بگوید این دعا

امودنا الی الحی الینا کان مثل ذلك واذا قال المسبوعون او المذنبون ما شاء الله
بما این لفظ باشد مانند آن دعا و هر گاه بگوید کسی که در بند باشد یا اسیر کرده باشد

کان لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم الف مرة حسبنا الله ونعم الوکیل
این دعا هزار مرتبه

الف مرة فی مجلس احد خالصا لله تعالی معجلا قلت لوقال مکان حسبنا الله
هزار مرتبه در یک نشست برائی دهد خدا تعالی برود می گویم اگر بگوید بجای این دعا این دعا

ونعم الوکیل حسبه الله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش
و نعم الوکیل حسبه الله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش

العظیم کان مثل ذلك فان تو لواقفل حسبه الله الا هو علیه
باشد مانند آن دعا این دعا

توکلت وهو رب العرش العظیم خاصية هذا الآية تعطف قلوب المعاضین
خاصیت این آیه که مهربان می کند دل مهربان را

علی من اعرضوا عنه وينفع من کید الکایدین فمن قرء لیلته الجمعة نصفین
بر کسی که بیزاری باشند از او و نفع می دهد از مکر مکاران پس هر کس که بخواند شب جمعه وقت مناسب

ثلاثین مرة وقال فی اخر اللهم انت یارب حسی علی فلان بن فلان وفلان
سوم بار و بگوید در آخر آن این دعا برای ذکر نام او بگوید

بنت فلان واعطف قلبه او قلبها علی او ذلک او ذلک فان الله یعطف
یا برای مؤمن باشد برای ذکر بر مؤمن پس تحقیق الله تعالی مهربان

قلبه علیه وید الله وسمن بعضهم قال حسبی الله الا هو علیه قلت
گرداند دل او را ببرد و مطلع او سازد و در وقت از بطنی که بنا کردنت این دعا بخواند

وهو رب العرش العظیم سبع مرآة فی المساء یلقیه الله تعالی ما هم صادق
هفت بار در وقت شام گفتند که او را الله تعالی برپه اراده کرده است

کلمت الہیہ کا ذبا تم کتاب العوامع والحمد لله تعالیٰ اولاً و آخری وظاً امر
مصدق باشد یا کاذب -

و باطنا وصلی اللہ علی خیر خلقہ محمد و آلہ واصحابہ اجمعین برحمتک

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اعلان

ساجران باجوہ اور مشریان خردشمار کی خدمت میں ملتس ہوں کہ اگر آپ کو جیسا بلا اجازت اس قدر
کتاب کے چھاپنے اور چھپوانے کا قصد دل میں نہ لائیں۔ اور بہ امید نفع بعد انقصان کثیر
کی زحمت نہ اٹھائیں۔ کیونکہ یہ کتاب مصنف صاحب مکی وراثت میں کترین کو پیشی ہے۔
او علاوہ اس کے حسب قانون داخل حبس پری کورٹ میں بھی کی گئی ہے اور اس کا نفع
واسطے اجراء مدرسہ کتبہ حضرت مولانا شاہ حید الغزیر صاحب رحمۃ اللہ علیہ کے مفکر کیا میں بطور اطلاع اکابر
خدمت شریف ہے بلکہ جن صاحبوں کو اس کتاب کی یا اور رولوں کی خواہش ہو وہ بطریق مذکورہ غریبی طلبی
زیادہ بہتلام

رسالہ مفصلہ ذیل از تصنیف لطیف حضرت مولانا شاہ ولی اللہ صاحب دہلی اور انیسوا
ہر قسم کی کتابیں منطبع احمدی متعلقہ مدرسہ غریبی شہر دہلی میں مل سکتی ہیں + + +

۱۔ شرح تفسیر مولانا شاہ حبیب اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ مسوخی مصنفہ لغوی شرح مکتوب المعارف
۲۔ شرح تفسیر مولانا شاہ حبیب اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ مسوخی مصنفہ لغوی شرح مکتوب المعارف

۳۔ سرور محزون سے الامین المامون دہلی ترجمہ پور لیبون حجتہ اللہ ابانہ غریبی مصنفہ - از اللہ الخلقہ طاقۃ الخلقہ

۴۔ ذیل کبیل مع ترجمہ دولہ موسومہ بشفا العلیل باصفاۃ فوز الکبیر مع فتح الخیر عربی فارسی مولانا عبد الجبار صاحب
۵۔ سالہ ہدایت التبیل

۶۔ نصاب مع ترجمہ دولہ الطاف القدس اصول الصوف چہل حدیث مع شرح منظوم الموسومہ بتبیین سالہ فیض عام

۷۔

مکتوبات مع فضائل ابی عبد اللہ ہوا مع شرح حزب البحر سلطانات مع رسالہ جزیرہ لطیف و بیچیت نامہ مع رسالہ محمد امجد علی البخاری و ابی تیمیہ - قابل دید - در بیان طلسم ابی - دانشمندی مع ترجمہ اردو

فیوض الحرمین مترجم - یہ وہ کتاب ہے جس کے مؤلفہ لوگ شاہجہان آباد و قنوجی یہ کتاب قابل دید ہے - فارسی

قصیدہ الطیب نعم فی مع در الفین بخت بشارت النبی الکریم مع ترجمہ اردو

تیسرا

خمسہ رسائل حضرت شاہ ولی اللہ صاحب رحمہ اللہ تصنیفات حضرت مولانا شاہ عبدالغفر ترجمہ

ذیل رسائل نہیں

اسان الیقین مشیح الحرمین سقاۃ نامہ عربی مع ترجمہ اردو بخارا نافعہ فارسی بستان الحمد ثمین ختمہ رسائل

آباد و قنوجی ماثر الابداد فارسی تبدلہ الابریزیہ فی اصول حدیث فارسی قابل دید

آریہ مصنف عبد الرحمتہ نے اپنے آپاؤ اجداد کا حال لکھا ہے عظیمۃ الصدیقہ فی انظار الخیر

رسالہ قابل دید ہے -

بتاویل الاحادیث مع ترجمہ اردو قابل دید

مستقلہ ذیل رسائل زیر طبع ہیں -

ہوا مع شرح حزب البحر اردو - خمسہ رسائل حضرت شاہ ولی اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ اردو - مجموعہ قصائد حضرت شاہ ولی اللہ صاحب رحمۃ اللہ مع قصیدہ تائبہ و قصیدہ تائبہ وغیرہ مع شرح اردو و معہ اعراب قابل دید

غیاث اللغات نظامی ہدایتہ مع الکفایہ

حاشیہ بیضاوی بستان ابوالیث مترجم

۱۱



